

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزه علوم و معارف اسلام
۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد ششم

از قسمت

امام شناسی

(غدير: ۱- حجة الوداع)

تأليف

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

قدس الله نفسه الزكية

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق .
امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد :
علامه طباطبائی، ۱۴۲۱ ق .
۱۸ ج . - (دوره علوم و معارف اسلام؛ ۲)
طبع قبلی این جلد در سنه ۱۴۱۹ ق . بوده است
کتابنامه بصورت زیر نویس .
۱. امامت . الف . عنوان . ب . فروست .
BP۲۲۳ ۲۹۷/۴۵

شابک معمولی ۴-۲۶-۷۲۲۷-۹۶۴ (جلد ۶)
شابک زرکوب ۷-۱۶-۷۲۲۷-۹۶۴ (جلد ۶)
شابک معمولی ۷-۰۲-۷۲۲۷-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی)
شابک زرکوب ۸-۰۷-۷۲۲۷-۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی)
ISBN 964 - 7227 - 26 - 4 (VOL . 6)
ISBN 964 - 7227 - 16 - 7 (VOL . 6)
ISBN 964 - 7227 - 02 - 7 (18 VOL . SET)
ISBN 964 - 7227 - 07 - 8 (18 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی

جلد ششم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع چهارم: سیزدهم رجب المرجب ۱۴۲۱ هجری قمری

تعداد: ۲۴۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، مشهد مقدس،

خیابان شهید هاشمی نژاد، جنب مسجد الهادی، شماره ۲۱۷، تلفن ۲۲۱۰۰۶۲

صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»
از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

فہرست

أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد ششم امام شناسی (غدیر : ۱ - حجة الوداع)

- ۱- میزان و محور حقّ علیّ علیه السّلام است
- ۲- کیفیت حجّ و عمره‌های رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم
- ۳- خشم رسول الله از شکایت کننده از امیرالمؤمنین و گفتار آنحضرت دربارهٔ تصلّب علیّ در دین
- ۴- بحث در مشروعیت حجّ تمتّع و تفاوت‌های آن با حجّ افراد و قرآن
- ۵- بیان مبسوط جریان حجة الوداع در تمهید واقعه غدیر خمّ
- ۶- تفسیر آیه نسیء و بیان عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی
- ۷- بحث مفصل تفسیری، روایی، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و تفسیر آیه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ ...
- ۸- دست استعمار در احیاء آداب و رسوم ملّی و قومی و تغییر تاریخ مسلمین و برگرداندن خطّ و زبان اسلامی به خطوط و ألفاظ اجنبی و تغییر ساعت غروب کوک به ساعت ظهر کوک
- ۹- تقویم قمری از ضروریات اسلام است و ضمیمه نمودن تاریخ شمسی به آن نیز صحیح نمی باشد
- ۱۰- یکی از ارکان مهمّ وحدت اسلامی، اتّحاد تاریخ است
- ۱۱- انقراض خاندان پهلوی در اثر اعلان نسخ تاریخ محمّدی
- ۱۲- فوائد سال قمری و مضارّ سال شمسی
- ۱۳- گزارش مستند و تحلیل عملکرد مجلس شورای ملّی استعماری در تغییر تاریخ هجری قمری به شمسی باستانی در سه مرحلهٔ تدریجی
- ۱۴- یادبودها و سالگردها بر اساس تاریخ هجری قمری

فهرست امام شناسی جلد (۶)

درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

تفسیر آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...

۹-۵۷

- ۱۰ غدیریة آیه الله العظمی : شیخ محمد حسین غروی
- ۱۲ میزان و محور حق علی علیه السلام است
- ۱۴ حق پیوسته با علی علیه السلام و به دنبال اوست
- ۱۸ علی و أهل بیت او علیهم السلام میزان حقد
- ۲۰ غدیریة ابن حماد عبدي
- ۲۲ وصیت اکید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در سال آخر حیات
- ۲۴ حجّها و عمره های رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۲۸ کیفیت حجّ و عمره های رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قبل از هجرت
- ۳۰ دعوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای حجّة الوداع
- ۳۲ اسامی آخرین حجّ رسول خدا
- ۳۴ خروج امیرالمؤمنین علیه السلام برای حجّ از یمن به مکه
- ۳۶ کیفیت إحرام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۳۸ کیفیت حرکت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در سفر حجّة الوداع
- ۴۰ اعتراض عایشه به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
- ۴۲ مکانهایی که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در سفر حجّ پیمودند
- ۴۴ حکم زنان حائض در حج
- ۴۶ تکبیر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به هنگام دیدن بیت الله
- ۴۸ کیفیت طواف و سعی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
- ۵۰ جدا بودن حجّ و عمره قبل از حجّة الوداع
- ۵۲ دستور انجام تمتّع درحجّ
- ۵۴ اعتراض بعض اصحاب درباره حجّ تمتّع

درس هفتاد و نهم تا هشتاد و دوّم

تفسیر آیه: فَإِذَا أَمِتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ...

۱۲۶-۶۱

۶۲

حکم تمتّع در حجّ بر اساس وحی بوده است

۶۴

عدم ورود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به خانه‌های مکّه

۶۶

شکرت امیرالمؤمنین علیه السّلام با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حجّ و قربانی

۶۸

عدم شرکت ابوموسی اشعری با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در هذی

۷۰

گفتار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دربارهٔ تصلّب علیّ علیه السّلام در دین

۷۲

گلایه از علیّ علیه السّلام نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم راجع به شتران صدقه

۷۶

نامهٔ شکایت‌آمیز خالد به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

۷۸

گفتار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با بریده دربارهٔ علیّ علیه السّلام

۸۰

خشم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از شکایت‌کنندهٔ از امیرالمؤمنین علیه السّلام

۸۲

روایات ابن عساکر از بُریده دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام

۸۶

خشم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جماعتی که علیّ علیه السّلام را مذمت کردند

۸۸

خشم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عمرو بن شاس سلمی دربارهٔ علیّ علیه السّلام

۹۰

تفاوت حجّ تمتّع با حجّ افراد و قرآن

۹۲

تفسیر آیهٔ قرآن در وجوب عینی حجّ تمتّع

۹۴

روایات عامّه دربارهٔ تمتّع در حجّ

۱۰۲

ردّ مخالفین در استدلال به آیه: **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ**

۱۰۴

تفسیر آیه: **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ**

۱۰۶

پاسخ قائلین به عدم جواز تمتّع در حجّ

۱۰۸

حجّ تمتّع اختصاص به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندارد

۱۱۰

نهی عمر از تمتّع در حجّ، اجتهاد در مقابل نصّ است

۱۱۲

اشکالاتی که عمر بر حجّ تمتّع داشته است

۱۱۴

حجّ تمتّع، اختصاص به صورت خوف ندارد

۱۱۶

تمسک به آیهٔ اولی الامر در مسأله از اغلاط است

۱۱۸

اولو الامر حقّ تشریح احکام کلیّه را ندارند

۱۲۲

دستور عمر در خلاف حکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مقبول نیست

۱۲۴

لزوم أخذ سنت و ترک بدعت

درس هشتاد و سوم تا درس نودم

تفسیر آیه: **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ ...**

۱۲۹-۲۳۳

- ۱۳۰ حرکت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مکه برای عرفات
- ۱۳۲ خطبه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در عرفات
- ۱۳۶ تحقیق در نماز ظهری که در عرفات خوانده شد
- ۱۳۷ إفاضه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از عرفات به مُزْدَلِفَه
- ۱۳۸ حرکت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای منی
- ۱۴۰ خطبه مشهور حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در منی
- ۱۴۸ تفسیر آیه حرمت نسیء
- ۱۵۰ گفتار تفسیر مجمع و أبوالسعود در آیه نسیء
- ۱۵۲ روایات وارده در تفسیر نسیء به تأخیر ماههای حرام
- ۱۵۴ روایات وارده در تفسیر نسیء به گردش ماهها در فصول سال
- ۱۵۶ روایات وارده در تفسیر نسیء به گردش حجّ در فصول سال
- ۱۵۸ گفتار فخر رازی در تفسیر آیه نسیء
- ۱۶۰ گفتار فخر رازی در کیسه گیری اعراب
- ۱۶۲ گفتار بیرونی درباره نسیء و تبدیل سال قمری به شمسی
- ۱۶۴ گفتار ابومعشر بلخی درباره نسیء و کیسه گیری اعراب
- ۱۶۶ نسیء معنای عام دارد ، و شامل هر دو نوع می شود
- ۱۶۸ عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی
- ۱۷۰ تاریخ اسلام ، تاریخ قمری است
- ۱۷۴ تاریخ همه مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد
- ۱۷۶ تسلط اُجانب بر اصل افتراق مسلمین صورت گرفت
- ۱۷۸ دست اُجانب در تغییر تاریخ مسلمین
- ۱۸۰ تبدیل سالهای قمری به شمسی در مجلس دّوم
- ۱۸۲ تغییر تاریخ قمری به شمسی ، موجب نسخ اسلام و برقراری متد غرب و غرب گرایی است
- ۱۸۳ تبدیل سالهای شمسی به باستانی در دوره پنجم
- ۱۸۷ نام شش ماه از ماههای باستانی بر اساس اسامی فرشتگان در آئین زردشت است
- ۱۸۸ اُحیاء نام ماههای باستانی ، در حقیقت اُحیاء سنت زردشت بود

- ۱۹۰ تغییر ساعت غروب کوک به ظهر کوک
- ۱۹۲ مرحله سوم از خط استعمار: تبدیل سالهای هجری به شاهنشاهی
- ۲۰۵ انقراض خاندان پهلوی در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدی
- ۲۰۶ جمع بین دو تاریخ قمری و شمسی صحیح نیست
- ۲۰۷ یادبودها و سالگردها بر اساس تاریخ قمری
- ۲۱۰ نموداری از تواریخ مختلف شمسی
- ۲۱۱ اسلام دین فطرت است و احکام و قوانین آن، همه بر اساس فطرت
- ۲۱۲ فوائد سال قمری و مضار سال شمسی
- ۲۱۴ فوائد و منافع ماههای قمری
- ۲۱۵ اسلام ابداً درباره عید گرفتن نوروز ترغیبی نکرده است
- ۲۱۶ انجام سائر مناسک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در زمین منی
- ۲۲۹ اشعار ابوطالب در حمایت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۲۳۲ طواف وداع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و خروج از مکه

درس ہفتاد و ششم تا ہفتاد و ہشتم

تفسیر آیہ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الظَّاهِرِينَ؛ وَلَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^١.

«ای پیغمبر! برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند!».

این تهدید شدید الهی به پیامبر از جانب خداوند، در باره غدیر خم و نصب مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقام ولایت و امامت و خلافت بلافصل رسول الله و معرفی ایشان به عموم مردم بوده است.

چنگ بزن مطربا ولی به یاد امیر	باده بده ساقیا ولی زخم غدیر
داد مسرت بده ساغر عشرت بگیر	تونیز ای چرخ پیربیا زبالا به زیر
که زهره در آسمان به نغمه دمساز شد	بلبل طبعم چنان قافیه پرداز شد
سرور روحانیان هوالعلی الکبیر	محیط کون و مکان دائره ساز شد

۱- (آیه ۶۷، از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم).

نسیم رحمت وزید؛ دهر کهن شد جوان
 مسند حشمت رسید به خسرو خسروان
 وادی ختم غدیر، منطقه نور شد
 یا که بیانی خطیر ز سر مستور شد
 شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد
 ظلمت دیو و دغل، ز پرتوش قمع شد
 چون به سر دست شاه شیر خدا شد بلند
 به شوکت قر و جاه به طالعی ارجمند
 مژده که شد میر عشق وزیر عقل نخست
 به آب شمشیر عشق نقش دوئیّت بشست
 فاتح اقلیم جود، به جای خاتم نشست
 یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست
 صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت
 گلشن خندان عشق حُسن و لطافت گرفت
 جلوه به صد ناز کرد لیلی جُشن قِدم
 نغمه گری ساز کرد معدن کلّ حکم
 به هر که مولا منم، علی است مولای او
 سِرِّ مَعَمَا منم؛ علی است مَجَلای او
 طور تجلی منم، سینۀ سینا علی است
 دُرَّة بَیضَا منم؛ لُوْلُو لالا علی است
 حلقة افلاک را سلسله جنیان علی است
 دفتر إدراک را طراز و عنوان علی است
 دائرة کُن فکان، مرکز عزم علی است
 در حرم لامکان خلوت بزم علی است
 قبلة اهل قبول، غُرّة نیکوی اوست
 قوس صعود و نزول حلقة ابروی اوست

نهال حکمت دمید پرز گل ارغوان
 حجاب ظلمت درید ز آفتاب منیر
 یا ز کف عقل پیر تجلی طور شد
 یا شده دریک سریر قیران شاه و وزیر
 تا اُفق لَم یَزَل روشن از آن جمع شد
 چه شاه کیوان محل شد به فراز سریر
 به تارک مهر و ماه ظلّ عنایت فکند
 شاه ِیلایت پناه به امر حق شد امیر
 به هِمّت پیر عشق اساس وحدت درست
 به زیر زنجیر عشق شیر فلک شد اسیر
 یا به سپهر وجود نیر اعظم نشست
 روی حَسُود عَنُود سیاه شد همچو قیر
 مسند ایوان عشق زیب و شرافت گرفت
 نغمه دستانِ عشق رفت به اوج اُثیر
 پرده ز رخ باز کرد بدر مُنیر ظَلَم
 یا سخن آغاز کرد عن اللطیف الخبیر
 نسخه اُسما منم؛ علی است طُغرای او
 محیط انشا منم؛ علی مدار و مدیر
 سِرِّ اَنَا اللّهُ منم؛ آیت کبری علی است
 شافع عُقبی منم؛ علی مُشار و مُشیر
 قاعده خاک را اساس و بنیان علی است
 سَیّد لَوَلاک را علی وزیر و ظهیر
 عرصه کون و مکان خِطّه رزم علی است
 روی زمین و زمان به نور او مُسْتَنیر
 کعبه اهل وصول، خاک سر کوی اوست
 نقد نفوس و عقول به بار گاهش حقیر

طلعت زیبای او ظهور غیب مصون
سیر سُویدای او منزّه از چند و چون
یوسف گنجانِ عشق، بنده رخسار اوست
موسی عمرانِ عشق طالب دیدار اوست
ای به فروغ جمال، آینه ذوالجلال
گرچه بُراق خیال در توندارد مجال
لعل گهرزای او مصدر کاف است و نون
صورت و معنای او ننگجد اندر ضمیر
خِضِرِ بیابانِ عشق تشنه گفتار اوست
کیست سلیمانِ عشق بر در او یک فقیر
مُفْتَقِرِ خوش مقال مانده به وصف توال
ولی ز آب زلال تشنه بود ناگزیرا

وَقَالُوا: عَلِيُّ عَالٍ، قُلْتُ: لَا
وَلَكِنْ أَقُولُ كَقَوْلِ النَّبِيِّ
أَلَا إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ

«و گفتند: علی دارای مقام رفیع و مرتبه بلندی است. من گفتم: چنین نیست؛ بلکه بلندی و رفعت و شرف بواسطه علی، حائز رفعت و بلندی شده؛ و محلّ و مقام رفیع خود را یافته است.»

ولیکن من همان سخنی را می گویم که رسول خدا در وقتی که تمام خلائق را به دور هم جمع کرده و گرد آورده بود، درباره علی گفت:

ای معشر مردم آگاه باشید و بدانید: که هر کس من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، او باید علی را ولیّ و صاحب اختیار خود بگیرد؛ و گرنه مرا ولیّ و صاحب اختیار خود نگرفته؛ و به نبوت من و به قرآنی که ولایت خدا را به من داده است، نگرویده است.»

این اشعار از صاحب بن عبّاد است^۱ و بیت اوّل آن بسیار ارزشمند است؛

۱- «دیوان» آیت الله فقیه، فقید کمپانی ص ۲۶ تا ص ۲۸.

۲- «الغدیر» ج ۴ ص ۴۱، و «مناقب» ابن شهر آشوب طبع سنگی، ج ۱ ص ۳۱.

۳- در «اعیان الشیعة» ج ۱۱ ص ۲۳۲ از طبع دوم در ترجمه اسمعیل بن عبّاد آورده است که: ابوالقاسم ملقب به کافی الکفاة و صاحب؛ اسمعیل بن عبّاد در سنه ۳۲۶ متولد و در سنه ۳۸۵ رحلت کرده است؛ و اصل او از اصطخر فارس و یا از طالقان بوده است؛ سکونت او در ری، و اولاً مصاحبت با استادش، ابوالفضل بن عمید داشته است؛ و به همین مناسبت او را صاحب گویند؛ و بعداً هم که به مقام وزارت رسید،

می گوید: بزرگی و مجد و رفعت و علو مقام، به علی پیدا شد؛ نه آنکه علی به بزرگی و مجد و علو مقام، بزرگ شد.

و این گفتار نظیر گفتار و متخذ از گفتار حضرت رسول ﷺ است که:

اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. «خداوندا هر جا که علی دور می زند و می گردد، حق را هم با او بگردان!» و نمی فرماید: اللَّهُمَّ أَدِرْ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَ! «خداوندا هر جا که حق دور می زند و می گردد، علی را هم با او بگردان!»

این لقب به عنوان علم برای او باقی ماند. و سپس وزیر مؤید الدولة دیلمی، و پس از او، وزیر فخرالدوله شد؛ و در وقت فوت او، برجنازه او، أبو العباس صَبَّی نماز خواند که بعد از او شاغل مقام وزارت شد. و در ص ۲۵۷ گوید: مجلسی اول در باره او گفته است که: او از فقیه ترین فقهاء اصحاب ما امامیه بوده است؛ و مجلسی دوم در مقدمات «بحار الأنوار» همین سخن را گفته و از پدر خود پیروی کرده و تصریح نموده که صاحب از امامیه بوده است؛ و قاضی شهید سید نورالله در «مجالس المؤمنین» او را از وزراء شیعه شمرده است؛ و شیخنا شیخ حرّ عاملی در کتاب «أملُ الأمل» او را شیعی امامی یاد کرده است؛ و شهید ثانی او را از اصحاب ما شمرده است؛ و در «الغدیر» ج ۴ ص ۴۷ گوید: صاحب بن عبّاد در شهرری کتابخانه بسیار بزرگ و مجللی داشته که مورد استفاده بوده است؛ و خودش از وجود چنین کتابخانه ای پرده برمی دارد در آنجا که سلطان خراسان، مَلِک نوح بن منصور سامانی از او استدعا می کند تا به خراسان رود و در محضر او مشغول خدمت شود؛ و در این تقاضا بسیار ترغیب می کند؛ و پولهای گرانی بذل می کند؛ صاحب از جمله عذرهای خود را این قرار می دهد که چگونه من می توانم اموال و ائقَالَ خود را با خود حمل کنم؟ با وجودی که خصوص کتابهای علمی که دارم بالغ بر چهارصد بار است یا بیشتر!

در «معجم الادباء» ابوالحسن بیهقی گفته است: کتابخانه ای که در شهرری می باشد دلیل بر وجود چنین کتابهایی بوده است، بعد از آن که سلطان محمود بن سبکتکین آنرا آتش زد؛ چون که من این کتابخانه را دیده ام و مطالعه کرده ام، فقط فهرست مجلدات آن ده جلد بود. سلطان محمود چون در لشکر کشی خود به شهرری رسید، به او گفته شد: این کتابها کتابهای شیعیان و روافض و اهل بدعت است. او دستور داد تمام کتابهایی که در علم کلام و تأیید مذهب شیعه در آنجا بود، همه را خارج نموده و آتش زدند.

و از این گفتار بیهقی چنین ظاهر می شود که قسمت مهمّ از کتابهایی را که آتش زدند؛ کتابهای خزینه کتابخانه صاحب بن عبّاد بوده است. آری اینچنین دست ستم و جنایت به آثار شیعه و کتابهای آنها و آثار آنها بازی می کند و به دیار نابودی می فرستد.

صاحب بن عبّاد در لغت و ادبیت عرب و شعر و کلام و فقه و سیاست و متانت و رصانت، مقام اول را حائز بوده است؛ و حقّاً باید او را از اساتید درجه اول علم و ادب و درایت نام برد؛ و حقّاً از مفاخر شیعه می باشد. و از جمله مراثی که در مرگ او گفته اند این است:

مَقْصَى نَجْلِ عَبَّادِ الْمُؤْتَجَى قَمَاتِ جَمِيعِ بَنِي آدَمِ
أَوَارِي بِقُبْرِكَ أَهْلَ الزَّمَانِ فَيَرْجَحُ قَبْرُكَ بِالْعَالَمِ

و این جمله آن حضرت حقاً حاوی یک دنیا حکمت است، که برای شرح آن باید کتاب‌ها نوشت؛ که میزان و معیار واقعیت و اصالت، و قطب و محور سنجش حق و حقیقت، علی است؛ و در تمام عوالم باید فعل و صفت و اخلاق و ملکات او را الگو و میزان قرار داده، و بدان تأسی جست زیرا حق بر آن اساس است. او اسم اعظم خدا، و کانون ولایت است؛ و اصالت و واقعیت از اینجا پیدا می‌شود و نشأت می‌گیرد نه آنکه خارج از اسم و ولایت، چیزی به عنوان حق و واقعیت وجود دارد، آنگاه اسم اعظم الهی و حقیقت ولایت از آن نشأت گیرند؛ و بنابراین تمام پندارها و افکار و آراء و نیت‌ها و عقاید و صفات و خوبی‌ها باید با پندار و فکر و رأی و نیت و عقیده و صفت و نیکویی علی سنجیده شود؛ و آن را که مطابق بود نیکو شمرد؛ و آن را که مخالف بود، زشت و خراب انگاشت؛ و گرنه هر کس می‌گوید: من کارهای علی را با حق سنجیدم، آنچه مطابق بود گرفتم؛ و آنچه نامطابق بود رها کردم. باید به او گفت: حقی را که تو گرفته‌ای! پندار توست؛ و زاییده نفس زبون و گرفتار قوه واهمه! فلهمذا کار علی را خلاف حق دیده‌ای! بیا و از مرحله نفس عبور کن! و از منزله خودخواهی و خودپسندی و خودمحوری بدر آی! تا بر تو همچو آفتاب، روشن گردد که علی عین حق و منبع حق و نفس اصالت و واقعیت است.

«پسر عباد که یک دنیا امید بود درگذشت؛ پس بنابراین، تمام بنی آدم درگذشتند و مردند. من چون تورا در میان قبر پنهان کردم، تمام اهل زمان را پنهان کردم؛ و در عین حال قبر تو بر همه عالم برتری و رجحان دارد.»

و سید ابوالحسن محمد بن الحسین الحسنی معروف به وصی همدانی در مرثیه او اشعاری سروده است که بدون ترجمه می‌آوریم:

وَدُمُوعُهُنَّ مَعَ الدَّمَاءِ سَجَامٌ	نَوْمُ الْعُيُونِ عَلَى الْجُفُونِ حَرَامٌ
وَالدَّيْنُ وَالْقُرْآنُ وَالْإِسْلَامُ	تَبْكِي الْوَزِيرَ سَلِيلَ عِبَادِ الْعَلَاءِ
وَحَجِيجُهَا وَالتُّسْكُ وَالْإِحْرَامُ	تَبْكِيهِ مَكَّةُ وَالْمَشَاعِرُ كُلُّهَا
وَعَقِبُهَا وَالسَّهْلُ وَالْأَعْلَامُ	تَبْكِيهِ طَيِّبَةُ وَالرَّسُولُ وَمَنْ بِهَا
ذَلِكَ الْإِمَامُ السَّيِّدُ الصَّرْعَامُ	كَافِي الْكُفَاةِ قَضَى حَمِيداً نَجْبَهُ
فَعَلَى الْمَعَالِي وَالْعُلُومِ سَلَامٌ	مَاتَ الْمَعَالِي وَالْعُلُومِ بِمَوْتِهِ

در باره این حدیث شریف که حق با علی است و علی با حق است و هر کجا علی برود و بگردد، خداوند حق را با او به گردش درآور و به دنبال او بر؛ روایات بسیاری از طریق خاصه و عامه وارد شده است که بزرگان از شیعه و سنت در کتب خود ذکر کرده اند. و ما اینک از کتاب «غایة المرام» سید هاشم بحرانی —رحمة الله علیه— که از طریق عامه پانزده حدیث، و از طریق خاصه یازده حدیث ذکر کرده است؛ چند حدیث می آوریم:

اما از طریق عامه: ابراهیم بن محمد حمّوئی که از اعیان علماء عامه است با سلسله سند متصل خود از ابوحنّیان تیمی از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام آورده است که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا؛ اللَّهُمَّ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ^۱. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خداوند علی را رحمت کند؛ خداوند بگردان حق را با علی، هر کجا که علی بگردد»!

و همین ابراهیم حمّوئی با سند دیگر متصل خود روایت می کند از برادر دُعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ خُزَاعِيٍّ که او گفت: هَارُونَ الرَّشِيدُ مِنْ أَرْزُقِ بْنِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ برای من روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَيْثُ دَارَ^۲. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «حق با علی بن ابیطالب است، هر جا علی برود و بگردد».

و در کتاب «جمع بين الصحاح الستة» که مؤلف آن: رَزِينُ —امام الحرمین— است در جزء سوم از آن در مناقب امیرالمؤمنین عليه السلام از «صحيح بخارى» از امیرالمؤمنین عليه السلام آورده است که:

قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا؛ اللَّهُمَّ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ^۳.

۱— «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۳۹، حدیث دوم.

۲— حدیث سوم.

۳— حدیث چهارم.

می گفت: «شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: خداوند علی را رحمت کند! خداوند حق را با علی به گردش درآور هر جا که علی می گردد».

در جزء اول از کتاب «فردوس» از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.^۱

(فرمود: رسول الله ﷺ فرمود: خدای رحمت کند علی را؛ خداوندان بگردان حق را با علی هر جا که علی بگردد).

موفق بن أحمد خوارزمی پس از آنکه با سلسله سند متصل خود از ابوالحباب تیمی از پدرش از علی عليه السلام این حدیث را روایت می کند، می گوید: این حدیث را ابو عیسی ترمذی در «جامع» خود آورده است.^۲

و ابراهیم حموی می گوید که: عزالدین أحمد بن ابراهیم به من نوشت که: ابوطالب عبدالرحمن هاشمی نقیب عباسیین در واسط با سلسله سند متصل خود برای من روایت کرد از اعمش از علقمة و أسود که آن دو نفر گفتند: ما به نزد ابویوب انصاری آمدید و به او گفتیم: ای ابویوب! خداوند تبارک و تعالی پیغمبرش را گرامی داشت؛ و از فضل خدا که بر پیامبرش ارزانی داشت، در اثر صحبت، چیزهایی را به تو مرحمت کرده است که بدین وسیله دارای فضیلت و شرافت شده ای! تو ما را باخبر کن که چگونه با علی عليه السلام خروج کردی و با گویندگان لایله إلا الله به جنگ پرداختی!

ابویوب در پاسخ گفت: برای شما دو نفر به خدا سوگند می خورم که رسول خدا در همین اطاقی که فعلاً شما در آن با من هستید بود؛ و غیر از رسول خدا هیچ کس نبود، جز علی که در طرف راست رسول خدا نشسته بود؛ و من در طرف چپ او نشسته بودم؛ و آنس ایستاده بود، که ناگهان صدای در به گوش رسید.

رسول خدا ﷺ فرمود: در را برای عمار — آن مرد پاک و پاکیزه شده — باز

۱- «غایة المرام» مقصد دوم ص ۵۳۹ حدیث پنجم.

۲- حدیث هفتم.

کن! در را باز کردند؛ و عمار داخل شد؛ و بر رسول الله ﷺ سلام کرد؛ رسول خدا به عمار خوش آمد گفتند. و سپس به او فرمودند: بعد از من بزودی در میان اُمت من حوادث سخت و ناگواری پدید خواهد آمد، تا به جایی که بر روی یکدیگر شمشیر بکشند؛ و بعضی بعضی دیگر را بکشند.

و چون تو چنین مشاهده کردی فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلِحِ عَنْ يَمِينِي - یعنی عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - فَإِنَّ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَاذِيًا وَسَلَكَ عَلِيٌّ وَاذِيًا فَاسْلُكْ وَاذِيَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَلَّ عَنِ النَّاسِ! يَا عَمَّارُ إِنَّ عَلِيًّا لَا يُرْذَلُ عَنْ هُدًى، وَلَا يُدْ لُكْ عَلِيٌّ رَدِيٌّ! يَا عَمَّارُ طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي؛ وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ! ۱

«بر توباد به این مردی که جلوی سر او موندارد؛ و در سمت راست من است! یعنی علی بن ابیطالب! پس اگر تمام مردم همگی در راهی به راه افتادند؛ و علی به راه دیگر افتاد، تو آن راه را برو که علی می رود! و مردم را ترک کن! ای عمار علی تو را از هدایت بر نمی گرداند؛ و به ضلالت رهبری نمی نماید! ای عمار! اطاعت کردن از علی، اطاعت کردن از من است؛ و اطاعت نمودن از من، اطاعت نمودن از خداوند عزوجل است».

و اما از طریق خاصه: شیخ طوسی در «امالی» خود با سند متصل روایت می کند از مالک بن حَفَوْنَه از اُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِكَفِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ ۲. اُمِّ سَلَمَةَ گوید: «از پیامبر خدا - در حالیکه دست علی ﷺ را گرفته بود - شنیدم که می گفت: بعد از من حق با علی ﷺ است؛ و هر کجا که علی برود و دور بزند، حق با او می رود و دور می زند».

و نیز شیخ طوسی در «امالی» از جماعتی از اُبوالمفضل با سند متصل روایت می کند از صِدِّهٔ بِنْتُ زُفْرَانَ أَنَّهُ أُدْخِلَ رَأْسَهُ تَحْتَ التَّوْبِ بَعْدَ مَا سُجِّيَ عَلِيٌّ حُذَيْفَةَ؛ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ هَذِهِ الْفِئْتَةَ قَدْ وَقَعَتْ؛ فَمَا تَأْمُرُنِي؟!

۱ - «غاية المرام» مقصد دوم ص ۵۴۰، حدیث یازدهم.

۲ - ص ۵۴۰ و ص ۵۴۱، حدیث اول.

قَالَ: إِذَا أَنْتَ فَرَعْتَ مِنْ دَفْنِي، فَشُدَّ عَلَيَّ رَاحِلَتِكَ وَالْحَقُّ بَعَلِّي عَائِشَةُ فَإِنَّهُ
عَلَى الْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يُفَارِقُهُ^۱.

صله بن زُفر می گوید: «چون رحلت حُذیفه نزدیک شد؛ در همان لحظات آخر که می خواست جان تسلیم کند؛ و پارچه سراسری به روی او کشیدند، من سر خود را در زیر پارچه بردم و به حذیفه گفتم: این فتنه واقع شد؛ حال تو مرا به چه امر می کنی؟!»

حذیفه گفت: چون از دفن کردن من فارغ شدی! بر مرکب سوار شو و با سرعت خود را به علی برسان و به او ملحق شو! زیرا که او برحق است؛ و حق از او مفارقت نمی کند!»

و نیز ابن بابویه با سند متصل روایت می کند از شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ که می گفت: چون جنگ جَمَل بر پا شد، من نه برآه علی بودم و نه برعلیه او؛ و تا هنگامی که روز به نیمه رسید، من دست از قتال برداشته و متوقف بودم؛ و چون نزدیک شد که شب فرا رسد، خداوند در دل من انداخت که به علی بپیوندم و برآه او جنگ کنم؛ و علیها به او پیوستم و جنگ کردم تا به جایی که کار منتهی شد به همانجا که منتهی شد؛ و پس از آن به مدینه آمدم و برآه سَلَمَه وارد شدم.

أُمَّ سَلَمَهَ به من گفت: از کجا می آئی؟! گفتم: از بصره!

أُمَّ سَلَمَهَ گفت: با کدامیک از دو گروه بوده ای؟!!

گفتم: ای اُمّ المؤمنین! من تا نیمه روز از جنگ کردن توقف داشتم! و

خداوند در دل من انداخت که به نفع علی جنگ کنم!

أُمَّ سَلَمَهَ گفت: کار خوبی کردی! چون من از رسول خدا شنیدم که

می گفت: مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا فَقَدْ حَارَبَنِي؛ وَمَنْ حَارَبَنِي فَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ.

«هرکس با علی جنگ کند، با من جنگیده است؛ و هرکس با من جنگ

کند، با خدا جنگیده است.»

من گفتم: أَفْتَرِبَنَّ أَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ؟!

۱- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۴۱، حدیث دوم.

آیا نظر تو اینست که حق با علی است؟!

گفت: آری به خدا سوگند عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ. علی با حق است و حق با علی است. سوگند به خدا که امت محمد با پیغمبرشان از در انصاف درنیامدند؛ زیرا که مقدم داشتند کسی را که خدا او را مؤخر داشت؛ و مؤخر داشتند کسی را که خدا او را مقدم داشت؛ و ایشان زن‌های خود را در خانه‌های خودشان محفوظ و مصون نگاه داشتند، آنگاه زوجه رسول خدا را از خانه بیرون برده و در منظر و مرآی همه مردم به جنگ بردند».

وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ لِأُمَّتِي فُرْقَةً وَخُلْفَةً فَجَامِعُوهَا إِذَا اجْتَمَعَتْ، وَإِذَا افْتَرَقَتْ مِنَ النَّحْطِ الْأَوْسَطِ، اذْقُبُوا أَهْلَ بَيْتِي! فَإِنْ حَارَبْتُمْ فَحَارِبُوا، وَإِنْ سَأَلْتُمْ فَسَأَلُوا، وَإِنْ زَالُوا فزُولُوا، فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُمْ حَيْثُ كَانُوا.

«سوگند به خدا که من از رسول خدا شنیدم که می گفت: در امت من اختلاف و جدائی واقع می شود؛ پس اگر همه امت من بر امری اجماع و اجتماع کردند، شما نیز با آنان اجتماع کنید! و اگر از راه میانه و معتدل جدائی را پیشه ساختند شما مراقب و ملازم اهل بیت من بوده باشید، پس اگر جنگ کردند، شما نیز جنگ کنید! و اگر صلح کردند شما نیز صلح کنید! و اگر به جائی حرکت کنند شما نیز با آنان حرکت کنید! زیرا حق با ایشان است، هر کجا که بوده باشند».

من گفتم: اهل بیت رسول خدا چه کسانی هستند؟!

گفت: آن کسانی که خداوند ما را به پیروی و تمسک از ایشان امر کرده است؛ و ایشان امامان بعد از او هستند که تعدادشان به مقدار نقباء بنی اسرائیل (دوازده عدد) است.

علی است و دو سبط رسول خدا و نه نفر از صُلبِ حُسین، اهل بیت رسول خدا هستند؛ و ایشانند امامان معصوم و پیشوایان مَطَهَّرُونَ.

من گفتم: إِنَّا لِلَّهِ، هَلَكَ النَّاسُ إِذَا. أَنَا لِلَّهِ بِنَابِرِ هِمَّةِ مَرْدَمٍ هَلَكَ هَسْتَنْدُ!

گفت: **كُلُّ حِزْبٍ بِمَالِدَيْهِمْ قَرِحُونَ**.^۱ هر گروه و جماعتی به آنچه دارا هستند، خرسند و خوشحالند.

و نیز شیخ در «مجالس» خود از جماعتی از ابوالفضل با سند متصل خود از اعمش از سالم بن ابی الجعد مرفوعاً از ابوذر آورده است که **عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ** امر کرد که **عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** و عثمان و طلحة و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بعد از مرگ او، در خانه ای بروند؛ و در آن خانه را بر روی خود ببندند؛ و در امر خلافت مشورت کنند. و سه روز آنان را مهلت داد که چنانچه پنج نفر از آنها برخلافت یکی متفق القول شدند، و یک نفر از آنها مخالفت کرد، باید آن یک نفر کشته شود؛ و اگر چهار نفر از آنها بر خلافت یکی متفق شدند، و دو نفر از آنها مخالفت کردند، باید آن دو نفر کشته شوند.

و چون همه آنها بر رأی واحدی اتفاق کردند، علی بن ابیطالب **عَلَيْهِ السَّلَامُ** به آنها گفت: من دوست دارم که آنچه را که می گویم از من بشنوید! پس اگر حق بود قبول کنید، و اگر باطل بود رد کنید!

همگی گفتند: بگو. **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** یکایک از فضائل خود را برشمرد؛ و آنچه را که رسول خدا در باره او گفته بود، بازگو کرد؛ و همگی تصدیق می نمودند، تا آنکه فرمود:

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ؛ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يُزَوُّكَ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ زَالَ؟! قَالُوا: نَعَمْ! ۲

«آیا می دانید که رسول خدا فرمود: بعد از من، حق با علی است؛ و علی با حق است؛ و هر کجا علی برود، حق به دنبال او می رود؟! همگی گفتند: آری!»
چقدر خوب و عالی **ابن حَمَّادِ عُبَيْدِي**^۳ در غدیریات خود، عید غدیر را توصیف

۱- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۴۱ و ص ۵۴۲، حدیث ششم.

۲- «غایة المرام» مقصد دوم، ص ۵۴۲، حدیث هشتم.

۳- ابوالحسن علی بن حماد بن عبیدالله بن حماد غدوی بصری است؛ و در «الغدیر» ج ۴، از ص ۱۴۱ تا ص ۱۷۱، در ترجمه احوال او و غدیریات و مرثیاتی و قصائد او مطالبی نغز و دلنشین آورده است؛ الحق اشعار

کرده؛ و مقام و منزلت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را همانند بسیاری از شعرای دیگر بیان کرده است؛ آنجا که گوید:

۱	وَ أَجَلُّهَا قَدْرًا عَلَى الْإِسْلَامِ	يَوْمُ الْغَدِيرِ لِأَشْرَفِ الْأَيَّامِ
۲	أَعْنَى الْوَصِيِّ إِمَامَ كُلِّ إِمَامٍ	يَوْمَ أَقَامَ اللَّهُ فِيهِ إِمَامَنَا
۳	كَفَّ الْوَصِيَّ يَقُولُ لِأَلْفُؤَامٍ	قَالَ النَّبِيُّ بِدُفْحِ خُمِّ رَافِعًا
۴	بِالْوَحْيِ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْعَلَامِ	مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَى لَهُ
۵	فَإِذَا قَضَيْتُ فَذَا يَقُومُ مَقَامِي	هَذَا وَزِيرِي فِي الْحَيَاةِ عَلَيْكُمْ
۶	وَأَنْزَلَ بِمَنْ عَادَاهُ سُوءَ حِمَامِ	يَا رَبِّ وَالِيٍّ مَنْ أَقْرَبَهُ الْوَلَا
۷	فِيهَا كَمَالُ الدِّينِ وَالْإِنْعَامِ ۲	فَتَهَا فُتَّتْ أَيْدِي الرَّجَالِ لِبَيْعَةٍ

۱- حقیقاً که روز غدیر شریف ترین روزها، و گرانقدرترین روزها، در عالم اسلام است.

۲- روزی است که در آن، خداوند امام ما را که وصی رسول خدا و امام هر امامی است به ولایت نصب کرد.

۳- پیغمبر خدا در کنار سایبان درختان خمّ که دست وصی خود را بلند کرده بود؛ به تمام گروه و جماعت مردم گفت:

۴- هر کس من بر او ولایت دارم، این علی بر او ولایت دارد؛ و این وحیی است که از خداوند عزیز و علام رسیده است.

او دلکش و سلیس و پرمحتوی است؛ و می توان او را در ردیف اول از شعرای أهل بیت محسوب داشت. گویا سلاست ألفاظ و نظم معنی از درون آن موج می زند؛ و یکپارچه معانی مرتباً و مسلسلأ در قالب الفاظ ریخته می شود. این اشعار عاشق دلسوخته أهل بیت است و داستان مظلومیت آنان خواب و خوراک را از او ربوده است. داستان کربلا و قضایای واقعه را خوب مجسم می کند. این شاعر در قرن چهارم می زیسته است و معاصر شیخ صدوق و از اقران او بوده است؛ و نجاشی او را درک کرده است؛ و او از کتب ابی احمد جلودی بصری متوفی در سنه ۳۳۲ روایت می کند.

۱- والی صیغه أمر از والی یوالی است و باید والی باشد با حذف لام الفعل چون در ناقصات در حال جزم بجای حرکت آخر، حرف آخر ساقط می شود. لیکن چون والی قافیه و وزن را می شکند، کسرۀ لام را اشباع کردند و از آن یاء متولد شد.

۲- «الغدیر» ج ۴، ص ۱۴۸. و در «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۱ شش بیت اول را آورده است.

- ۵- این علی در زمان حیات من، وزیر من بر شماست؛ و چون بدرود حیات گفتم جانشین من خواهد شد.
- ۶- ای خدای من! تو ولی آن کس باش که ولایت او را اقرار کند! و بر دشمن او مرگ بد را فرود آر!
- ۷- پس بنابراین گفتار، دست‌های مردمان برای بیعت کردن با علی از یکدیگر پیشی می‌گرفت؛ و برای بیعت هجوم آورده و سبقت می‌گرفتند؛ آن بیعتی که در آن کمال دین خدا و نعمت او منظوری بود.

ما بحول الله وقوته در اباحت سابق مُدَلَّل و مُبرهن ساختیم که: ولایت از مهم‌ترین اساس و پایه‌های دین مبین است، بلکه می‌توان گفت بزرگترین ستون و تکیه‌گاه ایمان و اصالت و واقعیتی است که تمام دل‌ها را به خود جذب و به کعبه و قبله مقصود رهبری می‌کند؛ فلذا در حدیث عشیره که در پیرامون آیه اِنذار بیان شد؛ اسلام و پذیرش نبوت رسول الله را توأم با ولایت و پذیرش مقام اولویت مولى الموالى حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام قرار داده است. تو گوئی که نبوت و ولایت، دو شاخه‌ای هستند که از یک بُن روئیده شده؛ و یا دو طفلی می‌باشند که از یک پستان شیر خورده‌اند؛ خلافت و وصایت و ولایت آن حضرت، در امتداد خلافت الهی و ولایت رسول خدا بوده؛ و عِلَّتِ مُبْتَقِيَةَ حَيَاتِ وَ زَنْدَگِیِ و سیر تکاملی نفوس به مقام اَمْنِ و اِمَانِ خَدَائِي، و آرامش در حریم دل و کعبه توحید؛ پس از فراق و عبور از عالم کثرت و غوغای آشوبگرانه قوای خیالیته و وهمیه؛ بعد از عِلَّتِ مُحَدِّثَةِ اَنِّ که وجود اقدس حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، می‌باشد.

و بر همین قاعده، رسول خدا پیوسته و همیشه مِراراً و کِراراً، در سفر و حضر، و شب و روز، و خَلَوْتِ و جَلَوْتِ و در بین مجتمع مردم، و در نزد خواص و نزدیکان، بر این مهم مراقبت دارد؛ و وصایت و ولایت امیر مؤمنان را ابلاغ و تبلیغ می‌نماید؛ و او را معرفی می‌کند، و یکایک از مکارم اخلاق و حُسنِ شَيْمِ او را برمی‌شمرد؛ و مقام علم و وسعت دانش و بینش او را تذکر می‌دهد؛ و ولایت را بر آنها استوار می‌نماید.

ولی تا سال آخر حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آیه‌ای که با صراحت و روشنی

این مسئله را بیان کند نازل نشده؛ و رسول خدا در مَجْمَعِ عَلَنی در ضمن خطبه ای آن حضرت را معرفی ننموده و به مقام خلافت و ولایت نسبت به جمیع مؤمنین و مؤمنات، نصب ننموده بودند.

و البته معلوم است که نصب آن حضرت کاری بس مشکل و دشوار است. اعراب تازه مسلمان و خوگرفته به آداب جاهلیت که درست معنای نبوت را نمی فهمند، و بین آن و حکومت فرقی نمی گذارند؛ و ولایت را فقط یک ریاست و زعامت ظاهری می پندارند؛ و در میان آنان جماعت کثیری از منافقان نیز دیده می شوند که به ظاهر، اسلام را پذیرفته؛ و در دل های آنان اَحْقَادِ بَدْرِیّه و حُتَیْبِیّه و خَیْبَرِیّه و اُحْدِیّه غلیان دارد؛ راضی نیستند که به آسانی ولایت را بپذیرند، همچنانکه نبوت را نیز به آسانی نپذیرفته بودند.

آری پیامبر اکرم تمام دستورات و قوانین خدا را برای مردم در مدت بیست و سه سال — سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه — بیان کرده است؛ و اصول معارف و توحید و ارسال رُسل و انزال کُتُب و معاد خلائق را در روز باز پسین در پیشگاه و موقِف حضرت رُبُوبی مشروحاً مُبیین ساخته است؛ و مُهَلکات و منجیات و مفساد و مصالح و طریق شقاوت و راه سعادت را بطور مفصّل و مشروح تذکر داده است؛ ولیکن اینک نوبت آن رسیده است که دین خدا را کامل و نعمت او را بر مردم تمام گرداند؛ و با معرفی و نصب حضرت علی بن ابیطالب عَلِیُّ به مقام ولایت و خلافت که حاوی زعامت و حکومت مطلقه اوست، دایره تبلیغ را مختوم و کامل و مُکَمَّل گرداند؛ و خیر و رحمت و برکت و فیض الهی را بر مردم بطور مداوم و مستمرّ جاری سازد؛ و بدینوسیله تمام ثلّمه ها و شکاف ها و موارد نقص و کوتاهی را که در ظاهر دین پدید می آمد برای اُبد تتمیم و ترمیم فرماید.

این امر پیوسته ادامه داشت تا سال آخر عمر رسول خدا، که در این سال سفارش ها بیشتر، و توصیه ها افزون تر، و تأکیدها قوی تر و شدیدتر بود. زیرا که رسول خدا می دانستند که از دنیا می روند؛ و غیر از علی کسی نیست که واجد ولایت باشد؛ و متحمّل اعباء خلافت گردد؛ و درحقیقت حافظ و نگاهدارنده و پاسبان و

پاسدار دین خدا و قرآن کریم و روح و سرّ نبوت باشد؛ و درحقیقت ولایت علی در امتداد بیست و سه سال نبوت رسول الله، و حافظ خَطِّ مَشَى آن حضرت بود؛ و بدون اعلان و معرفی ولایت، نبوت رسول الله ناقص و زحمات طاقت فرسای آن حضرت عقیم می ماند.

از این روی در این سال پیوسته رسول الله به وصایت امیرالمؤمنین، و ولایت او بر هر مؤمن و مؤمنه، و خلافت و زعامت او، توصیه ها داشتند؛ تا اینکه پیامبر مأمور می گردند از طرف خدا، ولایت او را علناً بدون خُفیه و پنهانی، بلکه علنی در مجمع مردم بیان کنند؛ و او را معرفی کنند، در جایی که همه طبقات و اصناف مردم، از شهرها و قُراء و کشورهای گرد آمده اند؛ تا اینکه آنان این پیام را به همه مردم جهان برسانند.

پیامبر در این سال که سال دهم از هجرت است، خود عازم حج بیت الله الحرام شدند؛ و از مدتی قبل در مدینه اعلام و اعلان حج آن حضرت شد. این سفر، سفر عادی نیست؛ زیرا پیغمبر خدا با تجهیزات کافی برای اداء مناسک حج حرکت می کند، تمام زوجات آن حضرت، همراه هستند؛ و هر کدام در کجاوه ها نشسته و با حالت إحرام از ذوالحلیفة (مسجد شجره) همراه رسول الله به سوی مکه رهسپارند. اصحاب آن حضرت و أرحام آن حضرت همگی هستند. و از شهر مدینه آنقدر مسلمانان حرکت کرده اند که قابل شمارش نیست؛ زن و مرد، پیر و جوان، غنی و فقیر، قدرتمند و ناتوان، همه و همه إحرام بسته و به سوی مکه می روند؛ بطوریکه در روایات و سیر و تاریخ، یکصد هزار نوشته؛ و بسیاری یکصد و بیست و چهار هزار نفر ضبط کرده اند. و خلاصه مطلب آنکه هرکس بنحوی که ممکن بوده است با رسول الله حرکت کرده؛ و با کاروان نبوت به راه افتاده است؛ و غیر از مردمان عاجز و فرتوت و مریض هائی که قدرت بر حرکت نداشتند، تمام اهل مدینه در این سفر ملازم پیامبر خدا هستند. وَهَ چِه سَفَری!

باید دانست که رسول خدا ﷺ بعد از هجرت خود از مکه به مدینه فقط یک حج بجای آوردند؛ و آن همین حجی است که در سال دهم از هجرت بوده است

و نیز سه عمره انجام داده اند: اول، عمرهٔ حُدَیبِیّه که در آن پس از احرام و حرکت رسول الله و اصحاب، کفار مکه جلوی حضرت را گرفتند و مانع از دخول مکه شدند؛ و حضرت دستور دادند در همان محلّ منع و توقّف، سرها را بتراشند؛ و شترها را قربانی کنند؛ و از احرام بیرون آیند؛ و در ضمنِ معاهده نامه با کفار قریش شرط شد که مسلمانان در سال بعد به مکه روند و عمره به جای آورند.

دوم، عمرهٔ قضاء که در سال بعد، رسول خدا ﷺ با اصحاب به احرام عمره، مُحَرَّم شده و به مکهٔ مکرمه داخل و عمره را بجای آوردند.

سوم، عمره ای بود که پس از پایان غزوهٔ حُنین چون رسول خدا غنائم جنگ را تقسیم کردند، و از راه طائف مراجعت می کردند، به مکه داخل شده و از جِعْرَانَه^۱ احرام بستند و یک عمره بجای آوردند.

و در بین این سه عمره بین شیعه و سنی اختلافی نیست؛ ولیکن تواریخ اهل تسنن، برای رسول خدا یک عمرهٔ دیگر نیز ذکر می کنند و می گویند: آن عمره ای است که رسول الله با حجّ خود در سنهٔ دهم هجرت انجام داده است؛ و حجّ ایشان توأم با عمره بوده است؛ و بنابراین مجموع عمره های رسول الله بعد از هجرت به چهار عدد می رسد.^۲ ولیکن اکثر اخبار شیعه این مطلب را رد می کند و اثبات می کند که رسول الله طبق مدارک خود اهل تسنن در حجة الوداع فقط حجّ بجای آورده اند؛ و با آن عمره ای نبوده است.^۳

۱- جِعْرَانَه و جِعْرَانَه به کسر جیم و سکون عین؛ و به کسر عین و فتحه راء مشدده، هر دو قسم صحیح است.

۲- «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۰۹ و ص ۱۱۴؛ و «مناقب» ابن شهر آشوب از طبری از ابن عباس ج ۱، ص ۱۲۱.

۳- در «کافی» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که: اعتمر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثلاث عُمر مفرقات: عمره فی ذی القعدة اهلّ من عسفان و هو عمره الحُدیبیة، و عمره اهلّ من الجحفة و هی عمره القضاء، و عمره اهلّ من الجعراثة بعد ما رجع من الطائف من غزوة حنین. («کافی»)، جلد چهارم از فروع، ص ۲۵۱). و اما روایتی را که در «بحار الانوار» ج ۶ ص ۶۶۶ از «خصال» صدوق و «امالی» طوسی ذکر می کند از ابن عباس که رسول خدا چهار عمره انجام داده اند و یکی از آنها با حجّشان بوده است، قابل اعتماد نیست.

گویند: همه آن عمره‌های سه گانه در ماه ذوالقعدة الحرام واقع شده است.^۱ اما آیا حضرت رسول الله قبل از هجرت حج انجام داده‌اند؟ و یا قبل از نبوت هم حج انجام داده‌اند؟ چون حج از جمله شرایع حضرت ابراهیم عليه السلام است؛ و مشرکین قبل از اسلام هم در جزیره العرب بنا به پیروی از سنت آن حضرت حج را با دخل و تصرفات و تحریفاتی بجای می‌آوردند؛ این مسئله محلّ خلاف است. ابن کثیر گوید: رسول خدا قبل از نبوت و بعد از نبوت و قبل از هجرت حج بجای می‌آورده‌اند.^۲

ابن سعد گوید: از روزی که رسول خدا به مقام نبوت برانگیخته شدند، تا آن روزی که خداوند، آن حضرت را به سوی خود برد و قبض روح نمود، غیر از یک حج که همان حجّة الاسلام در سال دهم از هجرت باشد انجام ندادند؛ و ابن عباس را ناخوشایند بود که بگویند: این حج حجّة الوداع است، و می‌گفت: حجّة الاسلام است.^۳

ابن برهان حلبی شافعی گوید: از وقتی که رسول الله به مدینه هجرت کردند، غیر از این حجة الوداع حجی انجام ندادند؛ و اما قبل از هجرت سه حج بجای آوردند؛ و گفته شده است: دو حج و آن دو حجی است که انصار مدینه در عقبه با آن حضرت بیعت کردند. و در کلام ابن اثیر آمده است که آن حضرت قبل از هجرت همه ساله حج می‌کرده‌اند. و در کلام ابن جوزی آمده است که آن حضرت قبل از نبوت و بعد از نبوت بقدری حج نموده‌اند که حساب آن را غیر از خداوند کسی نداند.^۴

ابن شهر آشوب گوید: بخاری گفته است رسول خدا قبل از نبوت و بعد از نبوت بقدری حج نموده‌اند که مقدارش معلوم نیست، و بعد از هجرت غیر از حجّة الوداع حج دیگری را نکرده‌اند. و جابر بن عبدالله انصاری گفته است: رسول خدا سه حج کرده‌اند: دو تا قبل از هجرت و یکی بعد از هجرت که حجّة الوداع

۱- «البدایة والنهایة»، ج ۵ ص ۱۰۹، از بخاری و مسلم و احمد.

۲- «البدایة والنهایة»، ج ۵ ص ۱۰۹.

۳- «الطبقات الکبریٰ»، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴- «سیره حلبیه»، ج ۳، ص ۲۸۹.

است. و علاء بن رزین و عمرو بن یزید از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده اند که فرمود: رسول خدا بیست حجّ بجا آورد. و طبری از ابن عباس آورده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چهار عمره: حُدَيْبِيَّة و قِصَاء و جِعْرَانَة و عمره ای که با حجّشان نمودند بجای آوردند. اما معاویه بن عمار از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که: رسول الله سه عمره جدا جدا انجام داده اند: حُدَيْبِيَّة و قِصَاء و جِعْرَانَة، و ده سال در مدینه توقّف کردند و سپس حجة الوداع را انجام دادند و علی بن ابیطالب را در روز غدیر خم به امامت نصب نمودند.^۱

در «کافی» با سند خود از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که رسول الله بعد از ورود به مدینه یک حجّ بیشتر نکردند ولی در مکه با قوم خود حجّ های بسیاری بجای آورده اند.^۲

و نیز در «کافی» با سند خود از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که رسول خدا بیست حجّ بجای آورده اند.^۳

و در «علل الشرایع» با سند خود از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که چون سلیمان بن مهران خدمت آن حضرت عرض کرد: چند حجّ رسول خدا بجای آورده اند؟

حضرت در پاسخ گفتند: بیست حجّ در پنهانی و مخفیانه؛ و چون در هر نوبت از حجّ از مَازَمِين^۴ عبور می کرد پیاده می شد و بول می کرد. سلیمان می گوید: گفتم به چه علت در مَازَمِين پیاده می شد و بول می کرد؟!

حضرت گفتند: به جهت آنکه آنجا اولین مکانی بود که بت پرستی رواج یافت؛ و از سنگ کوه آنجا قطعه ای را برداشته؛ و بُتِ هُبَل را تراشیده بودند؛ همان بتی که علی بن ابیطالب آن را از بام کعبه به زیر انداخت در وقت ظهور اسلام و علو

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب طبع سنگی، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۴. و «الوفاء بأحوال المصطفی»، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳- «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۵.

۴- مَازَمِين راه باریک و تنگ بین دو کوه را گویند؛ و از همین جهت موضعی را که بین عَرَفَات و مشعر است و راه باریک می شود مَازَمِين گویند.

قدرت رسول الله؛ و پیغمبر خدا امر کردند که آن را در زیر در ورودی بابِ یَنی شَبِیة دفن کردند؛ تا چون مردم داخل می شوند، آن را در زیر قدم خود بگیرند؛ و از این روست که دخول از باب بنی شیبه مستحبّ شده است.^۱

البته اشکالی که در حجّهای رسول الله قبل از هجرت به نظر می رسد، دو چیز است:

اول از جهت مکان، و آن اینکه قریش در موسم حجّ از حرم خارج نمی شدند؛ و در ضمن آداء مناسک از مُزْدَلَفَه به عرفات نمی رفتند و می گفتند: قریش که از اعظم مردم به شمار می آیند، نباید از حرم خارج شوند. و می دانیم که یکی از اعمال حجّ، وقوف به عرفات است.

در اینجا روایات بیان می کند که رسول الله در ضمن حجّشان به عرفات می رفته اند؛ و با سایر طبقات مردم که از غیر قریش بوده اند، و در عرفات وقوف می کرده اند؛ وقوف نموده و سپس به مشعر الحرام و مُزْدَلَفَه می آمدند.

دوم از جهت زمان، و آن اینکه اعراب جاهلی برای آنکه پیوسته زمان حجّ در زمان معتدلی واقع شود که هوا ملایم باشد، در هر سال زمان حجّ را چند روز از حساب ماههای قمری که میزان برای اعمال است به تأخیر می انداخته اند؛ و این عبارت است از نَسِی که قرآن آن را زیادی کفر خوانده است. و بنابراین در تمام سنوات حجّ، حجّ در غیر موقع و زمان مشخص خود واقع می شد، مگر در سی و سه سال یکبار، که مطابق با همان زمان ماه هلالی و موقع مشخص خود در نیمه اول ماه ذوالحجّه الحرام می شد. و این مطابقه فقط در سنه حجّه الوداع است که رسول الله حجّ بجای آورده. و همانطوریکه خواهیم دید، رسول خدا در ضمن خطبه خود حجّ را به همان طریقه واقعی خود برگردانیده و اعلان موقع مشخص خود را با ترک نَسِی در نیمه اول شهر ذوالحجّه نمودند.

و بنابراین اصل، اگر رسول خدا، از سی و سه سال مانده به سنه حجّه الوداع یعنی ده سال مانده به نبوت می خواستند حجّ با مردم انجام دهند، می بایست آن را در

۱- «علل الشرایع» ج ۲، ص ۴۵۰.

غیر موقع معین خود بجای آورند و مبتلا به تأخیر و نسیء گردند، که البته این امر از آن حضرت با وجود آیه قرآن که آنرا از کفر می شمارد صادر نمی شد. و بنابراین باید گفت: آن حضرت حج را خود به تنهایی در موقع مقرر انجام می داده اند. و بر این اساس علاوه بر روایتی را که از «عِلَل الشَّرَائِع» نقل کردیم، روایاتی دیگر وارد است که صراحت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ، حج های خود را در پنهانی انجام می داده اند.

چنانکه در «کافی» از سهل، از ابن فضال، از عیسی فرآء، از ابن ابی یَعْفُور، از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می کند که قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِشْرِينَ حَجَّةً مُسْتَسِرَّةً كُلَّهَا، يَمُرُّ بِالْمَأْزَمِينَ فَيَنْزِلُ فَيَبُولُ.^۱

«رسول خدا ﷺ بیست حج در پنهانی گزاردند، که در هر یک از آنها از مأزَمین عبور می کردند؛ و پیاده می شدند؛ و بول می کردند». و علیهذا إشکال اختلاف موقف نیز حل خواهد شد.

جمهور از عامه گفته اند: حج در سنه ششم از هجرت واجب شد؛ و رافعی در کتاب «سیر» خود آنرا صحیح شمرده است؛ و نووی از او پیروی کرده است.^۲ و بعضی گفته اند در سنه نهم واجب شد؛ و بعضی در سنه دهم گفته اند؛ و این قول را ابوحنیفه اختیار کرده است؛ و بر همین اساس قائل به وجوب فوری شده است؛ و بعضی قبل از هجرت گفته اند؛ و این گفتار غریبی است.^۳

و اما از بعضی از روایات خاصه که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا تمام احکام دین را به مسلمین آموخته بودند؛ از نماز و روزه و زکوة. و فقط فریضة حج و ولایت مانده بود، تا رسول خدا در این سفر آنها را به مردم آموخت؛ و مناسک حج را یکایک بازگو کرد؛ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در خطبه های خود در مکه و عَرَقات و مِنَى بطور عموم از راه توصیه به اهل بیت؛ و در خطبه غدیر خم بطور خصوص از راه

۱- «فروع کافی» جلد ۴، ص ۲۵۱ و ص ۲۵۲.

۲- در «شذرات الذهب» ج ۱ ص ۱۳ این قول را قبول کرده است.

۳- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹. و ملخصاً در «نهایه» ابن کثیر درج ۵ ص ۱۰۹ آورده است.

معرفی شخصی و شهودی و وجدانی به مقام ولایت و امامت از جانب حق نصب نمود؛ و بنابراین دین خدا را کامل و نعمت را تمام نمود؛ می توان استفاده کرد که وجوب حج در سال دهم از هجرت بوده است.

در این سال از اول ماه ذوالقعدة حضرت رسول الله به اطراف و اعلام از مسلمانان نامه ها نوشتند؛ و همه را مطلع و خبردار نمودند که رسول خدا در این سال قصد حج دارد و عازم حرکت به سوی بیت الله الحرام است.^۱

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَّ رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَائِسَ الْفَقِيرِ * ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.^۲

«وندا کن! و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری درآمده است) از هر راه دوری بیایند* تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند؛ و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمه الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند؛ و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگیها و چرک ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانه قدیمی (بیت الله الحرام) طواف کنند».

جمهور از مفسرین و حسن و جبائی گفته اند که این آیه خطاب به پیغمبر است؛ و از امیرالمؤمنین و ابن عباس و ابومسلم آمده است که خطاب به حضرت ابراهیم است.^۳

۱- در «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۹ از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الحج، فکتب إلی من بلغه کتابه ممن دخل فی الاسلام أن رسول الله یرید الحج یؤذنه بذلك؛ لیحج من أطاق الحج.

۲- سورة حج: ۲۲- آیه ۲۷ تا ۲۹.

۳- تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۴، ص ۸۰.

و چون در آیه قبل وارد است که: **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِسِيِّئَاتِهَا وَطَهَّرَ بُيُوتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ**.^۱ و این آیه عطف است بر خطاب **طَهَّرَ بُيُوتِي**؛ لذا باید گفت که خطاب به ابراهیم است؛ و خطاب به حضرت رسول الله از سیاق کلام، بعید است.^۲

و البته رسول الله به عنوان حکایت این خطاب، مردم را به حج دعوت می نموده است؛ و اعلام خدا را از ناحیه ندای ابراهیم به سمع جهانیان می رسانیده است؛ و امر خدا را با این آیه ابلاغ می فرموده است.

مردم از هر سو به مدینه مُنَوَّرَه روی آوردند؛ تا با رسول الله حج کنند و مناسک را بیاموزند؛ در اینجا دیگر جوان و پیر، و مرد و زن، و غنی و فقیر، مطرح نبود؛ بلکه بر هر کس که متمکن بود بدین سفر مبادرت کند؛ و در خدمت رسول الله این فریضه را بجای آورد، واجب بود به هر نحوی که ممکن است آماده سفر گردد.

تمام اهل مدینه که متمکن از سفر بودند، بجز عاجزان و مریضان با معیت افرادی که از خارج مدینه آمده بودند، با رسول الله سفر کردند.

در «سیره حلبیه» گوید: «چون حضرت می خواستند از مدینه بیرون روند؛ در مدینه مرض آبله (جُدْرِي به ضم جیم و فتح دال؛ و یا جُدْرِي به فتح آن دو) و یا مرض حَصْبَه آمد؛ و این امر موجب شد که بسیاری از مردم نتوانند با پیامبر حج کنند^۳؛ ولیکن معذک جماعت هایی با پیامبر خدا از مدینه بیرون آمدند که تعداد آنها را غیر از خدا کسی نمی داند. گفته شده است: چهل هزار نفر، و گفته شده

۱- «و یاد بیاورای پیغمبر زمانی را که محلّ عبادت قرار دادیم برای ابراهیم مکان بیت الله را و خطاب کردیم که آن بیت را برای طواف طائفان و نمازگزاران و رکوع کنندگان و سجده بجای آورندگان پاک و طاهر گردان.»

۲- «المیزان» ج ۱۴، ص ۴۰۴.

۳- حضرت برای شادی خاطر محرومان از حرکت با خود، در موقع مراجعت فرمودند: **غَفْرَةٌ لِي رَمَضَانَ تَعْدِلُ حَجَّةً. أَوْ قَالَ: حَجَّةٌ مَعِي**: «عمره در ماه رمضان به اندازه حج و یا به اندازه حج با من ثواب دارد»؛ این جمله را به زن انصاری: **أَمْ سَنَانَ** فرمودند چون از او پرسیدند: چرا با ما به حج نیامدی؟! او در جواب گفت: ما فقط دو شتر آبکش داریم که بر روی یکی از آنها شوهرم و فرزندم سوار شدند و به حج رفتند؛ و با یک شتر دیگر از چاه آب می کشیدیم و زمین خود را که کاشته بودیم آب می دادیم! و این جمله را حضرت نیز به **أُمِّ سَلِيمٍ وَأُمِّ ظَلِقٍ وَأُمِّ هَيْثَمٍ** گفته اند. (سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۸۹).

تفسیر آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

است: هفتاد هزار نفر، و نود هزار نفر؛ و گفته شده است: یکصد و چهارده هزار نفر، و یکصد و بیست هزار نفر؛ و بیش از این مقدار نیز گفته شده است.^۱

میرخواند بلخی گوید: «قریب صد بَدَنَة (شتر) جهت خاصّ خویش سوق فرمود؛ و یکی از آنها را به دست مبارک خود اِشعار و تَقْلید کرده نَاجِيَة بِنُ جُنْدُب را به ضبط شتران گماشت. نَاجِيَة گوید که: از حضرت مقدّس نبوی پرسیدم که اگر شتری از این شتران به سرحدّ هلاک رسد چه کنم؟!»

«جواب داد که: آن را نَحْر کن! و قَلَادَه اش را خون آلود ساخته، بر صفحه یُمْنای (راست) سَنَام او بزن؛ و باید که تو و هیچکس از رفقای تو از آن گوشت نخورد. و در آن زمان فَاطِمَة عَلَیْهَا السَّلَام و جمیع اُمّهات مسلمین را در هودج‌ها نشانده؛ به شرف مصاحبت اختصاص داشتند. به روایتی در آن راه صد و چهارده هزار کس ملازم رکاب فلک فرسای بودند.»^۲

و خواند امیر، غیاث الدّین حسینی — مورّخ شهیر — گوید: «در آن سفر سَيِّدَةُ النَّسَاءِ فَاطِمَةُ زَهْرَاءُ و اُمّهات مؤمنین تمام در هودج‌ها نشسته همراه بودند، و به روایتی یکصد و چهارده هزار، و به قولی صد و بیست و چهار هزار کس در آن راه به خدمت حضرت رسالت پناه استسعاد یافته زبان به تلبیه گشودند.»^۳

و این حجّ را حِجَّةُ الْبَلَاغِ، و حِجَّةُ الْإِسْلَامِ، و حِجَّةُ الْوَدَاعِ^۴، و حِجَّةُ التَّمَامِ، و حِجَّةُ الْكَمَالِ^۵ گویند.

اما حِجَّةُ الْبَلَاغِ گویند به جهت خطبه‌هایی که حضرت در آن سفر ایراد می‌کرده‌اند و در آنها خطاب به مسلمانان نموده و خدا را شاهد می‌گرفتند و می‌گفتند: اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟! «بار پروردگارا آیا من ابلاغ کردم؟!»^۶

۱- «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۲۸۹.

۲- «روضه الصّفاء» طبع سنگی رحلی، ج ۲، در اوّل داستان حجّة الوداع.

۳- «حبیب السّیر» طبع حیدری، ج ۱، ص ۴۰۹.

۴- «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۲۸۸.

۵- «سیره» سید احمد زینّی دَخْلان ج ۳، ص ۱ در هامش «سیره حلیّه».

۶- مرحوم علامه امینی درج اوّل از «الغدیر» در پاورقی ص ۹ گوید: آنچه به گمان من می‌رسد (و گمان

أما حَجَّةُ الْإِسْلَامِ گویند به جهت آنکه رسول خدا، احکام حج را طبق دستورات اسلام بیان کرده، حدود عَرَقات و مَشْعَر و مِئى را مُعَيَّن نموده، و وجوب إفاضه و حرکت از عرفات را در شب عید قربان که مشرکان برای قریش نسخ کرده بودند، بیان فرمود؛ و حج را به زمان اصلی خود برگردانیده؛ و تأخیر آن را که نَسئ می باشد، و موجب ازدیاد کفر است، مشروحاً و مستدلاً بر آیه کریمه بیان فرمود؛ و نیز سعی بین صفا و مروه را از شعائر الهی دانست؛ و خود سعی فرمود؛ و سایر آداب حج را از طواف و نماز، و بالأخص بیان وجوب حج تمتع را برای افرادی که منزلشان از مکه دور است؛ و بقاء این وجوب را تا روز قیامت مفصلاً بر فراز کوه مروه بعد از نزول جبرائیل و آوردن وحی الهی بیان فرمود.

و أما حَجَّةُ الْوُدَاعِ گویند، به جهت تودیع رسول الله با مسلمانان در ضمن برخوردها و خطبه ها؛ و این تودیع بعد از رحلت آن حضرت در زمان کوتاهی که هفتاد روز بعد از غدیر خم و هشتاد روز بعد از خطبه در عرفات و در مِئى صورت گرفته بود، معلوم و مشهود شد؛ و مردم را تودیع و توصیه نمود به کتاب خدا: قرآن کریم، و عترت خود: اهل بیت که تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند؛ و دو متاع نفیس و پرارزش می باشند که متمسکین به آنها هیچگاه گمراه نمی شوند.

و أما حَجَّةُ التَّمَامِ وَاكْتِمَالِ گویند به جهت نزول آیه کمال دین و تمام نعمت که به دنبال خطبه آن حضرت در روز غدیر خم بر مردم ارزانی شد، والله الحمد دین مردم کامل و نعمت خداوندی به تمامیت خود رسید.

البته باید دانست که این جمعیت انبوه که با رسول الله به مکه حرکت کردند خصوص اهل مدینه و قراء اطراف بودند؛ و اما جماعتی که از سایر اماکن همچون

→

شخص روشن بین یقین است) آن است که حجة الوداع را حجة البلاغ گویند به جهت نزول قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. همچنانکه حجة التمام و الكمال گویند به جهت نزول قوله تعالی: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي — الآية.

۱- حجة الوداع و حجة الاسلام — به کسر جیم — دلالت بر هیئت و کیفیت کند؛ و آنچه در السنه مشهور است که به فتح جیم خوانند، دلالت بر مره می کند؛ و از اغلاط است.

یمن آمدند بر این مقدار افزوده می شد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز با ابوموسی اشعری^۱ از جانب یمن آمدند؛ و در مکه به رسول خدا مُلْحَق شدند.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله در سنه دهم از هجرت خَالِدِ بْنِ وَالِدٍ را با جماعتی به طرف یمن فرستادند، تا آنان را به اسلام دعوت کنند. خالد بن ولید مدت شش ماه با لشکر خود در یمن توقف کرد و آنچه ایشان را به اسلام دعوت کرد مؤثر نیفتاد.^۲

تا آنکه حضرت رسول الله وَاللَّهُ بِرَبِّكَ عَلِيمٌ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را با سیصد نفر روانه یمن ساختند؛ و برای آن حضرت لوائی (پرچمی) بستند؛ و عمامه سه پیچ بر سرش بستند که از دو طرف آویزان بود، از طرف جلوبقدر یک ذراع، و از طرف پشت بقدر یک وجب بود^۳؛ و فرمودند: چون بدانجا می رسی خَالِد را خلع و عَزَل کن! و اما لشکریان خالد مختارند هر کدام که بخواهند با تو باشند؛ و هر کدام که بخواهند با خالد به مدینه مراجعت کنند؛ و چون به نزد اهل یمن رسیدی با آنان مبادرت به جنگ مکن، مگر آنگاه که آنان پیشقدم گردند!

و این اولین لشگری بود که بدین ترتیب در آن بلاد که بلادِ مَدَجِج است از ناحیه نَجْرَان^۴ وارد شد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای اخذ خمس و غنائم، لشکر را متفرق ساختند؛ و مقداری غنیمت گرد آمد و بر آن غنائم بُرَيْدَةُ بْنُ الْحَصِيبِ اَسْلَمِي^۵ را گماشتند؛ و سپس آنان را به اسلام خواندند؛ آنان امتناع کردند و شروع به تیراندازی نمودند، و سنگ پرتاب می کردند.

۱- «سیره زینی دحلان» ج ۳، ص ۴.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۰۵.

۳- «روضه الصفا» ج ۲، وقایع سال دهم هجرت، ذکر توجّه امیرالمؤمنین علیّ و شرح حال امام زمن. و «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۰۸.

۴- در «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۱۹ آمده است که: وَبَعَثَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى أَهْلِ نَجْرَانَ لِيَجْمَعَ صَدَقَتَهُمْ، وَيَقْدَمَ عَلَيْهِ بِحِزْبَتِهِمْ. و عین این عبارت را طبری در تاریخ خود، ج ۳، ص ۱۴۷ از طبع دوم آورده است. و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳.

۵- بُرَيْدَةُ بْنُ حَصِيبِ اَسْلَمِي؛ رئیس و قد طایفه اسلم است که بر پیامبر وفود کردند. «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۷۹.

حضرت صفوف خود را منظم ساخت و لواء را به دست مَسْعُودِ بْنِ سَنَانِ سَلَمِی داد؛ و بالشکر خود حمله نمود. بیست نفر از دشمنان کشته شدند و بقیه هزیمت کردند. حضرت فراریان را تعقیب نفرمود؛ و سپس ایشان را به اسلام دعوت کرد. آنان با مسارعت جواب مثبت دادند و بیعت کردند. قبیله هَمْدان بدون جنگ اسلام آوردند و به مجرد آنکه امیرالمؤمنین نامه رسول الله را برای آنان خواندند، همگی مسلمان شدند.

حضرت صورت اسلام قبیله هَمْدان را برای رسول الله نوشتند؛ حضرت رسول الله ﷺ سجده شکر بجای آوردند و سه بار گفتند: اَلسَّلَامُ عَلَی هَمْدَانَ؛ و اهالی یَمَن به دنبال اسلام قبیله هَمْدان مرتباً شروع کردند به اسلام آوردن.^۱ امیرالمؤمنین عَلَیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ برای أخذ خمس از غنائم قرعه زدند؛ بدین ترتیب که غنائم را به پنج قسمت تقسیم کردند؛ و در باره یک سهم نوشتند: سهم خدا. و چون قرعه زدند، اولین سهم که مشخص بود، سهم خمس درآمد؛ آن را مهور و مقفل نمود تا به پیامبر برسانند؛ و بقیه غنیمت را که چهار پنجم بود بین اصحاب و لشکریان خود توزیع کردند.

در «ارشاد» مفید و «علل الشرایع» صدوق وارد است که: رسول خدا ﷺ برای امیرالمؤمنین عَلَیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ به یمن نامه نوشتند که به سوی مکه برای حج حرکت کند ولیکن نوع حجی را که رسول خدا بر آن احرام بستند در این نامه متذکر نشدند.^۲ امیرالمؤمنین عَلَیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ با لشکریان و سهم خمس از غنیمت، از یمن به سوی مکه حرکت کرده، و در راه مُحْرِم شدند و در مکه با رسول خدا ﷺ تلاقی کردند.^۳

حرکت رسول خدا ﷺ از مدینه بعد از نماز ظهر روز شنبه بیست و پنجم ذوالقعدة بوده است؛ چون اولاً طبق روایات کثیره، آن حضرت پنج روز از ماه

۱- «کامل التواریخ» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۰؛ و «ارشاد» مفید ص ۳۳؛ و «اعلام الوری» ص ۱۳۷.

۲- «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۳.

۳- «طبقات» ابن سعد ج ۲، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

ذی قعدة مانده بیرون رفتند: لِحَمْسٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ^۱؛ و ثانیاً بطور مسلم روز اول ماه ذوالحجّة، پنجشنبه بوده است؛ زیرا بدون هیچ اختلاف بطور یقین گفته اند که روز عرفه که رسول الله در عرفات خطبه خوانده اند، روز جمعه بوده است؛ بنابراین پنج روز به روز پنجشنبه مانده که اول ذی حجّه است روز شنبه خواهد بود. غایة الأمر نمی تواند ماه ذی قعدة سی روز بوده باشد زیرا در این صورت شنبه بیست و ششم می شود، و در روایات بیست و پنجم وارد شده است. و نمی توانیم بگوئیم رسول خدا در روز جمعه از مدینه خارج شدند؛ زیرا طبق روایاتی که از انس بن مالک رسیده است، رسول الله نماز ظهر را در مدینه چهار رکعت بجای آوردند.^۲ و چون نماز ظهر روز جمعه باید با خطبتین بجای آورده شود، نمی تواند چهار رکعت بوده باشد؛ و از طرفی نمی توان خروج رسول الله را روز پنجشنبه گرفت؛ زیرا در این صورت، شش شب از ماه ذی قعدة باقی می ماند، نه پنج شب؛ و اما روز شنبه فقط پنج روز به آخر ماه مانده است.

باری رسول خدا ﷺ غسل نموده، و گیسوان شانه زده، و به موی مشکبوی خود روغن مالیده، و در دو لباس: إزار و ردآء، بعد از نماز ظهر به سوی ذوالحلیفه که در یک فرسخی مدینه است حرکت کرد و نماز عصر را در آنجا بطور قصر (دو رکعت) بجای آورد؛ و در مدینه بجای خود أبوذّحانه سِماک بن حَرْشَةَ سَاعِدِيّ و یا سِبَاعِ بْنِ عُرْفُطَةَ غِفَارِيّ را گماشت.^۳

حضرت فاطمة زهراء سلام الله علیها با زوجات رسول الله همگی در ذوالحلیفه مُحْرِم شدند؛ و تَلْبِيَه گفتند؛ و چون حجّ آنها حجّ افراد بود، و با خود هَدْي (شتر و یا گاو و یا گوسفند) نیاورده بودند، فلذا عقد إحرامشان به تَلْبِيَه بود. آنگاه در هودجها

۱- «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۴۸؛ و «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۲۰؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص

۱۷۳؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۸۹؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۱۱.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۱۱ از بخاری و مسلم و سنائی از أبو قلابه از انس؛ و از احمد از ابراهیم بن میسره از انس.

۳- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۱۰ و «سیره زینی دحلان» ج ۳،

نشسته و عازم رحیل شدند؛ و تمام نه نفر از زن های حضرت رسول در این سفر بودند. ولیکن رسول خدا با خود هدی آوردند؛ و آن عبارت بود از یکصد شتر؛ و یا شصت و شش نفر؛ و یا شصت و چهار نفر؛ و یا شصت و سه نفر؛ که با هدیی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از جانب یمن آوردند، و مقدار آن سی و اندی بود، مجموعاً به یکصد نفر بالغ شد.

از این شترهائی که رسول الله با خود آورده بودند یکی را به دست مبارک خود در ذوالحلیفه اِشعار و تَقْلید کردند^۱، و بقیه را دستور دادند که اِشعار و تَقْلید کنند و عقد حج رسول الله که حَجَّ قِرَانٌ بود به اِشعار و تَقْلید شد. آنگاه بر روی ناقه قصوای خود سوار شده، و به راه افتادند، و همینکه ناقه در حرکت افتاد و حضرت به بیابان رسیدند، صدا به تَلْبِیْه بلند کردند^۲:

لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ! إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ!^۳

آری! آری! اجابت کردم دعوت تورا دوبار، اِجَابَةٌ بَعْدَ اِجَابَةٍ! ای پروردگار من! اجابت کردم بعد از اجابت! اجابت کردم بعد از اجابت! هیچ گونه شریک و انبازی برای تو نیست! اجابت کردم بعد از اجابت! و حَقّاً که تمام مراتب و درجات حمد و سپاس و نعمت و سلطنت، اختصاص به تو دارد! شریک و انبازی برای تو نیست!

باری در ذوالحلیفه اَسْمَاءُ بِنْتُ عُثْمَيْسٍ^۴ که در آنوقت در حباله نکاح ابوبکر

۱- اِشعار عبارت است از آنکه صفحه راست کوهان شتری را که به عنوان هَدْيُ و قربانی خود به مکه می برند، خون آلود نموده؛ بطوری که خون بر صفحه آن کوهان جاری شود. و تَقْلید عبارت است از آنکه یک جفت کفشی را که آن شخص در آن نماز خوانده است، به هم گره زده و در گردن آن شتر و یا گاو و یا گوسفند آویزان کنند.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۱۷ و ص ۱۲۰.

۳- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۴ ص ۲۵۰؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۲؛ و «روضه الصفا»، ج ۲.

۴- اَسْمَاءُ بِنْتُ عُثْمَيْسٍ خُثَعَمِيَّةٌ از زنان بزرگوار و مکرم اسلام است. خواهر مادری مَيْمُونَةُ زَن رَسُولِ اللَّهِ است؛ در سنه دوم از هجرت با جعفر بن اَبِطَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ازدواج کرد؛ و در هجرت حبشه از اوسه فرزند: عَبْدُ اللَّهِ، و عَوْنُ و مُحَمَّدٌ را آورد؛ و در سنه هفتم از هجرت با حضرت جعفر به مدینه بازگشت. در سنه هشتم

بود مُحَمَّد بنِ أَبِي بَكْرٍ را زائید. ^۱ اَسْمَاء به رسول الله پیغام داد که چه کنم و تکلیف من با احرام چیست؟!

حضرت رسول الله ﷺ دستور دادند که احرام ببند و تلبیه بگو! و مقداری پنبه با خود بردار و با کمر بندی خود را ببند؛ و تلبیه برای احرام حج بگو! ^۲
حضرت صادق عليه السلام فرمودند: در زائیدن اَسْمَاء برکتی بود برای زنان، برای آنانکه بزایند، و یا به عادت حیض مبتلا شوند؛ که در اینصورت به همان عملی که رسول خدا به او دستور دادند عمل می کنند و بدون هیچگونه خللی حج خود را انجام می دهند. ^۳

اَسْمَاء با همین حال وارد مکه شد؛ و چون مدت نفاس او گذشت، با آنکه هنوز خون قطع نشده بود حضرت رسول دستور دادند که طواف کند و نماز بخواند؛ و او هم طبق دستور رسول خدا عمل نمود. ^۴

باری حضرت رسول الله ﷺ آن شب را در ذوالحلیفه به خاطر اَسْمَاء توقّف



شوهرش جَعْفَر در جنگ مُوتَه شهید شد؛ و ابوبکر او را تزویج کرد و از او محمد را زائید؛ و پس از ابوبکر حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام او را به حباله نکاح خویش درآوردند و از آن حضرت یحیی را آورد (ابن عَبْد البرّ در «استیعاب» ج ۴ ص ۱۷۸۵). و نیز در «استیعاب» در ضمن ترجمه احوال فاطمه بنت رسول الله علیهما السلام در ج ۴ ص ۱۸۹۷ آورده است که: حضرت فاطمه سلام الله علیها به اَسْمَاء وصیت کردند که چون من از دنیا رفتم، تو با علی مرا غسل دهید! و کسی دیگر را راه میده! چون آن حضرت رحلت کردند، عائشه آمد و خواست وارد شود، اَسْمَاء گفت: داخل مشو! عائشه شکایت به نزد ابوبکر برد و گفت: این زن خُتَعِیّه مانع می شود که ما در تجهیز دختر رسول خدا دخالت کنیم. ابوبکر آمد؛ و در خانه ایستاد و گفت: ای اَسْمَاء! چرا نمی گذاری زن های رسول خدا بر دختر رسول خدا داخل شوند؟! اَسْمَاء گفت: فاطمه وصیت کرده، و مرا امر نموده که کسی را بر جنازه او وارد نکنم! ابوبکر بازگشت و گفت: طبق امر او رفتار کن! و در این حال علی علیه السلام و اَسْمَاء به تنهایی جنازه دختر رسول الله را غسل دادند.

۱- در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ در این باره ۲ روایت از «کافی» حکایت می کند. و نیز در ص ۶۶۵ از «إعلام الوری».

۲- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۲؛ و «حیب السیر» ج ۱ ص ۴۰۹؛ و «روضه الصفا» طبع سنگی ج ۲، ضمن بیان حجة الوداع.

۳- «فروع کافی» ج ۴ ص ۴۴؛ از حضرت صادق علیه السلام.

۴- «فروع کافی» ج ۴ ص ۴۹؛ از حضرت باقر علیه السلام.

کردند؛^۱ و فردا صبح به راه افتادند؛ و مسلمانان به راه افتادند. عجیب منظره‌ای است. در این بیابان پهناور تا چشم کار می‌کند سواره و پیاده، در جلو، و پشت سر، و اطراف رسول‌الله، همه احرام بسته و غسل کرده، و صدای لَبَّيْکَ از هر سو به گوش می‌رسد؛ و دل‌ها در عشق جَدَبَاتِ آن اِسْمِ اعْظَمِ اِلٰهِي در معراج است. اینک رسول‌الله است که با جذبۀ مغناطیسی الهی این اَمّت را حرکت داده، و سر و پا برهنه در این وادی پهناور در عشق حضرت محبوب اَزلی خدای سَرمدی به راه انداخته است، همه می‌گویند: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.**

ابن جوزی أبوالفرج گوید: از حضرت جعفر بن محمد از پدرش عليه السلام روایت است که: از جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنْصَارِيّ پرسیدم که حجّ رسول خدا را برای من بیان کن!

جابر گفت: رسول خدا مدّت نه سال که در مدینه درنگ نموده بود، حجّ نکرد؛ و پس از این مدّت در سال دهم اِعلان فرمود که رسول‌الله در این سال قصد حجّ دارد. افراد بشر بسیاری به مدینه روی آوردند و همگی می‌خواستند به رسول خدا اقتداء و ایتمام کنند؛ و عمل خودشان را عیناً طبق عمل آن حضرت قرار دهند.

جابر گوید: ما با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم تا به دُوّ الحَلِيفَةِ رسیدیم؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله در مسجد آنجا دو رکعت نماز گزارد و سپس سوار ناقه قَصُوا شد؛ و چون ناقه، آن حضرت را در میان بیابان آورد؛ من نظر کردم دیدم: تا جائی که سوی چشم من می‌بینند، در جلوی آن حضرت سواره و پیاده است؛ و در طرف راست آن حضرت اینچنین است؛ و در طرف چپ او اینچنین است؛ و در طرف پشت سر اینچنین است.

پس رسول خدا صدا به کلمۀ توحید گشود و زبان باز کرد: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.**^۲ آنگاه می‌بینیم: این حاکم بردل‌ها، و مُسَيِّطِر بر قلوب، و مهیمن بر ارواح

۱- «إعلام الوری» ص ۱۳۸.

۲- «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۲ ص ۲۰۹؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۷؛ و «کافی»، فروع، ج

۴ ص ۲۵۰.

تفسیر آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

که این سیل عظیم از انبوه جمعیت را پروانه وار به دور خود جمع کرده، و چون شمع در عشق جمال لایزالی در احتراق آورده است، خود بر روی شتر سرخ مویی سوار شده که فقط یک جلّ کهنه و فرسوده بر روی آن شتر انداخته شده است؛ و با خود فقط یک قطیفه دارد، که از شدت کهنگی، ألیاف برجسته آن سائیده شده، و از بین رفته؛ و معلوم نیست که چهار درهم ارزش داشته باشد.

ابن کثیر دمشقی از حافظ ابوبکر بزار با سند خود از آنس آورده است که:
إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ حَجَّ عَلَى رَحْلِ رَثٍّ وَتَحْتَهُ قَطِيفَةٌ وَقَالَ: حِجَّةٌ لَا رِيَاءَ فِيهَا وَلَا سُمْعَةً.^۱

(رسول خدا ﷺ حجّ خود را بر روی جُلّی کهنه و فرسوده بجای آورد؛ و زیرانداز او فقط یک قطیفه بود؛ و می فرمود: این حجّی است که در آن ریا و خودنمائی و شهرت طلبی نیست).

و حافظ ابو یعلی موصلی از آنس آورده است که قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ عَلَى رَحْلِ رَثٍّ وَقَطِيفَةٍ تُسَاوِي - أَوْلَا تُسَاوِي - أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ حِجَّةٌ لَا رِيَاءَ فِيهَا.^۲

(رسول خدا ﷺ، حجّ کردند بر روی پلاس کهنه و بی ارزشی؛ و بر روی قطیفه ای که ارزش آن چهار درهم بود - یا چهار درهم ارزش نداشت - و می گفت: بار پروردگارا این حجّی است که در آن خودنمائی نیست).

باید دانست که همین رسول الهی که بر روی پلاس کهنه و قطیفه بی ارزشی حجّ می کند؛ برای هدی و قربانی در راه خدا و اطعام مساکین و مستمندان با خود صد شتر می برد؛ و همه را نحر می کند؛ و به فقرا و مستمندان تقسیم می کند؛ و به امیرالمؤمنین می فرماید: حتی پوست و جلّ شترها را به قصاب مده! و همه را در راه خدا انفاق کن! این است مقتدای ما. وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.^۳

۱ و ۲ - «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳؛ و در «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۲۹۰ برهان الدین حلبی شافعی آورده است؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۷.

۳ - آیه ۲۱، از سوره ۳۳: أحزاب: «بتحقیق که از برای شما در اقتدای شما به رسول خدا ماده تأسی و الگوی

أَمَا اغْنِيَايَ مَا كَه حَجِّ مِي كَنَنْدَاز كِشْتَن يَكِ كُوسَفَنْدَاز دَر مَنِي تَجَاوَز نَمِي نَمَايَنْد؛ وَبَنْدَه بَه خَاظِر نَدَاَرَم وَنَشْنِيْدَه اَم كِه كَسِي اَز هَمَكِيْشَان مَا دَر مَنِي شْتَر كِشْتَه بَاشْد؛ بَا اَنَكِه مَخَارَج اِيَاب وَذَهَاب، سَنَكِيْن وَثُرُوْت نِيْز دَر دَرَجَهٗ بَالَا بَاشْد. دَر «سِيْرَهٗ حَلِيْبِيَه» اَوْرَدَه اَسْت كِه بَعْضِي نَقْل كَرْدَه اَنْد كِه شْتَر عَائِشَه تَنْدُرُو وَ سَرِيْع السِّيْر بُوْد، وَبَارَش سَبَك. وَلِي شْتَر صَفِيَه (يَكِي دِيْكَر اَز زَوْجَات رَسُوْل اَلَلِه) كَنْدُرُو بُوْد، وَبَارَش سَنَكِيْن. فَلهَذَا پِيُوْسْتَه شْتَر صَفِيَه اَز قَاْفَلَه عَقَب مِي مَانْد. وَبِنَابَر اِيْن حَضْرَت رَسُوْل اَلَلِه دَسْتُوْر دَاْدَنْد كِه بَار صَفِيَه رَا بَر شْتَر عَائِشَه كِذَاْرَنْد؛ وَبَار عَائِشَه رَا بَر شْتَر صَفِيَه. وَچُون چِنِيْن كَرْدَنْد، رَسُوْل خُدا بَر اِيْ بَر اِيْ اسْتِمَالْت وَعَطْف خَاظِر عَائِشَه بَه نَزْد اَو اَمْدَنْد وَكُفْتَنْد: يَا اُمَّمَّ عَبْدِ اللّٰهِ! بَار تُو سَبَك بُوْد وَشْتَر تُو سَرِيْع السِّيْر! وَبَار صَفِيَه سَنَكِيْن بُوْد وَشْتَر اَو بَطِي السِّيْر! وَبِدِيْن جِهْت مَوْجِب كَنْدِي حَرْكْت قَاْفَلَه بُوْد، كِه مَلَاْحِظَه مِي كَرْدِيْد؛ وَبَجِهْت هَمَاهَنْكِي بَا شْتَر صَفِيَه، قَاْفَلَه اَز حَرْكْت مِي مَانْد؛ وَمَا بَار تُو رَا بَر شْتَر اَو، وَبَار اَو رَا بَر شْتَر تُو نَهَاْدِيْم تَا تَعَاْدَل بَر قَرَار شُوْد؛ وَقَاْفَلَه بَتُوَاَنْد بَه سِيْر خُود اِدَاْمَه دَهْد!

عائشه گفت: تو چنین می اندیشی که رسول خدا هستی؟!

حضرت گفتند: يَا اُمَّمَّ عَبْدِ اللّٰهِ! آيا تو در شك هستی که من رسول خدا

هستم؟!

عائشه گفت: پس چرا حالت اينطور شده است که عدالت نمی کنی؟!

عائشه می گوید: در اَبُوْبَكْرٍ پَدْرَمِ حِدَّتٍ وَتَنْدِي بُوْد؛ وَسِيْلِي بَر چِهْرَهٗ مَن زَد؛

و رَسُوْل خُدا اَبُوْبَكْرٍ رَا مَلَامْت كَرْدَنْد كِه چَرَا سِيْلِي زَدِي؟!

أَبُوْبَكْرٍ كُفْت: مَكْر نَشْنِيْدِي كِه چِه كُفْت؟!

رَسُوْل خُدا فَرْمُوْد: دَعَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ الْغَيْرَاءَ لَا يَعْرِفُ أَعْلَى الْوَادِي مِنْ أَسْفَلِهِ.^۱

«اَو رَا بَه حَال خُود بَا زَكِذَاْر! چُون زَن شَخْصِيَّتِ طَلَب، بَالَا يِ وَاْدِي وَبِيَابَان رَا

اَز پَائِيْن اَن تَمِيْز نَمِي دَهْد وَفَرْق نَمِي كِذَاْر.».

خوبی است، برای آن کس که امید خدا و روز قیامت را داشته باشد و یاد خدا را بسیار کند».

۱- «سیره حلیه» ج ۳، ص ۲۹۳.

و از احمد بن حنبل با اسناد خود از اَسْمَاءِ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ آورده اند که: چون فرود آمدند در مکانی که آن را عَرَجُ می گفتند، شتری که بر روی آن توشه سفر رسول الله بود گم شد؛ و بر روی آن شتر توشه سفر ابوبکر نیز بود. و نگهبان آن شتر، غلام ابوبکر بود.

ابوبکر به غلام خود گفت: شترت کجاست؟! غلام گفت: دیشب آن را گم کرده ام!

ابوبکر در حالتی که عصبانیت و حدت بر او چیره شده بود، گفت: یک عدد شتر؛ تو آن را هم گم می کنی؛ و شروع کرد با شلاق و تازیانه به غلام خود زدن؛ و رسول خدا می گفت: نگاه کنید به این مُحْرِمٍ و ببینید در حال إِحْرَامٍ چه می کند؟! و خود رسول الله تبسم می کرد و زیاده بر این چیزی نگفت.^۱

بعضی از اصحاب چون آگاه شدند که زامله رسول الله (شتر با بار توشه) گم شده است قدری حَيْسُ آوردند (غذائی که با آرد و روغن و خرما تهیه می کنند) و در مقابل آن حضرت گذاردند. حضرت به ابوبکر که به شدت به غلام غیظ کرده بود، فرمودند: ای ابوبکر آسان بگیر بر خود! کار نه به دست ماست و نه به دست تو! و این غلام بسیار مراقب و مواظب بود و اهتمام داشت که شتر گم نشود.

و اینک این غذای طیب و پاکیزه را خداوند آورده است؛ و این بجای آن غذائی است که با زامله بود.

حضرت رسول الله و ابوبکر و هر کس که با آن دو نفر بودند، از آن غذا خوردند؛ و همگی سیر شدند. و در اینحال **صَفْوَانُ بْنُ مَعْقِلٍ** که وظیفه او دنباله داری قافله بود، آمد و شتر گم شده را آورد که بر روی آن زامله و توشه بود؛ و آن شتر را در منزلگاه رسول الله خوابانید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوبکر گفتند: حالا نظر کن و ببین آیا از متاع تو چیزی مفقود شده است؟!

ابوبکر گفت: چیزی گم نشده است مگر یک **قَعْب** (کاسه بزرگ) که با آن

۲- «البدایة والتهاية» ج ۵، ص ۱۱۳.

آب می خوردیم!

غلام گفت: آن قعب با من است؛ و گم نشده است.

چون خبر گم شدن زامله رسول الله به سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ و فرزندش قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ رسید، ایشان برای رسول الله زامله و توشه سفر کامل آوردند؛ و هر کدام از آن دو پدر و پسر گفتند: يَا رَسُولَ اللَّهِ چنین خبردار شدیم که: زامله شما گم شده است؛ و اینک این توشه سفر به جای توشه گم شده باشد!

رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند توشه ما را به ما رسانید! شما توشه خود را بردارید و برگردانید! خداوند به هر دو نفر شما برکت دهد!^۱
مَقْرِيَزِي گوید: روز یکشنبه بود که رسول خدا ﷺ به يَلْمَمَ^۲ رسیدند؛ و از آنجا حرکت کرده و شام را در شَرْفِ السِّيَالَةِ خوردند؛ و در همان جا نماز مغرب و عشاء را بجای آوردند؛ و سپس به راه افتاده و نماز صبح را در عِرْقِ الطَّيْبَةِ خواندند؛ و سپس در رَوْحَاءِ وارد شدند؛ و از رَوْحَاءِ نیز گذشته و نماز عصر را در مُنْصَرَفِ گزاردند؛ و نماز مغرب و عشاء را در مُتَعَشِي خواندند و آنجا هم شام خوردند؛ و نماز

۱- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۳.

۲- يَلْمَمُ اشتباه است و صحیح يَلِيلُ است؛ زیرا همانطور که در «معجم البلدان» آورده است: يَلْمَمُ مِيقَاتُ أَهْلِ يَمَنٍ است و دو شب راه تا مکه فاصله دارد؛ ولی يَلِيلُ اسم قریه ای است در نزدیکی وادی صفرآء از توابع مدینه. و نیز آورده است که: شَرْفُ السِّيَالَةِ محلی است میان مَلَلُ و رَوْحَاءِ؛ و عِرْقُ الطَّيْبَةِ محلی است بین مدینه و مکه؛ و رَوْحَاءُ نیز محلی است بین مدینه و مکه؛ و مُنْصَرَفِ موضعی است بین مکه و بَدْرُ که فاصله میان آنها چهار ترید است؛ و اُنْأَيَةِ موضعی است در راه جُحْفَه که بین آنجا و مدینه بیست و پنج فرسخ است؛ و عِرْقُ گردنه ای است بین مکه و مدینه در راه حَجَّاجِ که با سُقْيَا ذکر می شود؛ و جُحْفَه قریه بزرگی است در راه مدینه که با مکه چهار مرحله فاصله دارد؛ و بین آنجا و مدینه شش مرحله است؛ و فاصله آنجا تا غَدِيرِ حَمٍّ نیز دو میل است؛ و سُقْيَا قریه ای است از توابع فُرْعِ که فاصله میان آن دو تا جُحْفَه نوزده میل است؛ و اُنْوَءِ قریه ای است از توابع فُرْعِ از مدینه که بین آن و جُحْفَه از سمت مدینه بیست و سه میل است؛ و قَدِيدِ اسم موضعی است در نزدیکی مکه؛ و عُشْفَانُ بَيْنِ جُحْفَه و مکه است؛ و غَمِيمِ و كُرَاعِ الْعَمِيمِ موضعی است بین مکه و مدینه که در میان رَابُعِ و جُحْفَه واقع است؛ و ظَهْرَانِ وادیی است در قرب مکه و در آنجا قریه ای است که آن را مَرَّ گویند و به همین مناسبت آن قریه را به این وادی نسبت می دهند و می گویند: مَرَّ الظُّهْرَانِ؛ و سَرَفِ در شش میلی مکه واقع است (معجم البلدان به ردیف حروف تهجی). و مُتَعَشِي ظاهراً اسم عَلَمِ برای موضعی نیست؛ بلکه اسم مکان از ماده تَعَشَى است یعنی موضعی که شام خورده می شود.

صبح را در اَثَابَهُ بجای آوردند؛ و در صبح سه شنبه به عَرَج رسیدند؛ و در عَرَج که همان گردنه جُحْفَه است در دهان شتران حِجَام^۱ نهادند؛ و در روز چهارشنبه به سُقَيَا رسیدند؛ و صبح پنجشنبه در اَبْوَاء بودند؛ و نماز را در آنجا گزاردند؛ و در روز جمعه به جُحْفَه وارد شدند و از آنجا به فُدَيْد وارد شدند؛ و در روز شنبه آنجا بودند و روز یکشنبه به عُسْفَانَ رسیدند و از آنجا که حرکت کرده و به عَمِيم رسیدند، حاجیهای پیاده رو، در مقابل آن حضرت صف کشیده، و از راه رفتن شکایت کردند؛ حضرت دستور دادند که آنها بطور نَسْلَان بروند (قدم رو؛ و حرکت سریعی است که به حدّ دویدن نمی رسد) و چون پیادگان چنین کردند، در خود احساس راحتی نمودند؛ و در روز دوشنبه به مَرَّ الظُّهْرَان رسیدند؛ و از آنجا حرکت نکردند تا شب فرا رسید و در سَرِف آفتاب غروب کرد و نماز مغرب را نخواندند تا داخل مکه شدند؛ و چون به نَبِيَّتَيْن رسیدند (دو گردنه است نزدیک به هم متصل به مکه) در بین آن دو گردنه شب را به روز آوردند؛ و در روز سه شنبه داخل مکه شدند.^۲

و نیز در «طبقات» آورده است که: رسول خدا در روز دوشنبه به مَرَّ الظُّهْرَان رسیدند و آفتاب بر آن حضرت در سَرِف غروب کرد؛ و چون صبح شد عُسَل کرده، و در وقت روز داخل مکه شدند.^۳ و البتّه می دانیم که چون پنجشنبه اول ماه ذوالحجّه بوده است، روز ورود آن حضرت به مکه که روز سه شنبه است ششم ذوالحجّه خواهد بود.

باری حضرت رسول الله ﷺ در سَرِف که در شش میلی مکه است نزول کردند. در آنجا به تمام حجّاج امر کردند که نیت خود را از حجّ به عمره برگردانند؛ و به نیت عمره تَلْبِيَه گویند؛ و وارد مکه که می شوند عمل عمره بجای آورند؛ مگر آن کسانی که با خود هَدْي (قربانی، اعمّ از شتر و گاو و گوسفند) آورده اند که آنها به همان نیت حجّ باقی باشند، تا هَدْي خود را به محلّش در مِني رسانیده؛ و در آنجا

۱- حِجَام چیزی است که در دهان شتر می گذارند تا گاز نگیرد، و هیجان نکند.
 ۲- «الغدیر» ج ۱، ص ۹ و ص ۱۰ از «امتناع» مقریزی، ص ۵۱۳-۵۱۷.
 ۳- «طبقات» ابن سعد، ج ۲، ص ۱۷۳؛ و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰.

قربانی کنند؛ و رسول خدا ﷺ و جمعی از مردم با خود هدّی آورده بودند.^۱ حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها، و جمیع زن‌های مؤمنات، و نه تن زوجات رسول خدا ﷺ همگی نیت‌های خود را از حجّ افراد به عمره مبدّل کرده و بدین قصد تلبیّه گفتند؛ و عائشه نیز به قصد عمره تلبیّه گفته بود که در همین منزل سرف حائض شد؛ و معلوم است که حائض نمی‌تواند داخل مسجد الحرام شود، و طواف کند و نماز گزارد؛ و عمره نیاز به طواف و نماز و دخول در مسجد دارد. او می‌گوید: رسول خدا ﷺ آمد و من گریه می‌کردم؛ فرمود: چرا گریه می‌کنی گویا حائض شده‌ای؟! گفتم: آری! سوگند به خدا که دوست داشتم در این سفر با شما نیایم!

رسول خدا فرمود: چنین سخن مگوی! این امری است که خداوند بر دختران آدم نوشته است؛ ضرری بر تو ندارد! توهم از دختران آدمی! آنچه بر آنها نوشته شده، بر توهم نوشته شده است!

تو تلبیّه برای حجّ بگو! و عمره خود را واگذار! إحرام برای حجّ ببند؛ و آنچه را که شخص حاجّ بجا می‌آورد، بجای بیاور! مگر آنکه طواف نمی‌کنی^۲؛ و چون طاهر شدی طواف می‌کنی؛ و از احرام حجّ بیرون می‌آیی!

عائشه می‌گوید: من داخل مکه شدم؛ ولی در مسجد الحرام نرفتم؛ و وقوف به عرفات نمودم با آنکه در حال حیض بودم؛ و چون طاهر شدم و آن در روز عید قربان و یا در شامگاه عرفه بود؛ دور خانه خدا طواف کردم؛ و سعی بین صفا و مروه نمودم؛ حضرت رسول الله فرمود: از حجّ مُحَلّ شدی و بیرون آمدی.^۳

این فقط حجّی بود که عائشه انجام داد؛ حجّ افراد که با آن عمره نبوده است؛ ولیکن حضرت زهراء سلام الله علیها و سایر زوجات رسول الله و زن‌های مسلمان به مجرد دخول در مکه عمره مفرده بجای آوردند؛ و سپس مُحَلّ شده و از

۱- «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲؛ و «سیره ابن هشام»، ج ۴، ص ۱۰۲۰.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰؛ «البدایة والنهاية» ج ۵ ص ۱۶۴.

۳- «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۲۹۲؛ و «البدایة والنهاية» ج ۵ ص ۱۶۴.

إحرام بیرون شدند؛ تا در روز هشتم ذوالحجّة که روز تَرَوِیَه است از مکه احرام برای حجّ بسته، و به نیت حجّ افراد تلبیه گفتند و به عرفات آمدند؛ و در مشعر و منیٰ مناسک حاج را انجام دادند؛ و در مکه طواف و نماز و سعی نموده؛ و حجّ خود را کامل نموده و سپس مُحَلّ شدند؛ و بنابراین در این سفر یک عمره کامل و یک حجّ کامل بجا آوردند که آن را حجّ تمتّع گویند.

و چون حضرت رسول الله حجّ را به پایان رسانید، و بعد از ایّام تشریق به مکه بازگشت، و در مُحَصَّب^۱ نزول فرمود؛ و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در آنجا انجام داد. عائشه گفت: ای رسول خدا! من از اینجا به مدینه بازگردم و فقط یک حجّ بجا آورده باشم که با آن عمره نبوده باشد؟!

حضرت رسول ﷺ برادرش — عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ — را طلب کردند؛ و گفتند: خواهرت را از حرم بیرون ببر؛ و مُحْرِم شده؛ و چون از طواف فارغ شدید، در اینجا که مُحَصَّب است بیاید! و بنابراین یک عمره را خداوند مقدر فرمود. و در عبارت دیگری آمده است که:

ما چون از حَرَم بیرون شدیم از تَنْعِيم^۲ به احرام عمره احرام بستیم بجای آن عمره ای که از من فوت شده بود^۳؛ و در دل شب طواف را انجام دادیم و سپس در مُحَصَّب آمدیم.^۴

رسول الله فرمود: آیا از انجام طواف خود فارغ شدید؟! عرض کردیم: آری! رسول خدا ﷺ پس از آنکه در صبح سه شنبه غسل کرده به سوی مکه

۱- مُحَصَّب موضعی است بین مکه و منیٰ؛ و به منیٰ نزدیکتر است. و بطحّاء، مکه و خیف بنی کنانه است و حدّ آن از حجّون است به طرف منیٰ (معجم البلدان).

۲- تَنْعِيم موضعی است در مکه که در خارج حَرَم و واقع در حلّ است؛ و بین مکه و سَرِف واقع است که تا مکه دو فرسخ فاصله دارد (معجم البلدان).

۳- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۶، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

۴- در «کامل التواریخ» ج ۵ ص ۱۶۴ آورده است که همانطور که در احادیث وارد است حضرت رسول به جهت آرامش خاطر و طیب نفس او به او دستور چنین عمره ای را دادند.

۵- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳ ص ۱۴۸؛ و «طبقات» ج ۲ ص ۱۸۹؛ و «بحار الانوار» ج ۶ ص ۶۶۶ از «کافی».

حرکت کردند؛ و در وقتی که خورشید بالا آمده بود در وقت ضحی از نَبِيَّةٍ عُلْيَا (گردنه بالای مکه) که آنرا گَدَاء گویند (به فتح کاف و مد) وارد مکه شدند؛ و نَبِيَّةٍ گَدَاء همان محلی است که از آنجا به مقبره مکه مَعْلَاة و الآن آنجا را جَحُون گویند سرازیر می شود.

و از باب عبدمناف، که همان باب بنی شیبه است؛ و الآن به باب السلام معروف است وارد مسجد الحرام شدند، و چون نظرشان به کعبه — خانه خدا — افتاد دستهای خود را بلند کرده^۱ و تکبیر گفتند و سپس گفتند: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، فَحَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ! اَللّٰهُمَّ زِدْ هَذَا الْبَيْتَ تَشْرِيفًا وَتَعْظِيمًا، وَمَهَابَةً وَبِرًّا، وَزِدْ مِنْ شَرَفِهِ وَكَرَمِهِ مِمَّنْ حَجَّهٗ اَوْ اَعْتَمَرَهٗ تَشْرِيفًا وَتَكْرِيْمًا وَتَعْظِيْمًا وَبِرًّا!^۲

«بار پروردگارا تو حقیقت سلام و اسم سلام و عالم سلام و سلامتی و امن هستی! و سلام بر عالمیان از ناحیه وجود اقدس تو افاضه می شود! پس بار پروردگارا ما را با اسم سلام خود تحیت بخش! و وجود ما را سراسر از سلام و سلامت خود سرشار فرما.

بار پروردگارا بر شرافت و عظمت و مهابت و إحسان این خانه بیفزا! و از شرف و کرامت آن، بر شرافت و کرامت و عظمت و إحسان کسانی که حج آن را بجا می آورند، و یا عمره آن را انجام می دهند افزون کن»!

از جابر بن عبدالله روایت است که چون وارد مکه شدیم و آفتاب برآمده بود؛ رسول خدا ﷺ تا در مسجد الحرام آمدند آنگاه شتر خود را خوابانیده و داخل مسجد شدند و یکسره به سوی حَجْرُ الْأَسْوَد رفتند؛ و آن را استلام نمودند؛ درحالی که دو چشم آن حضرت پر از اشک شده و سرازیر می شد؛ و چون طواف کرده، و از آن فارغ شدند، حَجْرُ الْأَسْوَد را بوسیدند؛ و دست های خود را بر آن مالیده، و به صورت خود

۱ — در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ۱۳۷۹، ج ۲ ص ۱۰۹ وارد است که: آن حضرت هنگام دیدن خانه خدا دست ها را تا بالای زمام ناقه بلند کردند، و قبل از نماز به طواف مشغول شدند.

۲ — «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۷۳؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۴؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۵۲؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۳.

مالیدند.^۱

و از عِکْرَمَه از ابن عباس روایت است که گفت: دیدم که رسول خدا ﷺ بر حجرالأسود سجده کردند.^۲

و از شافعی روایت است که رسول خدا ﷺ در کنار حَجْرِ الْأَسْوَدِ روبروی آن ایستادند و آن را استلام نموده و مدت درازی دو لب خود را بر حجر گذارده بودند. و هر وقت آن حضرت استلام می کردند، می گفتند: بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. و به عمر گفتند: إِنَّكَ رَجُلٌ قَوِيٌّ لَا تَرَاهِمَ عَلَى الْحَجْرِ (أَيِ الْأَسْوَدِ) تُؤْذِي الضَّعِيفَ، إِنْ وَجَدْتَ خَلْوَةً فَاسْتَلِمْتُمُوهَا وَإِلَّا فَاسْتَقْبِلْهُ وَهَلِّلْ وَكَبِّرْ.^۳

«تومردی قوی هستی؛ و ضعیف را اذیت می کنی! با روی آوردن به حجرالأسود مردم را زحمت مده! اگر مکان را خلوت یافتی، بر آن دست بکش! و اگر نه روبروی آن بایست و تهلیل و تکبیر بگویی!»

و پس از طواف، حضرت رسول ﷺ، در پشت مقام حضرت ابراهیم دو رکعت نماز گزارند؛ و در رکعت اول سوره قل یا ایها الکافرون، و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد را قرائت کردند؛ و به سوی زمزم آمده، ذلوی از آب برای حضرت درآوردند؛ حضرت از آب زمزم آشامیدند و بقیه آب دهان را در ذلور ریخته؛ و سپس ذلورا در چاه زمزم خالی کردند؛ و گفتند: اگر مردم آب کشیدن از زمزم را با دست خود سنتی نمی گرفتند، من با دست خودم از چاه آب می کشیدم.

سپس آن حضرت به حَجْرِ الْأَسْوَدِ بازگشتند و آن را استلام نمودند و به سوی کوه صفا رفتند، و این آیه را تلاوت کردند: إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. (آیه ۱۵۸ از سوره ۲: بقره)

«بدرستی که کوه صفا و کوه مروه از شعائر الله است؛ پس هر کس که حج

۱- «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۷۴ و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۴ و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲- «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۷۵ و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۵۵.

۳- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۴ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۵۹. و در «بدایة» آورده است: والاکبیر

وَأَفْضُ: یعنی تکبیر بگویی و بگذر!

خانه خدا بجا آورد، و یا آنکه عمره را انجام دهد، باکی بر او نیست که بین این دو کوه سعی کند؛ و هرکس متصدی کار خیر شود خداوند شکرگزار و به کار او داناست.^۱

آنگاه فرمود: **أُبَدُّ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ**^۲. «من ابتدا می کنم از صفا که خداوند هم در کلام خود به صفا ابتدا نموده است». و از صفا بالا آمد بطوری که خانه خدا دیده می شد، روی خود را به بیت الله نموده، و سه بار گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ** و پس از آن تهلیل گفت و سپس گفت: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُخَيِّسُ وَيُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ**. و سپس دعا کرد و پس از آن، دو بار مثل آنچه را که از تکبیر و تهلیل و دعا بر زبان جاری کرده بود بر زبان جاری کرده که مجموعاً سه بار شد.

آنگاه از صفا پایین آمده و به سمت **مَرَوَه** حرکت کرد؛ تا موقعی که قدم هایش در رفتن مستقر شد در میان وادی و بطن **مَسِيل**^۳ شروع کرد بطور **رَمَل** (قدم رو) راه رفتن تا آنکه از بطن **مَسِيل** چون بالا آمد بطور راه رفتن عادی حرکت کرد تا به **مَرَوَه** رسید.

رسول خدا از مروه بالا رفت تا خانه خدا دیده می شد و روی خود را به بیت

۱- از «صحیح مسلم» در شأن نزول این آیه آمده است که مهاجرین در زمان جاهلیت که می خواستند حج کنند، تلبیه خود را از نزد دو بتی که در ساحل شط دریا بودند، و **أساف** و **نائلة** نام داشتند، می گفتند و پس از آن می آمدند، و بنین **صفا** و **مروه** طواف می کردند و بعد از آن سر می تراشیدند؛ چون اسلام آمد، مهاجرین ناپسند داشتند که بین صفا و مروه طواف کنند زیرا که آن را از آداب جاهلیت می پنداشتند؛ خداوند این آیه را فرستاد: **إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ**. و بعضی گفته اند که: سبب نزول آیه این است که: در دوران جاهلیت، انصار که می خواستند حج کنند، تلبیه به نام **بُت قناة** می گفتند و هرکس که تلبیه به نام **بت مناة** می گفت دیگر بین صفا و مروه طواف نمی کرد؛ و چون اسلام آوردند در باره این موضوع از رسول الله پرسیدند، و آیه **إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ فَرُودَ آمَدٍ** «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵؛ و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۶۰؛ و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۹.

۳- محلی که امروز بین صفا و مروه بوده و بنام **مَسعی** معروف است، در زمان رسول خدا به صورت یک وادی بوده است که مقداری از آن **مَسیل** بوده و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق تر بوده است. **هَرَوَلَه** و حرکت **رَمَلی** رسول الله در بطن این **مَسیل** بوده است.

نموده آنچه را که از تکبیر و تهلیل و دعا در بالای صفا بجا آوردند در اینجا نیز به همان مقدار بجای آورده؛ و پس از آن به سوی صفا حرکت کردند و چون به همان مکان اول - بطن مسیل - رسیدند هرّوله کنان حرکت کرده تا از مسیل خارج شدند و بر صفا بالا رفته و پس از استقبال بیت الله و تکبیر و تهلیل و دعا به همان مقدار دفعه اول باز از صفا پائین آمده و به همان کیفیت دفعه اول از حرکت هرّوله و حرکت عادی در همان مواضع مخصوص به بالای مروه رفتند و به همان ترتیب استقبال نموده و دعا و تکبیر گفتند. و این رفت و آمد ادامه داشت تا هفت نوبت شد که در نوبت هفتم بر فراز کوه مروه ختم شد.^۱

باید دانست که تا آن زمان، عمل عمره و عمل حجّ دو عمل مستقلّ و به تمام معنی جدا از یکدیگر بوده اند.

عمل حجّ عبارت بود از: إحرام از میقات، و وقوف در عرفات، و مشعر، و مناسک منی، و طواف خانه خدا، و نماز، و سعی بین صفا و مروه؛ و البته این عمل در ماههای بخصوص و تعیین شده برای حجّ صورت می گرفت. **أَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ** (آیه ۱۹۶، از سوره ۲: بقره).

«حجّ را باید در ماههای معلوم و معین شده (شوّال و ذوالقعدة و ذوالحجّة) بجای آورد». و در سایر اوقات اگر کسی برای حجّ إحرام می بست باطل بود. و عمل **عُمُرَه** عبارت بود از: إحرام از میقات، و طواف بیت الله الحرام، و نماز، و سعی بین صفا و مروه، و حلق یا تقصیر. و این عمل وقت مشخصی نداشت؛ بلکه در هر یک از ماههای سال و در شب و روز بدون تعیین روز خاصی و یا شب معینی صورت می گرفت.

و چون حجّ از طرف خدا به عنوان فریضه، واجب شد: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** (آیه ۹۷ از سوره ۳: آل عمران).

۱- «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۳ و ص ۹۴؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۶۰؛ و «روضه الصفا» ج ۲ در ضمن ذکر حجّة الوداع رسول الله؛ و «الوفا بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

«و از برای خدا برعهده مردم است، که کسانی که راه تمکن و طریق قدرتی برای رفتن به خانه خدا را دارند، حج خانه او را انجام دهند»؛

بر هر کس که متمکن بود در یکی از ماههای حج: شَوَّال و ذوالقعدة و تا هشت روز از ذوالحجة مُحَرِّم شود، و خود را در ظهر روز نهم به عَرَقات رساند، و مناسک حج را انجام دهد، واجب بود که بر این عمل قیام کند.

و در طول مُدَّت سال، نیز هر کس متمکن می شد از بجا آوردن عُمَرَه، بر او واجب بود که در همان وقت، از میقات مُحَرِّم شود و به مکه رود، و عمل عُمَرَه را انجام دهد.

البته عُمَره کار نسبتاً آسانی بود، زیرا إحرام بستن از میقات و به مکه درآمدن و چند ساعتی در حال إحرام در مکه باقی ماندن تا عمل عُمَره به پایان رسد، کار بسیار مشکلی نبود.

ولی حج کار بسیار مشکلی بود؛ زیرا کسی که إحرام به حج می بست، نمی توانست از إحرام بیرون آید، مگر آنکه روز عید قربان در منی قربانی کند؛ و سر بتراشد؛ و طواف را انجام دهد. و این مستلزم گذشت زمان، و باقی ماندن در إحرام به مدت مدیدی بود. زیرا همانطور که دانستیم افرادی که می خواستند حج کنند، می توانستند از روز اول ماه شَوَّال که عید فطر است از میقات مُحَرِّم شوند و به سوی مکه رهسپار گردند؛ و پس از ورود در مکه و بجا آوردن طواف و نماز و سعی می بایست حلق و تقصیر نکنند؛ و در لباس إحرام باقی باشند؛ و از زنان دوری گزینند؛ و از سایر مُحَرَّمات در إحرام خودداری کنند و همینطور صبر کنند تا عرفه و مشعر بگذرد؛ و روز قربان برسد؛ آنگاه از إحرام بیرون آمده و با طواف مکه بکلی مُحَلِّ شوند. و چه بسا هفتاد روز در إحرام بودند. و این کار بسیار مشکل بود خصوصاً برای مسافر؛ و بالأخص در هوای گرم مکه که غالب اوقات گرم است.

در دین مقدس اسلام که أعمال و تکالیف روی اساس دشواری و صعوبت پایه گذاری نشده است؛ چنین تکلیفی مشکل بود. و از طرفی می دانیم که هفتاد روز در إحرام بودن، خصوصاً برای جوان در هوای گرم که حرارت غریزی بدن بالا

می رود، و میل به همسر زیاد می گردد، چه بسا تاب و تحمل را از دست می گرفت؛ و افرادی که با زنانشان به حج مشرف شده و در حال إحرام بودند؛ و ادار بدین عمل زناشوئی می شدند؛ و حجشان باطل می شد، و علاوه کفارہ نیز بر آنان تعلق می گرفت؛ و یا خدای نکرده افرادی که با زنهای خود نبوده اند مبتلا به زنا و عمل قبیح می شدند؛ و آن وقت یک چنین عمل روحانی و حجی که صرفاً عمل روح انگیز و نورآور است؛ دچار دیو ظلمت شهوت می گشت؛ و موجب افسردگی و تاریکی می شد.

و نیز به جهات مختلفیه از ما که ما نمی دانیم، و خدا و رسول او بهتر می دانند، رسول خدا در این سفر از طرف حضرت ذات ذوالجلال مأمور می شود، که برای غیر اهل حرم و قرآء نزدیک به حرم، حج را داخل عمره کند؛ و هر دو را عمل واحدی قرار دهد؛ بدین طریق که کسانی که از میقات مُحرم می شوند در حج های وجوبی خود؛ از میقات به قصد حج مُحرم نشوند؛ بلکه به قصد عمره مُحرم شوند و تلبیہ گویند. و در مکه آمده، و عمره را که چند ساعتی بیشتر وقت نمی برد، بجای آورند. و بدون إحرام باقی بوده باشند تا روز هشتم ذوالحجّه که روز حرکت به منی و عرفات است. در این صورت از مکه به قصد حج مُحرم شوند و تلبیہ گویند؛ و به عرفات و مشعر و منی روند، و مناسک خود را انجام دهند؛ و در این صورت هم عمره بجای آورده اند و هم حج؛ و در عین حال، زمان إحرام که مستلزم مشکلاتی است، طویل نبوده است؛ زیرا در عمره فقط عبارت بوده از زمان سیر از میقات تا مکه و مدت زمان اعمال عمره که چند ساعت بیشتر وقت لازم ندارد؛ و زمان حج نیز عبارت بوده از روز نهم تا روز دوازدهم که مناسک خود را به پایان می رسانند؛ و این هم زمان مدیدی نیست، و این را حج تمتع گویند؛ زیرا شخص حاجی پس از انجام عمره خود تا وقت فرا رسیدن زمان حج می تواند از زنان و از سایر مُحرمات در حال إحرام بهره مند شود؛ به خلاف حجی که از میقات مُحرم شده و فقط حج انجام می داد، که آن را حج افراد گویند، اگر حاجی با خود هدی همراه نداشته باشد؛ و حج قرآن گویند اگر با خود قربانی و هدی به همراه ببرد.

و عمره‌ای را که نیز به تنهایی بجا آورده شود؛ و به دنبال آن حج نبوده باشد
عُمُرَةٌ مُفْرَدَةٌ گویند.

باری رسول الله ﷺ در این سفر به قصد حج حرکت کردند و تمام مؤمنین
و مؤمنات به قصد حج حرکت کردند و به قُرَاء و ولایات نوشتند که رسول الله قصد
حج دارد و نیز خود رسول الله در نامه‌ای به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که از طرف
آن حضرت برای انجام مأموریت به یمن رفته بودند، نوشتند که: من قصد حج دارم؛ و
اصولاً سخنی از عمره در میان نبود؛ و در قوه متخیله کسی خطور نداشت. همه به قصد
حج إحرام بستند و تلبیه گفتند؛ و به سوی مکه سرازیر شدند.^۱

ولی همانطور که دیدیم در منزلگاه سَرِف که در شش میلی مکه است رسول
خدا دستور دادند که هرکس با خود قربانی آورده است به همان قصد حج باقی باشد
و تَلْبِيَه را به قصد حج بگوید؛ و هرکس با خود قربانی نیاورده است نیتش را از حج
برگرداند و به قصد عُمَرَه تَلْبِيَه بگوید.

رسول خدا که با خود شتر به قربانی همراه داشت، به همین قصد حج باقی
بود، و تلبیه به همان نیت می فرمود، تا چون به مکه رسید تلبیه را قطع کرد؛ زیرا در
درون خانه آمد و به مقصود رسید. و اینک که طواف را بجای آورده، و نماز طواف را
نیز گزارده، و سعی بین صفا و مروه را که مسلمین از بجا آوردن آن اِبا داشتند، اِحیا
فرموده؛ و خود سعی فرموده، و پیوسته امر به سعی می فرموده است،^۲ و الآن سعی خود

۱- در «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۸ و ص ۲۴۹ از حَلَبی از حضرت صادق علیه السلام وارد است: وَأَحْرَمَ
التَّاسُ كُلَّهُمْ بِالْحَجِّ لِاتِّبَؤُونَ عِمْرَةَ وَلَا يَدْرُونَ مَا الْمَتَعَةُ - الْحَدِيثُ.

۲- در «سیره حبیبیه» ج ۳ ص ۲۹۵ از «صحیح مسلم» آورده است که: سبب نزول آیه: اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ
شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ اَنْ يَطُوفَ بِهَمَا اِنْ يَدْرُونَ مَا الْمَتَعَةُ - الْحَدِيثُ. مهاجرین در زمان جاهلیت، اِهْلَالَ حَجِّ را
از نزد دو بت (أَسَاف و نَائِلَة) که در کنار شَطِّ دریا قرار داشت انجام می دادند و از آنجا می آمدند و بین صفا و
مروه طواف می کردند و سپس سر می تراشیدند؛ و چون اسلام آمد مهاجرین ناگوار دانستند که بین صفا و
مروه سعی کنند و آن را از امر جاهلیت می پنداشتند؛ و خداوند این آیه را فرستاد که سعی بین صفا و مروه از
شعائر خداست، و بطلان اِهْلَالَ از نزد آن دو بت و احرام از نزد بت موجب بطلان اصل سعی نیست و سعی در
اسلام اِمضاء شده است. و بعضی گفته‌اند: سبب نزول این آیه آن بود که انصار در جاهلیت اِهْلَالَ و احرام
خود را برای بت قنات انجام می دادند و کسی که از منات مُحْرَم می شد، سعی بین صفا و مروه را نمی نمود و
←

را بپایان رسانیده؛ و بر فراز کوه مَرَوَه ایستاده است؛ فرمود: ای مسلمانان اینک جبرائیل نازل شده^۱، و امر می کند از جانب خداوند که هر کس با خود هَدی همراه نیاورده است مُجَلَّ شود و از إحرام بیرون آید؛ یعنی آن کسانی که امر آن حضرت را در سرف نشنیده اند از کسانی که با خود هَدی نیاورده اند، به إحرام عُمره مُحَرَّم شده و تلبیه به قصد عُمره گویند؛ و اینک این عمل خود را از طواف و سعی از اعمال عمره قرار داده و تقصیر کنند؛ و از إحرام بیرون آیند؛ و آن کسانی که با خود هَدی آورده اند باید به إحرام باقی باشند تا هَدی خود را در محلّش که مِتّی است نَحْر و یا ذَبیح کنند.^۲

در «سیره حلبیه» آورده است که: سَهیلی گفته است: هیچ کس از اصحاب آن حضرت با خود هَدی همراه نیاورده بود مگر طلحة بن عبدالله، و همچنین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که از یمن آمده بود و با خود هدی آورده بود.^۳ رسول الله فرمود: آن کسانی که هدی نیاورده اند، آنچه را که لازمه عمره است، انجام دهند و سپس مُجَلَّ شوند؛ یعنی بعد از تقصیر؛ و چون به عمل عمره معتمر شده، و حالا خارج شده اند، آنچه را که برای مُحَرَّم حرام است از آمیزش و همبستر شدن با زنان و استعمال بوی خوش و پوشیدن لباس دوخته برای آنها حلال است؛ و همینطور باقی بمانند تا روز تَرَوِیَه (هشتم) و در آن روز از مگه، برای حجّ إحرام

چون انصار، مسلمان شدند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که سعی کنند یا نه؛ این آیه نازل شد که: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ - الآیة.

۱- در «علل الشرایع» ص ۴۱۴ در ضمن روایت فضیل بن عیاض از حضرت صادق علیه السلام وارد است که چون طواف آن حضرت بر مروه ختم شد جبرائیل آمد و او را امر کرد که این عمل را عُمره قرار دهد، مگر آن کسی که با خود هَدی همراه آورده است؛ که او بجهت هَدی خود مجبوس است از مُجَلَّ شدن لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ، و اعراب زمان جاهلی ناپسند داشتند که در موسم حجّ، عمره انجام دهند و روی همین جهت بر بعضی از اصحاب گران آمد که آن إحرام را تبدیل به عمره کنند؛ زیرا آنان اصولاً عمره را در ماه های حجّ نمی شناختند. من عرض کردم: آیا به چیزی از آداب جاهلیت مگر اسلام عنایت کرده است؟! حضرت فرمود: أهل جاهلیت تمام سنت های حضرت ابراهیم را ترک کرده بودند مگر خِتان و تَرَوِیَه و حجّ را که به این عمل می کردند و اینها را ضایع نکردند.

۲- «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۰۹؛ و «روضه الصفا» ج ۲ حجة الوداع؛ و «الذکر المنثور» ج ۱ ص ۲۱۶.

۳- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵؛ و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۹۵.

می بندند و تلبیه می گویند.

بعضی از صحابه اعتراض کردند و گفتند: نَنْطَلِقُ إِلَى مِنَى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ و در لفظ دیگر آمده است: وَفَرْجُهُ يَقْطُرُ مَنِيًّا؟ آئی قَدْ جَامَعَ النِّسَاءَ.^۱
«چگونه ما به منی برویم، درحالیکه از این إحرام خود بیرون آمده، و از آلت رجولیت یکی از ما قطرات منی جاری است؟ یعنی با زنان مجامعت نموده است».
و عائشه گوید: رسول الله ﷺ را با حال غضب مشاهده کردم؛ و از او پرسیدم: چه کسی شما را به غضب درآورده است؟! خداوند او را در آتش جهنم بسوزاند!

فَقَالَ: أَوْ مَا شَعُرْتَ أَنِّي أَمَرْتُ النَّاسَ بِأَمْرِ فَإِذَا هُمْ يَتَرَدَّدُونَ.^۲

«حضرت فرمود: آیا تو مطلع نشدی از این قضیه که: من مردم را به عملی امر کردم، و آنها در انجام این امر تردید و شک می کنند!»

چون سخن این صحابی به گوش رسول الله رسید، برای ایراد خطبه قیام کرد فَحَمِدَ اللّٰهَ تَعَالَى فَقَالَ: أَمَا بَعْدُ فَتَعَلَّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ؟! لَأَنَا وَاللّٰهِ أَعْلَمُكُمْ بِاللّٰهِ وَآتِقَاكُمْ لَهُ؛ وَلَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سُفِّتُ هَدِيًّا وَلَا خَلَلْتُ.^۳
وَفِي رِوَايَةٍ قَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا عُمْرَةً وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟
فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفَبَلَّوْا مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَاجْعَلُوا إِهْلَالَكُمْ بِالْحَجِّ عُمْرَةً، فَلَوْلَا أَنِّي سُفِّتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ بِهِ. فَفَعَلُوا

۱- «سیره حلییه» ج ۳ ص ۲۹۶؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸؛ و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

۲- «سیره حلییه» ج ۳ ص ۲۹۶.

۳- «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۱۰؛ و در کتاب «حیة محمد» تألیف محمدحسین هیکل ص ۴۶۰ و ص ۴۶۱ آورده است که: ثم نادى محمد فى الناس أن لا يبق على إحرامه من لاهدى معه نحره. وتردد بعضهم فغضب النبى لهذا التردد أشد الغضب وقال: ما أمركم به فافعلوه! ودخل فقتله مغضباً فسألته عائشة: من أغضبك؟ فقال: وما لى لا أغضب وأنا أمرأراً فلا يتبع! ودخل أحد أصحابه وما يزال غضبان: فقال: من أغضبك يا رسول الله، أدخله الله النار! فكان جواب الرسول: أو ما شعرت أنى أمرت الناس بأمر فإذا هم فيه يترددون؟ ولو أنى استقبلت من أمرى ما استدبرت ما سقت الهدى معى حتى اشتريه؛ ثم أحل كما حلوا؛ كذلك روى مسلم. فلما بلغ المسلمين غضب رسول الله حلّ الألوף من الناس إحرامهم على أسف منهم.

وَ أَهْلُوا، فَفُسِّخَ الْحَجُّ إِلَى الْعُمْرَةِ.^۱

«آنگاه حمد خداوند تعالی را بجای آورد و فرمود: أَمَا بَعْدُ، ای مردم آیا شما خدا و رسول او را تعلیم می کنید؟! سوگند به خدا که من از همه شما به خدا داناترم؛ و تقوایم برای او بیشتر است! و اگر من می دانستم از آنچه پیش آمد کرده است، در آن زمانی که گذشت، هیچ گاه با خود هدی نمی آوردم؛ و من هم مُجِلّ می شدم و از إحرام بیرون می آمدم»!

و در روایتی آمده است که گفتند: چگونه ما این عمل را عمره قرار دهیم، با

آنکه ما به نام حجّ إحرام بستیم؟! و این عمل را حجّ نامیدیم!؟

حضرت فرمود: آنچه را که به شما امر می کنم بپذیرید! و این تَلْبِیْه و نِیّت خود را که برای حجّ کرده اید به عُمره مبدّل کنید! و اگر خود من هم با خود هدی نمی آوردم، مثل آنچه را که به شما امر کرده ام، خودم عمل می نمودم؛ پس بجای آوردند؛ و إهلال به عُمره کردند؛ و حجّ در عمره داخل شد».

سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشِمٍ كَتَبَ إِلَىٰ أَنْ هُوَ فِي حَجِّهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!

مَتَّعْتَنَا هَذِهِ لِعَامِنَا هَذَا أَمْ لِأَبَدٍ؟^۲

فَشَبَّكَ ﷺ أَصَابِعَهُ؛ فَقَالَ: بَلْ لِأَبَدٍ الْآبِدِ دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ هَكَذَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَفِي رِوَايَةٍ: فَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَاحِدَةً فِي أُخْرَى وَقَالَ: دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ هَكَذَا - مَرَّتَيْنِ - بَلْ لِأَبَدٍ الْآبِدِ.^۳

«ای رسول خدا! آیا این تمتعی که ما را در این سال نمودی (و بین عمره و حجّ، اجازهٔ إحلال و تمتع دادی، و حجّ را داخل در عُمره نمودی) فقط اختصاص به این سال دارد، یا تا ابد ادامه دارد؟!»

حضرت رسول خدا ﷺ انگشتان خود را در هم داخل کرده و گفتند: بلکه

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۶، و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۶۶.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۶۶؛ و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۸۸؛ و «علل الشرایع» ص ۴۱۴. و در این کتاب وارد است که سراقه گفت: یا رسول الله عَلَّمْنَا دِينَنَا فَكَأَنَّا خَلَقْنَا الْيَوْمَ الْخ. و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹؛ و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

۳- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷. و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۱۰.

تا ابد الآباد، تا روز قیامت، همینطور که انگشتان دست من درهم داخل شده است،
 عمره داخل حج شد. و در روایتی آمده است که:
 رسول خدا دومرتبه انگشتهای دست‌ها را یکی را در دیگری داخل نموده، و
 گفتند: اینطور عمره در حج تا ابد الآباد داخل شد».

و در «اعلام الوری» آورده است که: قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَدِيِّ؛ وَقَالَ: يَا
 رَسُولَ اللَّهِ! أَتَخْرُجَنَّ إِلَى مَيِّ وَرُؤُوسِنَا تَقْطُرُ مِنَ النَّسَاءِ؟! فَقَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَا حَتَّى
 تَمُوتَ.^۱

«مردی از قبیله عدی در مقابل رسول خدا برخاست، و گفت: ای پیغمبر خدا
 آیا ما به سرزمین مئی برویم؛ درحالیکه قطرات آب غسل جنابت از موافقه با زنان از
 سرهای ما می‌ریزد؟!»

حضرت رسول فرمودند: توبه این قضیه ایمان نمی‌آوری تا زمانی که

بمیری»!

در «ارشاد» مفید آورده است که چون رسول خدا فرمودند: هرکس با خود
 هدی نیاورده است، احرام خود را در عمره قرار دهد و محلّ شود؛ و هرکس با خود
 هدی آورده است بر احرام حج باقی بماند، بعضی از مردم موافقت کردند، و بعضی
 مخالفت نمودند؛ و در این باره در میان آنان کلمات مهمی ردّ و بدل شد.

و بعضی از آنان می‌گفتند: رَسُولُ اللَّهِ أَشَعَتْ أَعْبُرُ نَلْبَسُ الثِّيَابِ وَتَقْرُبُ
 النَّسَاءَ وَتَدَهْنُ؟ «رسول خدا با موهای ژولیده و غبارآلود، در حال احرام است؛ ما
 چگونه لباس در تن کنیم و به زنان نزدیک شویم؟ و روغن به بدن بمالیم؟» و بعضی
 دیگر می‌گفتند: أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟ تَخْرُجُونَ وَرُؤُوسِكُمْ تَقْطُرُ مِنَ الْغُسْلِ وَرَسُولُ اللَّهِ
 عَلَى إِحْرَامِهِ؟! «آیا شما حیا نمی‌کنید؟ و خجالت نمی‌کشید؟ که در بین مردم
 بیرون می‌آید، و قطرات آب غسل از سرهایتان می‌ریزد؛ و رسول خدا در حال احرام
 است؟!»

۱- «اعلام الوری» ص ۱۳۸؛ و «علل الشرایع» ص ۴۱۳؛ و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹ و نیز ص

فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ؛ وَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي سُفِّتُ
الْهَدْيَ لَأَخَلَلْتُ وَجَعَلْتُهَا عُمْرَةً، فَمَنْ لَمْ يَسُقْ هَدْيًا فَلْيُحِلَّ. فَرَجَعَ قَوْمٌ وَأَقَامَ آخَرُونَ
عَلَى الْخِلَافِ؛ وَكَانَ فِيْمَنْ أَقَامَ عَلَى الْخِلَافِ لِلنَّبِيِّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَاسْتَدْعَاهُ
رَسُولُ اللَّهِ وَقَالَ لَهُ: مَا لِي أَرَاكَ يَا عُمَرُ مُحْرِمًا؟ أَسَفَّتْ هَدْيًا؟ قَالَ: لَمْ أَسُقْ: قَالَ:
فَلِمَ لَا تُحِلُّ وَقَدْ أَمَرْتُ مَنْ لَمْ يَسُقْ بِالْإِحْلَالِ؟!

فَقَالَ: وَاللَّهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَا أَخَلَلْتُ وَأَنْتَ مُحْرِمٌ! فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: إِنَّكَ لَمْ
تُؤْمِنْ بِهَا حَتَّى تَمُوتَ. فَلَيْدِكَ أَقَامَ عَلَى إِنْكَارِ مُتَعَةِ الْحَجِّ حَتَّى رَفَا الْمِنْبَرَ فِي إِمَارَتِهِ
فَتَهَى عَنْهَا نَهْيًا مُجَدِّدًا وَتَوَعَّدَ عَلَيْهَا بِالْعِقَابِ. ۱

«حضرت رسول خدا، عمل مخالفین را زشت شمردند و گفتند: اگر من با
خودم قربانی نمی آوردم، من هم از احرام حج بیرون می آمدم، و آن را عمره قرار
می دادم؛ پس کسی که با خود قربانی نیاورده است، باید از احرام بیرون آید.
جماعتی از کردارشان بازگشتند و محلّ شدند؛ و جماعتی دیگر بر کلام خود که
خلاف رسول خدا بود ایستادگی کردند؛ و از جمله کسانی که برخلاف ایستادگی
نمودند عمر بن خطاب بود. حضرت رسول، او را طلب کردند و گفتند: ای عمر! چرا
من تو را می بینم که مُحْرِم هستی؟! آیا با خود هدئی آورده ای؟! گفت: نه هدئی
نیاورده ام! حضرت فرمودند: پس چرا از احرام بیرون نیامدی؟! و من امر کردم به
کسانی که قربانی همراه خود نیاورده اند، محلّ شوند! عمر گفت: ای رسول خدا!
سوگند به خدا تا تو در احرام هستی، من محلّ نخواهم شد! حضرت رسول به او
فرمودند: توبه این عمل ایمان نمی آوری تا وقتی که بمیری. و روی همین جهت بر
انکار تمتع در حال حج ایستادگی کرد تا هنگامی که در زمان حکومت خود به منبر
بالا رفت و مجدداً از آن نهی کرد و تهدید کرد بر آن کسانی که از میقات، احرام
عمره در زمان حج ببندند و تمتع بجای آورند؛ آنها را عذاب کند و حدّ بر آنها جاری
نماید».

۱- «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۴ و ص ۹۵؛ و نیز در «بحار الانوار» ج ۶ کمپانی ص ۶۶۴ از
«علل الشرائع» و «تفسیر امام» و «ارشاد» مفید آورده است.

10/10/2020

1

10/10/2020

10/10/2020

10/10/2020

10/10/2020

درس نعتاد و نهم تا هشتماد و دوم

تفسير آية

فَاِذَا اٰمَنْتُمْ فَمِنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ

درس هفتاد و نهم تا هشتاد و دوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِیْنَ؛ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ
الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

فَاِذَا اٰمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ
يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ .

(قسمت دوم از آیه ۱۹۷؛ از سوره بقره: دومین سوره از قرآن کریم)

«پس اگر در حال ایمنی بودید (و خوف نداشتید) پس آن کسانی که در
میان عمره تا زمان فرا رسیدن حج، تمتع کرده اند (و حج و عمره تمتع بجای آورده اند)
برعهده ایشان است که به مقدار توانایی و سهولت خویش، هدی و قربانی کنند؛ و
کسی که متمکن از هدی نباشد باید در آیات حج سه روز روزه بگیرد؛ و هفت روز نیز
در وقتی که مراجعت می کنید؛ این ده روز کامل می شود.

این عمل تمتع وظیفه کسی است که اقوام و اهل او و خانه و سکونت او در
قرب مسجد الحرام نباشد؛ و تقوای خداوند را پیشه سازید! و بدانید که خداوند
شدید العقاب است!»

این آیه، نصّ است بر آن که کسانی که خانه و اهل آنها در مشهد و در
محضر مسجد الحرام نباشد — مانند غیر اهالی مکه و قرآء و قصبات نزدیک مکه که

حکم حاضر دارند - حتماً باید حج خود را بطور تمتع انجام دهند؛ و سپس در قربانگاه منی، ذبیحه و هدی برحسب تمکن از شتر و گاو و گوسفند قربانی کنند؛ و اما کسانی که خانه و اهلشان نزدیک است و عرفاً حکم حاضر را دارند، باید حج خود را به غیر تمتع از حج افراد و حج قیران بجای بیاورند.

دانستیم که رسول الله ﷺ براساس حکم خدا، و نزول جبرائیل، و این آیه مبارکه، اولاً در منزل سرف و ثانیاً بعد از اتمام سعی بر فراز مروه، اعلام کردند که بر تمام کسانی که با آن حضرت آمده اند، چه از مدینه و چه از سایر اماکن، واجب است که نیت خود را از احرام به حج، تبدیل به احرام عمره کنند؛ و پس از تقصیر از احرام بیرون آیند، و تمتع کنند، تا روز تروی که روز احرام حج و حرکت به سوی مشاعر حج از عرفات و مشعر و منی است. و این دستور برای کسانی که هدی همراه خود آورده اند نیست.

خود آن حضرت و هر کس که هدی به همراه دارد، باید در احرام حج باقی بماند، تا هدی خود را در منی قربانی کند. و انتشار این حکم الهی موجب مخالفت بعضی شد که صریحاً بیان مخالفت کردند؛ و دوست داشتند به حال احرام باقی باشند تا به عرفات و مشعر روند.

ابن کثیر در روایت از بخاری و مسلم نقل می کند، از جابر که بعضی از اصحاب می گفتند: اینک به اعمال حج چند روزی بیشتر باقی نمانده است؛ چرا ما از احرام بیرون آییم؟! از بخاری می گوید: از ابونعمان و حماد بن زید، از عبدالملک بن جریح، از

عطاء از جابر، و از طاوس از ابن عباس روایت است که: قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ صُبْحَ رَابِعَةٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يُهْتَوْنَ بِالْحَجِّ لَا يَخْلُطُهُ شَيْءٌ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرْنَا فَجَعَلْنَاهَا عُمْرَةً، وَ أَنْ نُحِلَّ إِلَى نِسَائِنَا، فَفَشَتْ تِلْكَ الْمَقَالَةُ.
الْحَدِيثُ ١.

جابر و ابن عباس می گویند: «رسول خدا ﷺ با اصحاب در صبح روز

چهارم ذوالحجّة، درحالی که لَبِیک برای حجّ می گفتند، و ابدأً در این لَبِیک غیر از حجّ چیز دیگری داخل نبود، وارد مکه شدند.

چون وارد شدیم رسول خدا امر فرمود که ما این إحرام را عُمره قرار دهیم؛ و از إحرام بیرون آییم و به سوی زن های خود برویم. این گفتار انتشار پیدا کرد» تا آخر حدیث و مخالفت بعضی از صحابه.

مُسْلِم از قُتَيْبَةَ، و لَيْث از ابن زبیر، از جابر روایت کرده است تا می رسد به اینجا که:

وَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَلَهُ] وَسَلَّمَ أَنْ يُحَلَّ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ؛ قَالَ: فَلَنَا: حَلٌّ مَاذَا؟! قَالَ: الْحَلُّ كُلُّهُ.

فَوَاقِعُنَا النَّسَاءَ وَتَطْيِبُنَا بِالطَّلِبِ وَلَبِسْنَا ثِيَابًا وَلَيْسَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَرَفَةَ إِلَّا أَرْبَعُ لَيَالٍ.^۱

«و رسول خدا ﷺ به ما امر نمود که هر کدام از ما که با خود هدی نیاورده است، مُحَلّ شود؛ و از احرام بیرون آید. ما گفتیم: حَلٌّ کدام قسمت از قسمت های احرام؟!»

رسول الله فرمود: حَلٌّ تمام قسمت های إحرام بطور عموم!

و بنابراین ما با زنانمان مواقع و آمیزش نمودیم؛ و خود را به عطر و بوی خوش معطر ساختیم؛ و لباس بر تن کردیم؛ درحالی که فاصله ما تا عَرَفَه بیش از چهار شب نبود.»

و این دو حدیث صراحت دارند بر آنکه رسول الله در روز چهارم وارد مکه شده اند؛ و بنابراین آنکه روز عَرَفَه پنجشنبه باشد، روز ورود روز یکشنبه خواهد بود؛ و این طریق با آنچه که از «إِقْتَاع» مَقْرِنِيّ از «الغدیر» آوردیم، که روز ورود سه شنبه بوده است تفاوت دارد.

باری مخالفت بعضی از اصحاب که می خواستند در إحرام باقی باشند، و به

۱- «البدء والنهية» ج ۵، ص ۱۶۶. و در «المقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۵ آورده است که: فليست القمص وسطعت المجامر ونكحت النساء.

حال نُسک و عبادت و ژولیده و غبارآلود بوده و همانند پیامبر بوده باشند، به شدت رسول الله را ناراحت و عصبانی کرد، بطوری که آثار غضب در چهره اش مشهود شد.

آخر پیامبر توقع ندارد، پس از بیست و سه سال رنج و زحمت، و در بدری و خون‌دلی، و مرارت‌ها و مصیبت‌ها، امروز بعضی از صحابه سابقه دار، آنهم در امر عبادی مردم مخالفت کنند؛ مگر عبادت امر خودسری است؟ که انسان بتواند به دلخواه خود چیزی را کم و زیاد کند، و یا شاکله آن را تغییر دهد؟ تشریح عبادت بدون اتصال به مبدأ اعلیٰ، غلط و ناپسند است؛ آنهم در مقابل آیه قرآن، و نص صریح رسول خدا، و ایراد خطبه، و بیان مطلب، و دوباره خطبه دیگر، و بیان آنکه من هم به جهت هدی، احرام را به عمره تبدیل نکردم؛ و گرنه به جهت هماهنگی با شما و به جهت افضلیت تمتع، خودم نیز مُحَلّ می شدم و از احرام بیرون می آمدم.

رسول خدا ﷺ پس از انجام سعی حرکت کردند و در اَبْطَح که زمین رَمَلی و ماسه‌ای در طرف شرق مکه است فرود آمدند؛ و در خانه های مکه وارد نشدند، و مدت اقامتشان در مکه قبل از حرکت به عَرَفَات که بقیه روز یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه بود، در اَبْطَح بودند.

و حتی صبح روز پنجشنبه هشتم ذوالحجّه که روز تَرَوِیَه است با اصحاب خود در اَبْطَح نماز صبح را بجای آوردند؛ و ابدأ در این چند روز به مکه نیامده و برای بیت الله و کعبه از محلّ خود مراجعت نمودند.^۱

ما در ضمن درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم از همین کتاب در ص ۳۳

۱— در «عیون اخبار الرضا» ج ۲، ص ۸۴ با سند متصل خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که: *إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَبْتَئِ بِمَكَّةَ بَعْدَ إِذْ هَاجَرْنَا حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَلِمَ ذَلِكَ؟* قَالَ: *كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَبِيتَ بِأَرْضِ قَدِ هَاجَرْنَا: (وَفِي نَسْخَةِ قَدِ هَاجَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). وَكَانَ يَصَلِّي الْعَصْرَ، وَيَخْرُجُ وَيَبِيتُ بَعِيرًا. وَدَر «عِلَلِ الشَّرَائِعِ» ص ۴۵۲* این روایت را ذکر کرده است ولیکن فقط لفظ قدها جرمها رسول الله را آورده است. و در «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۱۲ طبع بیروت در سنه ۱۳۷۹ آورده است که: چون رسول خدا حجشان تمام شد و از منی به مکه بازگشتند در مکه وارد نشدند و چون از آن حضرت خواستند که در بعضی از منازل مکه وارد شوند، فرمود: من در شهری که مرا از آن خارج کرده اند وارد نمی شوم. (قيل له في ذلك: لو نزلت يا رسول الله بعض منازلك؟ فقال: ما كنت لأنزل بلداً أخرجت منه).

۲— «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۶۷.

آوردیم که در وقتی که رسول الله عازم حج بودند امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در مدینه نبودند؛ زیرا رسول خدا آن حضرت را برای اسلام ناحیه یَمَن و عزل خالد بن ولید و اخذ خمس غنائمی که در دست خالد بود و سایر غنائم و آخماس، به یمن فرستاده بودند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با سیصد نفر از لشکر به صوب یمن روانه شدند؛ و پس از انجام مأموریت خود اینک که رسول الله عازم حج هستند رسول خدا به آن حضرت نوشتند که رسول خدا قصد حج دارد^۱ و آن حضرت به سمت مکه برای أداء فریضه حج روانه شود.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با لشکر خود و آنهایی که در یمن ضمیمه شده بودند؛ و با خمس غنائم جنگی که اختصاص به رسول الله داشت به سمت مکه حرکت کردند؛ ولی قدری زودتر از لشکر، سریعتر مُحْرَم شده و خود را به مکه رسانیدند؛ و در مکه چون عُلَیَا مَخْدَرَه حضرت سَيِّدَةُ النَّسَاءِ فَاطِمَةُ زَهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ زوجه مکرمه خود، دختر رسول الله را دیدند که لباس رنگین پوشیده و عطر استعمال کرده و از احرام بیرون آمده است، از روی تعجب از علت آن سؤال کردند؛ حضرت صِدِّيقه بازگو کردند که: پدرم ما را بدین عمل امر فرموده است.

حضرت امیرالمؤمنین به نزد رسول خدا وَاللَّهِ عَلَيْهِ شرفیاب شدند؛ و داستان إحلال و تطیب و سرمه کشیدن حضرت زهراء را بیان کردند؛ رسول الله فرمودند: همینطور است که فاطمه خبر داده است.^۲

آنگاه رسول خدا برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، داستان نزول جبرائیل و تغییر حکم حج را نسبت به کسانی که به همراه خود قربانی نیاورده اند، از حج افراد به

۱- در «ارشاد» مفید ص ۹۳ وارد است که: چون رسول الله به امیرالمؤمنین گفتند: بم أهلت یا علی؟! فقال له: یا رسول الله إني لم تكذب لى إهلالك ولا عرفتني فَعَقَدْتُ نَيْتِي بِبَنَاتِكَ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ إهْلَالًا كإِهْلَالِ نَبِيِّكَ . و از اینجا می توان استفاده کرد که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای امیرالمؤمنین نامه نوشته بودند ولیکن کیفیت إهلال را متذکر نشده بودند.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۱؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۶۷؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳ ص ۱۴۸ و ص ۱۴۹؛ و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۲ ص ۲۱۰؛ و «حبیب السیر» ج ۴ ص ۴۱۰؛ و «روضه الصفا» ج ۲ حجة الوداع؛ و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹.

عُمره و حج تمتع بیان کردند.

سپس فرمودند: بِمَ أَهْلَلْتِ حِينَ أُوجِبَتِ الْحَجَّ؟ «در آن زمانی که تلبیه گفتی و مُحْرِمِ شدی، به چه کیفیت از اقسام حج محرم شدی؟!»
 امیرالمؤمنین عرض کردند: بِأَهْلَالِ كَاهِلَالِ النَّبِيِّ ﷺ^۱ «من به همان گونه و به همان کیفیتی که رسول خدا إحرام بسته است، تلبیه گفته‌ام و مُحْرِم شده‌ام».

حضرت رسول الله فرمودند: آیا با خود هدی آوردی؟! عرض کرد: نه!
 رسول الله فرمودند: تو شریک در هدی من هستی! از إحرام بیرون نشو؛ و به همان قصد حج باقی باش. و امیرالمؤمنین در إحرام حج باقی بودند، تا با رسول خدا ﷺ از حج فارغ شدند؛ و رسول خدا ﷺ هدی خود را برای دو نفر نحر کردند.^۲

باید دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام با خود هدی نیاورده بودند؛ ولیکن در نیت خود، إحرام خود را طبق إحرام نیت رسول خدا بستند؛ فلذا در حج و هدی رسول الله شریک شدند.

و اما آنچه در بعضی از سیر و تواریخ آمده است که امیرالمؤمنین با خود شتر آورده بودند، آن راجع به رسول الله بود، که جزء خمس غنائم جنگی بود؛ نه راجع به امیرالمؤمنین، فلذا در «البدایة والتهایة» آورده است که: آن هدیی که با علی بود، و آن هدیی که رسول خدا از مدینه آورده بود، و در بین راه نیز خریده بود مجموعاً صد شتر شد.^۳

پس صد شتر راجع به رسول خدا بود؛ چنانچه در بسیاری از روایات وارد است که رسول خدا با خود صد شتر داشت. پس شرکت در قربانی بدین طریق شد که: امیرالمؤمنین در شترهای قربانی رسول الله شریک شد. و این منقبتی است بسیار

۱- «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷؛ و «طبقات» ابن سعد، ج ۲ ص ۱۸۸؛ و «الکامل فی التاریخ» ج ۲ ص

۳۰۲؛ و «مروج الذهب» طبع دارالاندلس، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۱؛ و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳ ص ۱۴۹.

۳- «البدایة والتهایة» ج ۵ ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷؛ و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۲ ص ۲۱۱.

عظیم، و درجه‌ای است بسیار رفیع که با حج رسول الله و با قربانی او شریک شود. و از همین جا می‌توان فهمید که بین روایاتی که می‌گوید: رسول خدا صد شتر آورد^۱، و بین روایاتی که می‌گوید: شصت و سه شتر آورد؛ و امیرالمؤمنین سی و هفت شتر^۲؛ و یا رسول الله شصت و چهار شتر آورد و امیرالمؤمنین سی و شش شتر^۳؛ و یا رسول الله شصت و شش شتر آورد، و امیرالمؤمنین سی و چهار شتر^۴؛ و مجموعاً یکصد شتر بود؛ که همه آنها را در منی نحر کردند، اختلافی نیست. زیرا شتران امیرالمؤمنین متعلق به رسول الله بوده است؛ و بنابراین یکصد شتر از آن رسول الله بوده است. و عجیب است توافق شترانی که رسول الله و شترانی که امیرالمؤمنین آورده بودند که مجموعاً یکصد نفر شد. ابن جوزی گوید: رسول خدا به علی فرمود: فَإِنَّ مَعِيَ الْهُدَىٰ فَلَا تُحِلِّ. وَ كَانَ الَّذِي قَدِمَ بِهِ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَ الَّذِي آتَىٰ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ مِائَةً^۵.

و از این شتران، شصت و اندی را رسول خدا در منی به دست مبارک خود نحر کردند؛ و سی و اندی را امیرالمؤمنین نحر کردند.^۶ و از این نحر بعضی فهمیده‌اند که شتران مختص به هدای امیرالمؤمنین بوده است. و این فهم صحیحی نیست؛ زیرا نحر کردن اعم از ملکیت است؛ و علاوه اگر شتران مختص به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود، دیگر شرکت در هدای و شرکت در حج چه معنی داشت؟
 امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با خود سوق هدای کرده و حجش قران است زیرا تا

- ۱- «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۸؛ و «البدایة والنهایة» ج ۴ ص ۱۸۸؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۳۰۳.
- ۲- «علل الشرایع» ص ۴۱۳؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷؛ و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۹.
- ۳- «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۷.
- ۴- «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۳؛ و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۷ و «بحار الانوار» کمپانی ج ۶ ص ۶۶۳ از «علل الشرایع» و «تفسیر امام» و «ارشاد» مفید آورده است.
- ۵- «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۱. و در «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۱۰ گوید: علی مرتضی از یمن آمد و شتری چند که به نیت هدای حضرت رسالت پناه همراه داشت به نظر انور رسانید.
- ۶- «اعلام الوری» ص ۱۳۸؛ و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۵۰؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۸۸؛ و «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۰۹؛ و «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۴.

حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ حَقَّ نَحْرَ أَنهَآ رَا نَدَارِدُ وَنَمِي تَوَانِدُ مُحَلَّ شُوْد؛ مَانِنْد سَايِر
كَسَانِي كِه بَا خُوْد سَوُقْ هَدِي كُرْدِه بُوْدِنْد.

أَمَّا لَطِيفُهُ اَيْنَجَاسْت كِه أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَا حَجَّ رَسُوْلِ اِلَهِ وَبَا هَدِي اُو شَرِيك
اِسْت؛ زِيْرَا اِحْرَامِ بَسْتِه اِسْت طَبَقِ اِحْرَامِ بَسْتِنِ رَسُوْلِ خُودَا وَكُفْتِه اِسْت: اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اِهْلٌ بِمَا اَهْلٌ بِهٖ نَبِيِّكَ وَعَبْدُكَ وَرَسُوْلُكَ مُحَمَّدٌ ﷺ^۱.

پس أميرالمؤمنين ﷺ با آنکه از خود هدی نداشت به احرام باقی ماند
و با حج رسول خدا شریک شد. و شاید این نتیجه استجاب دعاي رسول الله در باره آن
سرور عالم ولایت باشد که: «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي^۲؛ طبق دعای حضرت موسی در باره
برادرش هارون که: «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» (اورا در امر من شریک کن)!
و البته یکی از لوازم و شئون شرکت در امر، شرکت در حج و شرکت در
هدی و مزایای معنوی آن است.

أَبُو مُوسَى أَشْعَرِي هَمِ اَز يَمَنِ اَمَدِ بَا حَالِ اِحْرَامِ، حَضْرَتِ رَسُوْلِ اِلَهِ بِه اُو
كُفْتِنْد: بِمَ اَهْلَلْت؟! «به چه کیفیت احرام بسته ای؟» كُفْت: اَهْلَلْتُ كَمَا هَلَلِ
النَّبِيُّ! حَضْرَتِ فَرْمُوْدِنْد: اَيَا بَا خُوْدِ هَدِي اَوْرْدِه اِي؟ كُفْت: نِه! حَضْرَتِ اَمْرِ كُرْدِنْد
كِه طَوَافِ كِنْد وَسَعِي صَفَا وَمَرُوِه نَمَايِد؛ وَبَعْدِ اَز حَلْقِ وَتَقْصِيْرِ، اَز اِحْرَامِ بِيْرُوْنِ اَيِدِ وَ
مُحَلَّ شُوْد^۳. چَرَا رَسُوْلِ اِلَهِ اُوْرَا بَا حَجَّ وَهَدِي خُوْدِ شَرِيكِ نَمُوْدِنْد؟ وَاَمْرُهٗ بِاِحْلَالِ
كُرْدِنْد؟

این مزیت و فضیلت، اختصاص به شیربیشه ایمان و محور ايقان و ولایت
دارد، وَ اِنِّي لَهُمْ ذَلِكْ؟.

بَارِي، رَسُوْلِ خُودَا ﷺ بِه اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ كُفْتِنْد: بِه لَشْكْرِيَانِ خُوْدِ

۱- «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۲۱؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۶؛ و «إعلام الوری» ص ۱۳۸؛ و «حبيب السیر» ج ۴ ص ۴۱۰؛ و «روضه الصفا» ج ۲ حجة الوداع.

۲- در «تذکره سبط ابن الجوزی» ص ۱۴ از أحمد بن حنبل در «فضائل» آورده است با سند خود از أسماء بنت عمیس که می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم می گفت: اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَقُوْلُ كَمَا قَالِ اِخُوּ مُوسَى: اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِی عَلِيًّا اَشْدَدَّ بِه اُزْرِي؛ وَأَشْرِكُهُ فِيْ اَمْرِي كِي تُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا - الآیة.

۳- «سیره حلبیه» ج ۵، ص ۲۹۷؛ و «البدایة والنهائة» ج ۵ ص ۱۶۸.

بپیوند، و آنها را با خود بیاور! تا در مکه ان شاء الله همه مجتمع باشیم!
 امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول الله خدا حافظی نموده؛ و به سوی لشکر خود مراجعت کردند، و در همان نزدیکی مکه به آنها برخورد نمودند؛ و دیدند که آنان حُلَّه‌ها و پارچه‌های یمانیه را که با آنها بوده و جزو صدقات و خمس و حق رسول الله بوده است، از عِدْل‌ها خارج کرده و در تن کرده‌اند.

این تصرف در بیت المال و حقوق مسلمین بر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گران آمد؛ و از این کردار، انتقاد کردند و به آن مردی که از جانب خود، رئیس آنان در موقع مسافرت و شرفیابی به نزد رسول الله قرار داده بودند گفتند: با آنکه من به تو اجازه نداده بودم، به چه علت قبل از آنکه حُلَّه‌ها را که حق خدا و رسول خدا و مسلمین است، به رسول خدا بسپاریم، آنها را بین لشکریان تقسیم و تسهیم نمودی؟! آن مسئول امر در پاسخ گفت: لشکریان از من چنین طلب کردند؛ و میل داشتند که با آن حُلَّه‌ها خود را بیاریند؛ و در آنها إحرام ببندند؛ و سپس آنها را به من مسترد دارند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ امر کردند که لشکریان حُلَّه‌ها را از بدن خود بیرون آورند؛ و آنها را در عِدْل‌ها و محلّهای خود بستند؛ و این موجب شد که آن قوم چون به مکه در آمدند، و عداوت و کینه امیرالمؤمنین را در دل گرفته بودند، زبان شکوه و گلایه خود را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بسیار کنند.^۱

فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُنَادِيًا فَنَادَى فِي النَّاسِ: اِرْقُعُوا أَلَيْسَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ. فَكَفَّ الْقَوْمُ عَنْ ذِكْرِهِ وَعَلِمُوا مَكَانَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَخَطَهُ عَلَى مَنْ رَامَ الْعُمْرَةَ فِيهِ.^۲

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه امر کردند که: منادی در بین مردم ندا کند که: زبان سعایت و انتقاد را از علی بن ابیطالب بردارید! او مردی است که در ذات خداوند عزوجل، متصلب و استوار، و محکم و پابرجاست؛ و در دین خود، سست نیست و سُستی نمی‌ورزد.

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۰۶؛ وج ۵، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹. و «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۴۹.
 ۲- «ارشاد»، مفید طبع سنگی، ص ۹۴.

در این حال آن جماعت از ذکر علی به انتقاد، خودداری کردند؛ و مکان و منزلت او را نسبت به رسول خدا دانستند؛ و غَضَب و سَخَطِ رسول خدا را نسبت به کسی که فی الجمله دربارهٔ علی زبان به طعن و بدگوئی گشاید، دانستند.

و امین الإسلام فضل بن حسن طبرسی نیز به همین لفظ روایت کرده و گفته است که: **إِزْفَعُوا أَلَيْسَتْكُمْ مِنْ شَكَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ.**^۱
و ابن هشام آورده است که: **فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم فِيْنَا خَطِيْبًا؛ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُوا عَلِيًّا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَا خَشْنَ فِي ذَاتِ اللَّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - مِنْ أَنْ يُشْكَى.**^۲

«رسول الله ﷺ در میان ما به خطبه برخاست، و من شنیدم که می گفت: ای مردم! از علی شکایت مکنید! سوگند به خدا که حَقًّا او در ذات خدا - یا در راه خدا - استوارتر و محکم تر و پابرجاتر است از آنکه مورد شکوه و گلابه قرار گیرد!»
و عین این عبارت را ابن اثیر آورده است: **فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَا خَشْنَ فِي ذَاتِ اللَّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ!**^۳

و طبری از ابوسعید خُدَری آورده است که: **فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ فِيْنَا خَطِيْبًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُوا عَلِيًّا؛ فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَا خَشْنَ فِي ذَاتِ اللَّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - مِنْ أَنْ يُشْكَى.**^۴

«رسول خدا در میان ما خطبه ای ایراد کرد؛ و من شنیدم که می گفت: ای مردم! از علی شکوه مدارید! سوگند به خدا که ترس و خشیت او در ذات خدا - یا در راه خدا - بیشتر است از آنکه مورد شکوه واقع شود!»

۱- «إعلام الوری» ص ۱۳۸.

۲- «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۰۹.

۳- «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۱؛ و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۰۹. و در «ینایع المودّة» طبع اسلامبول سنه ۱۳۰۱ ص ۲۱۶ به همین عبارت از تخریج احمد حنبل آورده است، و از کعب بن عُجره مرفوعاً آورده است که: **إِنَّ عَلِيًّا مَخْشُوكٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.** ابوعمر این حدیث را تخریج کرده است و سپس گوید: شرح (لأخشن أى اشتدت خشونته).

۴- «تاریخ الامم والملوک» ج ۳، ص ۱۴۹، از طبع دارالمعارف. و «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۹.

تفسیر آیه: فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ...

درس هفتاد و نهم تا هشتاد و دوم

و حافظ أَبُو نُعَيْمٍ إِصْفَهَانِيّ از أَبُو سَعِيدِ خَدْرِي آورده است که چون مردم از علی شکایت کردند، پیامبر در میان مابه خطبه برخاست و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُوا عَلِيًّا! فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَا خَيْشِنْ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

«ای مردم! دست از شکایت از علی باز دارید! سوگند به خدا که او بسیار بسیار در ذات خدا استوار و پابرجا و متصلّب و متین است.»

و به سند دیگر از اسحاق بن کعب بن عُجْرَه؛ از پدرش آورده است که:

رسول خدا ﷺ فرمود: لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.^۲

«علی را سب نکنید و دشنام مدهید! زیرا که علی در ذات خدا فانی شده است.»

و أبو الفتح رازی گوید که: چون رسول خدا با ترسایان نجران مصالحه کرد بر دو هزار حُلّه من حُلّل الأوقى، و علی را به یَمَن فرستاد تا آن حله ها را، بگیرد و بیاورد، در این حال جبرائیل آمد و رسول خدا را امر به حجّ کرد. چون رسول خدا از مدینه بیرون شد به امیرالمؤمنین نامه نوشت که من عزم حجّ کرده ام، و تو چون کار خود را انجام دادی از یَمَن به مکه درآی برای حجّ که ملاقات در آنجا صورت گیرد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نامه را خواند و عزم رفتن کرد و با اخذ حله ها، و چهل و چهار شتر به مکه آمد و قبل از وصول کاروان، خودش زودتر نزد رسول خدا آمد و سپس برگشت که کاروان را بیاورد دید آنها حله ها را پوشیده اند؛ دستور داد که آنها را برکنند و در عدل ها و بسته ها بپیچند. و چون این امر بر آنان دشوار آمد سخن به عیب گوئی گشادند. رسول خدا فرمود: علی کار صحیحی کرده است. چون باز از عیب گوئی إمساک نکردند باز رسول خدا بر فراز منبر آمد و خطبه خواند و فرمود: **إِزْفَعُوا أَلَيْسَتْكُمْ عَنْ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ خَيْشِنْ فِي ذَاتِ اللَّهِ غَيْرُ مَدَاهِنٍ فِي دِينِهِ!** «زبان های عیبگویی خود را از علی بردارید! زیرا که او در ذات خدا سخت و

۱ و ۲- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۸. و حدیث دوم را شاه ولی الله دهلوی در «إزالة الخفاء» ص ۲۶۵ از حاکم نقل کرده است. و حدیث (۲) را هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۳۰ آورده است. و «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۲۲.

درشت و استوار است و در دین خود سستی نمی ورزد. ^۱»

بَیْهَقی شکایت مردم را از علی به نحو دیگر بیان کرده است. او با سند خود از سعد بن اسحاق بن کعب بن عجره، از عمّه اش زینب — دختر کعب بن عجره — از ابوسعید خُدَری چنین نقل کرده است که:

رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب را به سوی یمن فرستاد؛ و ابوسعید می گوید: من هم از زمره کسانی بودم که با علی حرکت کردم.

چون علی از شترهای صدقه با خود برداشت و می خواست همراه بیاورد؛ ما از او خواستیم که آن شتران را به ما دهد، تا سوار شویم؛ و شتران ما استراحت کنند — چون در شترهای خودمان عیب و نقصان دیدیم —.

أمیرالمؤمنین از دادن شتران صدقه به ما ایاء و خودداری کرد و گفت: فقط شما در آن شتران سهمیه ای مانند سایر مسلمانان دارید! چون علی از کارهای خود فارغ شد، و از یمن مراجعت می کرد، شخصی را به عنوان پاسداری بر ما گماشت؛ و به سرعت آمد و حجّ خود را بجای آورد.

چون حجّش تمام شد، رسول خدا ﷺ به او گفتند: به سوی لشکریان برگرد! و بر آنها وارد شو!

ابوسعید گوید: در نبودن علی، آنچه را که از او طلب کردیم؛ و او اجابت نکرد؛ از آن شخص پاسدار که خلیفه علی بود طلب کردیم، و اجابت کرد؛ چون علی بر ما وارد شد و دانست که بر شترهای صدقه سوار شده اند، و آثار سواری را بر آنها مشاهده کرد، آن پاسدار خلیفه خود را پیش خوانده و ملامت و سرزنش کرد.

ابوسعید گوید: من با خود گفتم: سوگند به خدا که اگر من در مدینه وارد شوم، جریان را برای رسول خدا خواهم گفت و او را از غلظت و گرفتگی که علی در باره ما روا داشت مطلع خواهم نمود.

چون به مدینه وارد شدم، صبحگاهان به حضور رسول خدا ﷺ رفتم و خواستم بر آنچه سوگند یاد کرده بودم، وفا کنم؛ ابوبکر را در حال خارج شدن از نزد

۱- «تفسیر ابوالفتح» طبع مظفری ج ۲ ص ۱۹۰ و ص ۱۹۱.

رسول خدا دیدم، چون مرا دید با من ایستاد و تعارفات بجای آمد، من از او پرسش کردم؛ و او از من پرسید و گفت: کی آمدی؟!


گفتم: دیشب آمدم! او با من به نزد رسول الله ﷺ بازگشت؛ و داخل شد و گفت: این سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ است؛ رسول خدا فرمود: به او اجازه بده تا بیاید. من بر رسول خدا وارد شدم، و به آن حضرت تحیت گفتم؛ و آنحضرت به من تحیت گفت؛ و روی به من آورد؛ و از حال من و أهل من، احوال پرسى کرد؛ و در پرسش چیزی فروگذار نفرمود.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر از علی به ما از غلظت و بدی مصاحبت و سختگیری رسیده است؟!

رسول الله با رِزَانَتْ و تَشَبُّهُ متوجه سخنان من بودند: و من شروع کرده بودم و یکایک از آنچه را که از علی به ما رسیده بود، بازگویی کردم؛ تا همین که به وسط کلام خود رسیده بودم، که رسول الله با دست خود بر روی ران من زدند — چون در نزدیکی ایشان نشسته بودم — و فرمودند: يَا سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ! دست از این گونه گفتار درباره برادرت علی بردار! فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ أَحْسَنُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ! سوگند به خدا که من می دانم که او در راه خدا بسیار نیکو رفتار می کند»!

أبوسعيد می گوید: من با خود گفتم: ای سَعْدُ بْنُ مَالِكِ! مادرت به عزای تو بگرید! تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا بود بسر می بردم؛ سوگند به خدا که از این به بعد إِلَى الْأَبَدِ علی را نه در آشکارا و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم.

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» در جلد اول از ترجمه الامام علی بن ابیطالب

در ص ۳۸۷ و ۳۸۸ تحت حدیث رقم ۴۹۳ که این روایت را بعینه از  (سعد بن مالک) ذکر می کند در آخر می گوید: رسول خدا فرمود: يَا سَعْدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ! مَهْ بَعْضُ قَوْلِكَ لِأَخِيكَ عَلِيٍّ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ أَحْسَنُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ! «ای سعد بن مالک بن شهید دست از بعضی از گفتارت درباره برادرت علی بردار! سوگند به خدا که او سخت تر و استوارتر است در راه خدا».

و در کتاب «إزالة الخفاء» دهلوی این حدیث را بدین عبارت نقل می‌کند که: أَخْرَجَ أَبُو عَمْرٍو، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: عَلِيُّ مَخْشُوشٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

ابن کثیر پس از اینکه این قضیه را از بیهقی نقل کرده است؛ و قضیهٔ قسمت کردن حله‌های یمانی را در غیبت امیرالمؤمنین به دنبال این قضیه ذکر کرده است، می‌گوید: سیاق قسمت کردن حله‌ها در سفر حج، اقرب است. زیرا علی که از لشکریان جدا شد با خود هدی آورده بوده و به إهلال رسول الله حُرْم شده بود؛ و رسول خدا به او امر کردند مُحْرَم بماند.^۱

ولی باید دانست که آنچه را که ما از آمدن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به مکه و دیدن حضرت زهرا سلام الله علیها را با لباس رنگین، و عطرزده، و سُرمه کشیده، و سپس به نزد رسول الله آمدن و از کیفیت واقعه سؤال کردن آوردیم، صریح است بر آنکه اولین ملاقات امیرالمؤمنین با رسول خدا، پس از سفر یمن در مکه اتفاق افتاده است. و این تقریر، منافات دارد با آنچه حافظ أبو القاسم طبرانی از حدیث عِکْرَمَه از ابن عباس آورده است که: إِنَّ عَلِيًّا تَلَقَّى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْجُحْفَةِ^۲؛ و با آنچه شیخ مفید در «ارشاد» آورده است که: چون رسول خدا از راه مدینه به مکه نزدیک شدند، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از راه یمن به رسول الله نزدیک شدند؛ و از لشکر جدا شده، و برای ملاقات رسول خدا به آن حضرت پیوست؛ و پس از آنکه رسول الله به آن حضرت فرمودند: بر إحرام خود باقی باش، فرمودند: عُذُّ أَلِي جَيْشِكَ فَعَجَّلْ بِهِمْ حَتَّى نَجْتَمِعَ بِمَكَّةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۳.

«به سوی لشکر خود بازگرد و به سرعت آنها را بیاورتا ان شاء الله در مکه

باهم اجتماع کنیم!»!

علی بن ابیطالب، مرد حق است و مرد عدل است؛ فلذا نمی‌خواهد به اندازه

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۰۶.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۶۸.

۳- «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۳ و ص ۹۴.

مختصری در حقوق غیر، تعدی و تجاوز شود؛ و اما مردم متوجه این جهات دقیق و لطیف نیستند. تجاوز و تعدی به بیت المال و صدقات را که به صورت حُلّه ها و شترهائی است که همراه آنهاست، تعدی نمی شمردند؛ و تجمل و عبادت را گرچه از حقوق ضعیفان و سهم خدا باشد، نیکومی پندارند؛ و خلاف آن را زشت تلقی می کنند.

اما علی نمی تواند از عدالت محض، تنازل کند؛ و با لشکریان خود در تصرف آن اموال مماشات نماید. زیرا این رویه، ظلم است؛ و کم کم مانند ظلم سایر خلفاء، به ظلم های گران و بزرگ می کشد.

و اگر درست دقت شود به دست می آید که شیوه مردم از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ براساس کوتاهی فرهنگ و قصور فکری ایشان بوده است؛ مردم غالباً هر چیزی را که مخالف ذوق و سلیقه شخصی ایشان باشد ناپسند می دانند گرچه براساس واقع و منطبق برحقیقت باشد. و هر چیزی را که موافق طبع و خواسته های نفسانی و لذات مادی باشد خوش و خوشایند تلقی می کنند، گرچه براساس بطلان و زور و گناه و خلاف واقع و حقیقت باشد.

از جمله شکایاتی که از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نمودند، شکایتی است که بُرَيْدَةُ بْنُ حُصَيْبِ اسْلَمِيٍّ از جانب خَالِدِ بْنِ وَلِيدٍ از سوی یمن آورد.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله وَاللَّهُ سَعَدُ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای ارتداد عمرو بن معدی کرب^۱ و غارت کردن او قوم بنی الحارث بن کعب را و گریختن او به یمن، بر لشگری از مهاجرین امیر کرده، و به سوی بنی زبیده فرستادند؛ و خالد بن ولید را نیز به سرکردگی جمعی از اعراب به سوی اعراب جعفی

۱- ارتداد عمرو بن معدی کرب به جهت آن بود که در مدینه، نظرش بر ابوعتث خثعمی افتاد که قاتل پدرش بود، او را گرفته، و به نزد رسول خدا آورد که حضرت حکم قصاص صادر کنند؛ حضرت فرمودند: اهدر الإسلام ما كان في الجاهلية «اسلام برای خون هایی که در جاهلیت ریخته شده است ارزشی قائل نیست». و چون ابوعتث مسلمان شده است لذا نمی توان از او به عنوان تقاض خون معدی کرب که در شرک و جاهلیت بوده است انتقام گرفت؛ عمرو بن معدی کرب از این گفتار رسول الله از اسلام برگشت. («إعلام الوری» ص ۱۳۴؛ و «حسب السیر» ج ۱ ص ۴۰۳؛ و «روضه الصفا» ج ۲، در ذکر توجه امیرالمؤمنین علی به جانب یمن).

روانه ساختند، و دستور دادند که هر کجا که دولشگر با هم تلاقی داشته باشند امیر دو لشگر عَلِيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بوده باشد.

چون چند منزل سپری شد، اعراب جُعْفَى که خالد متوجه ایشان بود به دو فرقه شدند؛ فرقه ای به یمن رفتند و فرقه ای به بنی زُبَیْد پیوستند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چون از این امر مطلع شد؛ قاصدی به نزد خالد فرستادند؛ و پیغام دادند که هر کجا باشی توقف کن تا من به تو برسم؛ خالد به این پیغام اعتنا نکرد و به حرکت ادامه داد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خَالِدِ بْنِ سَعِيدِ الْعَاصِ را که نائب حضرت در آن لشکر بود، به دنبال خالد بن ولید فرستادند که با شتاب خود را رسانیده و هر کجا او را ببیند متوقف کند؛ و خالد بن سعید مأموریت خود را انجام داده و خالد بن ولید با لشگرش را متوقف ساخت؛ و چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدند، به خالد بن ولید در اثر مخالفتی که کرده بود سخنان درشت گفتند.

باری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خود را به بنو زُبَیْد رسانیده، و عمرو بن معدی کرب آماده جنگ شد و سپس فرار کرد و دوباره اسلام آورد؛ و زنان از آن طائفه و زوجه او که اسیر شده بودند؛ به واسطه اسلام او ثانیاً آزاد شدند؛ و حضرت، خالد بن سعید را برای اخذ زکات و جمع آوری غنائم مأمور کردند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از جمع غنائم، آنها را به پنج قسمت تقسیم کردند؛ و سپس قرعه زدند که تا سهم خدا را جدا کنند و بقیه آن غنائم تقسیم شود. اولین سهمی که مشخص شده بود، قرعه سهم خدا به نام آن افتاد؛ و در آن سهم، جاریه ای بود زیبا که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را برای خود انتخاب کردند؛ و قطرات آب غسل بر سر و روی آن حضرت دیده شد. این امر برای خالد بن ولید گران آمد، و کاغذی به رسول الله نوشت؛ و یکایک از ناگواریهایی را که در سفر از امیرالمؤمنین مشاهده کرده بود برشمرد، و کاغذ مفصل و طولانی به هم رسیده؛ و آن را توسط بُرَیْدَةَ بْنِ حُصَيْنِ بْنِ اسْلَمِیَّ به نزد رسول الله فرستاد که بُرَیْدَةَ بخواند و خودش نیز یکایک آن مکروهات را تصدیق کند و در حضور رسول خدا گواه باشد.

بُرَیْدَةَ از جیش خالد که به مدینه باز می گشت جدا شده، و زودتر به مدینه

آمد؛ و خدمت حضرت رسول اکرم شرفیاب شد؛ و شروع کرد به برشمردن کارهای علی بن ابیطالب از برگزیدن جاریه از سهم خمس و سایر کارها.

بُرئیده خودش نامه خالد را می خواند و تصدیق نوشته های او را می کرد. و گفت: ای رسول خدا اگر در قبیئ و تصرف در غنیمت مسلمین اینطور رخصت دهی، بکلی قبیئ و سهمیه مسلمین از غنائم جنگی از بین خواهد رفت.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا بُرَيْدَةُ! أَخَذْتَنِي نِفَاقًا! إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَحِلُّ لَهُ مِنَ الْفَيْئِ مَا يَحِلُّ لِي؛ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَيْرُ النَّاسِ لَكَ وَلِقَوْمِكَ! وَخَيْرٌ مِنْ أُخْلِفَ بَعْدِي لِكَافَةِ أُمَّتِي! يَا بُرَيْدَةُ اخْذِرْ أَنْ تُبِغِضَ عَلِيًّا فَيُبْغِضَكَ اللَّهُ!

«رسول الله فرمود: ای بریده! ایجاد نفاق کردی و نفاق آفریدی! برای علی بن ابیطالب از قبیئ و غنیمت جنگی آن چه حلال است، که بر من حلال است. علی بن ابیطالب بهترین مردم است برای تو و برای اقوام تو؛ و بهترین کسی است که من بعد از خودم برای جمیع اُمت خودم خلیفه قرار می دهم! ای بریده پرهیز از اینکه علی را دشمن داری؛ که در این صورت خداوند تو را دشمن خواهد داشت!»

قَالَ بُرَيْدَةُ: فَتَمَنَيْتُ أَنَّ الْأَرْضَ أَنْشَقَّتْ لِي فَسُخْتُ فِيهَا، وَقُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ سَخَطِ رَسُولِهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! اسْتَغْفِرُ لِي فَلَنْ أُبِغِضَ عَلِيًّا أَبَدًا، وَ لَا أَقُولُ فِيهِ إِلَّا خَيْرًا. فَاسْتَغْفَرَ لَهُ النَّبِيُّ. قَالَ بُرَيْدَةُ: فَصَارَ عَلِيٌّ أَحَبَّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ رَسُولِهِ إِلَيَّ^۱.

«بُرئیده می گوید: من چنان پشیمان شدم که آرزو می کردم زمین برای من دهان باز کند، و در آن فروروم؛ و گفتم: پناه می برم به خدا از غضب خدا و از غضب رسول خدا! برای من از خداوند طلب آمرزش کن! هیچ گاه دیگر من علی را دشمن نخواهم داشت؛ و در باره او سخن جز به خیر و خوبی نخواهم گفت! پیامبر برای او استغفار کردند. بریده می گوید: از آن پس علی در نزد من محبوب ترین مخلوقات بعد از رسول خدا بود.»

۱- «إعلام الوری» ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵؛ و «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۰۴؛ و «روضه الصفا» ج ۲، ضمن ذکر توجه أمير المؤمنين علي عليه السلام به جانب يمن.

این داستان را بزرگان از اهل تاریخ و سیر و حدیث به الفاظ مختلف نقل کرده اند: ابن سعد در «طبقات» آورده است.^۱ و ابن کثیر چنین آورده است که رسول خدا به بُریده گفتند: ای بُریده! آیا علی را مبعوض داری؟! گفتم: آری، فرمود: او را مبعوض مدار! نصیب او در خمس بیش از این مقدار است.

و در روایت دیگر آورده است که در میان کنیزان یک کنیز بود که از همه افضل بود؛ امیرالمؤمنین غنائم را تخمیس کردند و تقسیم نمودند و آن کنیز را برای خود برداشتند. ما گفتیم: ای ابوالحسن این چه کاری است؟!

امیرالمؤمنین گفت: مگر شما ندیدید که این کنیز در میان کنیزان دیگر بود و من قسمت کردم و خمس را با قرعه جدا کردم، و این کنیز با قرعه در سهم خمس قرار گرفت؛ و سپس قرعه زدم و این کنیز در سهم اهل بیت رسول الله قرار گرفت؛ و سپس قرعه زدیم و این کنیز در سهم آل علی قرار گرفت؛ و در این صورت حکم صحیح همین بوده است.

بُریده می گوید: چون آن مرد (خالد بن ولید) نامه سعایت آمیز نوشت و مرا بر تصدیق مطالب آن گسیل داشت؛ من شروع کردم به خواندن نامه و می گفتم: راست می گوید.

در این حال رسول خدا دست مرا با نامه نگاه داشت و فرمود: آیا علی را دشمن داری! گفتم: آری! فرمود: او را دشمن مدار و محبتت را درباره او زیاد کن؛ سوگند به آن کسی که نفس محمد در دست اوست، نصیب آل علی در خمس، بهتر و شایسته تر از یک کنیز و صیفه^۲ و زیباست.

بریده می گوید: از آن به بعد هیچ کس غیر از رسول خدا، در نزد من محبوب تر از علی نبود.^۳

و شیخ مفید این قضیه را در «ارشاد» آورده است؛ و اضافه می کند که: چون

۱- «طبقات» ج ۲، ص ۱۷۰؛ و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳.

۲- وصفه دختر جوان را گویند.

۳- «البدایة والنهایة» ج ۵ ص ۱۰۴.

بُریده به در خانه رسول خدا رسید عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ را ملاقات کرد، عُمَرُ از حال جنگ آنان سؤال کرد؛ و نیز پرسید: تو چرا زودتر آمده‌ای! بُریده گفت: به جهت سعایت و عیب‌هایی که از علی بن ابیطالب خدمت رسول خدا بیان کنم! و بُریده برای عُمَرُ شرح حال کنیزک را گفت که علی آن را برای خود اختیار نمود.

عمر گفت: اِمْضِ لِمَا جِئْتَ لَهُ فَإِنَّهُ سَيَغْضِبُ لِإِثْمِهِ مِمَّا صَنَعَ عَلِيٌّ!

«برای انجام مأموریت خودت به نزد رسول الله برو؛ و مطالب را بیان کن! رسول خدا حتماً از این کاری که علی انجام داده است؛ به جهت خاطر دخترش (که زوجه علی است) به غضب درخواهد آمد.»

بُریده می گوید: چون نامه خالد بن ولید را می خواندم، و یکایک سعایت‌ها را درباره علی می شمردم، (علاوه بر آنکه از این عمل علی عَصَبَانِي نشد، بلکه) از سعایت و بدگویی درباره علی متغیر شد؛ و رنگ چهره رسول الله برگشت؛ و مرا از خواندن بقیه نامه منع کرده؛ و چنین و چنان درباره علی به من فرمود.^۱

و شیخ طوسی در «أمالی» پس از نقل مفصل این واقعه گوید که: بُریده گفت: چون بر رسول خدا وارد شدم و نامه را به آن حضرت دادم، با دست چپ خود گرفتم؛ و همانطور که خداوند عزوجل می فرماید: پیغمبر چیزی را نمی خواند و نمی نوشت، من شروع کردم به بیان وقایع و عیب‌گوئی از علی؛ و حال من چنین بود که چون سخن می گفتم، سر خود را تکان می دادم؛ و پایین می آوردم؛ من سخن خود را گفتم؛ و چون عیب‌گوئی من تمام شد، سر خود را بالا آوردم، و دیدم رسول خدا چنان غضبناک شده است که از شدت غضب هیچ گاه من او را به چنین غضبی ندیده بودم مگر در روز بنی قریظه و بنی النضیر.

رسول خدا به من فرمود: يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ عَلِيًّا وَ لِيْكُمْ بَعْدِي! فَأَجِبْ عَلِيًّا فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ! «ای بُریده علی بن ابیطالب صاحب اختیار و مولای شماست بعد از من! پس او را دوست بدار! او همان عملی را انجام می دهد که به او امر شده است»!

۱- «إرشاد» مفید، طبع سنگی، از ص ۸۵ تا ص ۸۷.

بُریده گوید: من از نزد رسول خدا برخاستم؛ و هیچ کس روی زمین محبوب تر از علی در نزد من نبود.

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ که راوی این روایت است می گوید: من این حدیث را برای اَبَا حُرَیْرَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ عَقَلَةَ بیان کردم؛ او به من گفت: عَبْدُ اللَّهِ پسر بُرَیْدَه که این حدیث را برای توبیان کرده است بعضی از فقرات آن را کتمان کرده است. رسول خدا به بریده فرمود: اَنَا فَفَقْتُ بَعْدِي يَا بُرَيْدَةُ^۱ «ای بریده آیا پس از من نفاق می ورزی؟»

ابن عساکر، در این باره در تحت عنوان احادیث وارده در ولایت، به روایت بُرَیْدَةُ اسْلَمِيّ بیست و پنج حدیث از شماره ۴۵۸ تا شماره ۴۸۲ در «تاریخ دمشق»، کتاب الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است.

در روایت اول که شماره ۴۵۸ می باشد، با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بُرَیْدَه نقل می کند تا می رسد به آنکه: فَرَأَيْتُمْ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم يَتَغَيَّرُ: فَقَالَ: يَا بُرَيْدَةُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! فَقُلْتُ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلِيٌّ مَوْلَاً^۲.

«بُرَیْدَه می گوید: دیدم که رنگ صورت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دگرگون شد و فرمود: ای بریده! آیا ولایت من به مؤمنان، از ولایت آنان به خودشان بیشتر و قوی تر نیست؟! گفتم: آری؛ ای رسول خدا! آنگاه فرمود: کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست».

و در روایت دوم (۴۵۹) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده می آورد که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم: عَلِيٌّ مَوْلَىٰ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً^۳.

«(رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: علی صاحب اختیار و مولای کسی است که من صاحب اختیار او هستم».

۱- «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- جزء اول از کتاب ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از «تاریخ دمشق»، ص ۳۶۵ و ص ۳۶۶.

۳- ص ۳۶۶.

و در روایت سوم (۴۶۰) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده
که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. ۱

«رسول خدا فرمود: کسی که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست».

و روایت چهارم (۴۶۱) بعینها همین مضمون است با سند دیگر. ۲

و روایت پنجم (۴۶۲) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده که

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ. ۳

«رسول خدا فرمود: علی بن ابیطالب پیشوا و صاحب اختیار کسی است که

من پیشوا و صاحب اختیار او هستم».

و در روایت ششم (۴۶۳) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده

آورده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيِّهِ
فَعَلِيٌّ وَوَلِيِّهِ. ۴

«رسول خدا فرمود: هر کس که من ولیّ او هستم، علی ولیّ اوست».

و در روایت (۴۶۴) با سند دیگر خود از ابن عباس آورده است که:

رسول خدا ﷺ فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. ۵

«کسی که من فرمانده و صاحب امر او هستم، پس علی فرمانده و صاحب

امر اوست».

و در روایت (۴۶۵) با سند خود از عبدالله بن عطاء، از عبدالله بن بریده از

پدرش آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ
مُؤْمِنَةٍ وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي. ۶

«علی بن ابیطالب صاحب اختیار هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای است؛ و او

۱-۲- مصدر سابق ص ۳۶۶.

۳- ص ۳۶۶ و ص ۳۶۷.

۴- ص ۳۶۷ و ص ۳۶۸.

۵- ص ۳۶۸.

۶- ص ۳۶۸ و ص ۳۶۹.

صاحب اختیارشماست بعد از من».

و در روایت (۴۶۶) با سند خود از أُجَلَح، از عبدالله بن بریده، از پدرش، داستان جنگ خالد بن ولید و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ظهور مسلمانان را ذکر می‌کند، و انتخاب امیرالمؤمنین یکی از کنیزان را برای خود بیان می‌نماید، می‌گوید: خالد نامه‌ای برای رسول خدا نوشت و به همراهی من فرستاد؛ و مرا أمر و سفارش کرد که دربارهٔ علی در نزد رسول خدا بدگویی و عیب‌گویی نمایم. من چون به نزد رسول خدا رسیدم؛ آثار گرفتگی و کراهت را در چهره او مشاهده کردم؛ و گفتم: این مکان و موقعیت من، موقعیت کسی است که از دست علی به تو پناه آورده است؛ تو مرا با مردی (خالد) فرستادی؛ و أمر کردی از او اطاعت کنم؛ و اینک آنچه را که او فرستاده است، به تو ابلاغ می‌نمایم!

قَالَ: يَا بُرَيْدَةُ! لَا تَنْفَعُ فِي عَلِيٍّ، عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.^۱

«فرمود: ای بُرَئِدَة! دربارهٔ علی زشتی مگوی! علی از من است و من از علی هستم؛ و او صاحب اختیارشماست پس از من»!

و در روایت (۴۶۷) با سند خود از أُجَلَح، از عبدالله بن بریده، (از پدرش) با روات دیگری بعین آنچه را که در روایت قبل آوردیم، ذکر کرده است.^۲

و در روایت (۴۶۸) نیز با سند دیگر عین همین مضمون را آورده است.^۳

و در روایت (۴۶۹) با سند خود، از عبدالله بن عطاء، از عبدالله بن بریده، از پدرش آورده است که پس از نقل مقدمات قضیه، بریده می‌گوید: دشمنی و بُغْض من نسبت به علی بن ابیطالب از بغض همهٔ مردم بیشتر بود؛ و این معنی را خالد از من دانسته بود.

در این حال مردی آمد و گفت: علی بن ابیطالب از سهم خمس، جاریه‌ای را برداشته است.

۱- مصدر سابق ص ۳۶۹، و هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۲۸.

۲- ص ۳۷۰.

۳- ص ۳۷۰ و ص ۳۷۱.

خالد گفت: این چه کاری است؟ و سپس مرد دیگری آمد؛ و پس از آن مرد دیگری، و همینطور اخبار پشت سر هم می آمد، خالد بن ولید مرا خواست و گفت: ای بُریده! می دانی که علی چکار کرده است؟! اینک این نامه مرا بگیر، و به نزد رسول الله ببر؛ و او را از این موضوع مطلع گردان!

من نامه را گرفتم؛ و حرکت کردم، تا به مدینه رسیدم؛ و بر رسول خدا وارد شدم.

رسول خدا نامه را به دست چپ گرفت؛ و همانطور که خداوند عزوجل فرموده است؛ نمی نوشت و نمی خواند. و من مردی بودم که چون به تکلم می آمدم، سر خود را پائین می آوردم؛ تا از مطلب و حاجت خود فارغ شوم.

و پیوسته سر خود را پائین می آوردم و تکلم می کردم؛ و آنچه را که باید، در باره علی عیب گویی کردم. و سپس سر خود را بلند کردم؛ و دیدم که رسول خدا در غضب آمده است؛ چنان غضبی که در غیر روزِ یَسْرِ فَرِظَهُ وَ بَنَى النَّضِيرِ از آن حضرت ندیده بودم. رسول خدا نظری به من نموده گفت: يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ عَلِيًّا وَ لِيَكُم بَعْدِي، فَأَحَبُّ عَلِيًّا فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ.^۱

«ای بُریده! علی پیشوای شماست بعد از من! علی را دوست بدار! کاری را که او انجام می دهد، طبق آن امری است که به او شده است!»

و عبدالله بن عطا گوید: چون این حدیث را برای حَرِثِ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ خواندم، گفت: عبدالله بن بُرَيْدَةَ بعضی از این حدیث را از تو کتمان کرده است؛ و آن اینکه رسول الله به او گفته بود: أَنَا فَقَتَ بَعْدِي يَا بُرَيْدَةُ!

«ای بریده آیا پس از من نفاق می ورزی؟»

و در روایت (۴۷۰) و (۴۷۱) و (۴۷۳) و (۴۷۴) و (۴۷۵) و (۴۷۶) و (۴۷۷) آورده است، که بُرَيْدَةَ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: مَنْ كُنْتُ وَ لِيَهُ فَعَلِيٌّ وَ لِيَهُ^۲. «هرکس که من مولای او هستم، علی مولای اوست».

۱-- مصدر سابق ص ۳۷۱ و این روایت را هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۲۸ و ص ۱۲۹ آورده است؛ و شیخ طوسی در «أمالی» آورده است.

۲-- از ص ۳۷۲ تا ص ۳۷۵.

و در روایت (۴۷۲) آورده است که رسول خدا ﷺ فرموده است:
 مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّهُ.^۱

و در روایت (۴۷۸) از بُریده آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود:
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ (وَلِيُّهُ - خ).^۲

«هرکس که من پیشوا و آقا و صاحب اختیار او هستم؛ علی پیشوا و آقا و

صاحب اختیار اوست».

و در روایت (۴۷۹) آورده است که رسول خدا به بُریده گفت: آیا علی را
 مبعوض داری؟ بریده می گوید: گفتم: آری! رسول خدا گفت: او را مبعوض مدار!
 و بار دیگر نفسی کشیده و گفت: او را محبوب مدار؛ چون سهمیهٔ علی از خمس، بیش
 از این مقدار بوده است.

و در حدیث (۴۸۰) نظیر همین مضمون را با سند دیگر آورده است.

و در حدیث (۴۸۱) با سند خود از عمرو بن عَطِيَّة، از عبدالله بن بریده، از
 پدرش - بریده - روایت را آورده است تا اینجا که بُریده می گوید: چون به نزد
 رسول خدا آمدم، او مشغول شستن سر خود بود؛ من آنچه را که می خواستم دربارهٔ
 علی به او گفتم؛ و ما هر وقت در نزد رسول الله می نشستیم، چشمان خود را به او
 نمی دوختیم؛ رسول الله فرمود: ای بُریده آرام بگیر! و دست از این گفتارت مدار!
 من سر خود را بلند کردم؛ و دیدم که چهرهٔ آن حضرت متغیّر شده است؛ و
 چون این حال را نگریدم، گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ! قَالَ
 بُرَيْدَةُ: وَاللَّهِ لَا أَبْغِضُهُ أَبَدًا بَعْدَ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ).^۳

«من پناه می برم به خدا از غضب خدا، و از غضب رسول خدا! سوگند به
 خدا که من هیچ گاه دیگر علی را مبعوض نمی دارم پس از آن حالتی که در رسول
 خدا مشاهده کردم».

۱- مصدر سابق ص ۳۷۳.

۲- ص ۳۷۵.

۳- ص ۳۷۶ و ص ۳۷۷.

و در حدیث (۴۸۲) آورده است که رسول خدا فرمود: فَلَا تُبَغِضُهُ وَإِنْ كُنْتَ تُحِبُّهُ فَازِدْ ذَلِكَ حُبًّا، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَصِيبُ آلَ عَلِيٍّ فِي الْخُمْسِ أَفْضَلُ مِنْ وَصِيْفَةٍ.

قَالَ: فَمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ بَعْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَلِيٍّ.^۱

«ای بُریده! اورا مبعوض مدار! و اگر این چنین هستی که اورا دوست می داری، پس دوستی خود را زیاده گردان! سوگند به آن خدائی که جان محمد در دست اوست، نصیب و بهره آل علی در خمس افضل است از یک کنیزک جوانی! بریده گوید: بعد از این گفتار رسول خدا ﷺ کسی نزد من از علی ﷺ محبوبتر نبود.»

و حافظ ابوبکر هبتمی از بُریده این روایت را ذکر می کند، تا می رسد به اینجا که بریده می گوید: من به مدینه وارد شدم؛ و داخل مسجد شدم؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم در منزل بودند؛ و جمعی از اصحاب بر در خانه آن حضرت بودند: به من گفتند: ای بُریده چه خبر آورده ای؟!

گفتم: خبر خیر! خداوند فتح و ظفر را نصیب مسلمانان کرد! گفتند: برای چه توزودتر بدینجا آمده ای؟!

گفتم: علی، جاریه ای را از سهم خمس برداشته است؛ من آمده ام تا به پیغمبر خبر دهم.

گفتند: خبر بده به پیغمبر! زیرا این خبر، علی را از چشم پیغمبر می اندازد! و پیغمبر از درون منزل، این سخنان را می شنید.

در این حال پیغمبر با حالت غضب از منزل بیرون آمد و فرمود:

مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَقَّضُونَ عَلِيًّا؟ مَنْ تَنَقَّصَ عَلِيًّا فَقَدْ تَنَقَّصَنِي؛ وَمَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي؛ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ؛ خُلِقَ مِنْ طِبْتِي وَ خُلِقْتُ مِنْ طِبْتِهِ إِبْرَاهِيمَ؛ وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ؛ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

۱- مصدر سابق ص ۳۷۷ و ۳۷۸؛ و هبتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۷.

يَا بُرَيْدَةُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِعَلِيِّ أَكْثَرَ مِنَ الْجَارِيَةِ الَّتِي أَخَذَ؛ وَإِنَّهُ وَلِيُّكُمْ

بَعْدِي؟!!

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِالصُّحْبَةِ إِلَّا بَسَطْتَ يَدَكَ قَبَايَعَتِنِي عَلَى الْإِسْلَامِ
جَدِيداً! قَالَ: فَمَا فَارَقْتَهُ حَتَّى بَايَعْتَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ.^۱

«چه حالتی دارند اقوامی که از علی مذمت می کنند؟ کسی که از علی مذمت می کند، از من مذمت کرده است. و کسی که از علی دوری گزیند، از من دوری کرده است. بدرستی که علی از من است، و من از علی هستم. علی از سرشت من آفریده شده است؛ و من از سرشت ابراهیم آفریده شده‌ام؛ و من از ابراهیم، افضل و اشرف می باشم؛ ذریه‌ای است، که بعضی از بعضی هستند؛ و خداوند شنوا و داناست.»

ای بُرَیدَه! آیا ندانسته‌ای که سهمیه علی از خمس، زیادتر از یک جاریه‌ای است که برداشته است؛ و او صاحب اختیار و ولی شماس است بعد از من؟!
بُرَیدَه می گوید: من گفتم: ای رسول خدا! ترا سوگند می دهم به حقّ صحبت دیرینت که دستت را بدهی، تا من با تو بوسه سلام تازه‌ام بیعت کنم!
بریده می گوید: من از پیامبر جدا نشدم تا اینکه بر اسلام با او بیعت کردم».

و این روایت را طبرانی در «معجم اوسط» خود آورده است.
باید دانست که همانطور که از بعضی از تواریخ^۲ و احادیث به دست می آید؛ رسول خدا ﷺ دو بار امیرالمؤمنین عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ را به عنوان ریاست لشکر سریّه به سوی یمن فرستادند.

یک بار، همان دفعه‌ای بود که برای تعقیب عمرو بن مَعْدِی کَرَب و اسلام نَجْران فرستادند، که در همان سفر هم خَالِد بن وَلید را به سوی بَسُوجَعِیّ روانه

۱- «مجمع الزوائد ومنبع الفوائد»، ج ۹ ص ۱۲۸.

۲- «طبقات» ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۹، و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» ج ۲ ص ۳۰۰ و ص ۳۰۱ آورده است که یک بار امیرالمؤمنین علیه السلام را به یمن برای دعوت به اسلام فرستادند و یک بار برای جمع آوری صدقات و جزیه.

ساختند؛ و دستور دادند که در وقت تلاقی دو لشکر، پیوسته امارت لشکر با علی بن ابیطالب بوده باشد؛ و در آن سرّیه، حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیابت و خلافت در لشکر را به خَالِدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ سپردند؛ و خَالِدِ بْنِ وَائِلِ بْنِ رَبِيعَةَ نیابت را به ابوموسیٰ اشعری سپرد؛ و در همین سفر بود که خالد مخالفت کرد و مورد عتاب واقع شد. و نیز در همین سفر بود که خَالِدِ بْنِ وَائِلِ بْنِ رَبِيعَةَ نامه ای به معیت بُرَيْدَةَ بْنِ حُصَيْبِ اسْلَمِيِّ در شکایت از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به رسول الله نوشت و به مدینه فرستاد؛ و هنوز لشکریان علی بن ابیطالب و خالد بن ولید، در مأموریت بودند که بُرَيْدَةَ به مدینه آمد و پیغام رساند؛ و مورد غَضَبِ رسول خدا واقع شد؛ و آن حضرت او را امر به پیروی و متابعت از ولایت امیرالمؤمنین کردند.

و بار دیگر دفعه ای بود که خالد بن ولید، چون شش ماه در یمن ماند، و دعوت او به اسلام به جایی منتهی نشد حضرت رسول الله امیرالمؤمنین را روانه ساختند که خالد را عزل کنند و هر کدام از لشکریان خالد بخواهد به لشکریان امیرالمؤمنین بپیوندد، و در این سرّیه بود که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْدَةَ بْنِ حُصَيْبِ را مأمور محافظت و نگهداری از غنائم نمودند؛ و با لشکریان پس از انجام مأموریت به مکه آمدند؛ و خود از لشکر جدا شده، و به رسول الله برای حج پیوستند، و مأمور آن حضرت در غیاب، حله های یمانی را بین لشکریان تقسیم کرد؛ و امیرالمؤمنین چون از مکه برگشتند، و در نزدیکی مکه لشکر خود را بدین حال مشاهده کردند تا حله ها را که از صدقات بود از تن بیرون آورند؛ و در عدل ها ببندند؛ و به نزد رسول الله آورند. و چون این امر موجب ناراحتی لشکر شد، چون به مکه وارد شدند، زبان به تعییب امیرالمؤمنین گشودند. و رسول خدا اعلان کردند در میان مردم که علی در راه خدا اهل مسامحه و مجامله نیست؛ او در راه خدا از چیزی ترس ندارد؛ و اوفانی در ذات خدا گردیده است.

ولی البتّه این دو سرّیه و مأموریت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به جانب یمن در سنه دهم از هجرت تحقق پذیرفته است؛ و از مکه امیرالمؤمنین در معیت رسول خدا به مدینه بازگشتند؛ و در جُحْفَه و غدیر خم، آن خطبه غراء را رسول خدا، در باره ولایت

کَلْبِيَّةَ وَ مَطْلَقَةَ الْهَيْئَةِ آن حضرت ایراد نمودند.

و نیز ابوبکر هَيْئَتِي از عَمْرُو بْنِ شَاسِ اسْلَمِيّی که از اصحاب حدیبیه رسول الله است آورده است که او می گوید: من با علی بن ابیطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به سوی یمن رفتیم. و علی در این سفر با من جفا کرد؛ تا به جائی که من در دلم از او ناراحت و غضبناک بودم؛ و چون به مدینه بازگشتیم، من شکایت خود را از علی در مسجد برای مردم بیان می کردم؛ و این شکایت من به سمع رسول الله رسیده بود. صبحگاهی که در مسجد وارد شدم؛ و رسول خدا در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود، چون نظرش به من افتاد، که من او را می نگرم، نگاه تند و حادی به من نمود، تا اینکه نشستم،

وَقَالَ: يَا عَمْرُو! وَاللَّهِ لَقَدْ آذَيْتَنِي!

قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

قَالَ: بَلَى مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي!

«فرمود: ای عمرو بن شاس؛ سوگند به خدا که تو مرا آذیت کردی!

گفتم: من پناه می برم به خدا، از آزار رسانیدن به تو، ای رسول خدا!

فرمود: آری؛ کسی که علی را آزار برساند، مرا آذیت کرده است»!

و نیز هَيْئَتِي از ابورافع آورده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، علی را به عنوان اِمَارَت و ریاست لشکر برای یمن مبعوث کردند؛ و از جمله لشکر که با علی خارج شدند، مردی بود از قبیله اسلم که به او عمرو بن شاس می گفتند. این مرد که به مدینه مراجعت کرد، از علی مذمت می کرد؛ و از او شکایت می نمود.

فَبَعَثَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَقَالَ: اخْسَأْ يَا عَمْرُو! هَلْ

رَأَيْتَ مِنْ عَلِيٍّ جَوْرًا فِي حُكْمِهِ أَوْ أَثَرَةً فِي قَسْمِهِ؟! قَالَ: اللَّهُمَّ! لَا!

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به نزد او فرستادند؛ و او را احضار کردند و گفتند:

۱ — «مجمع الزوائد» هَيْئَتِي ج ۹، ص ۱۲۹؛ و گفته است که: أحمد حنبل و طبرانی با اختصار این قضیه را ذکر کرده‌اند؛ و بزار از آن مختصرتر ذکر کرده است؛ و «البدایة والنّهایة» ج ۵، ص ۱۰۴ و ص ۱۰۵، و «تذکرة الخواص» ص ۲۶.

خاموش شو، و دور و مطرود باش ای عَمْرُو! آیا از علی در حکمی که نموده است ظلمی دیده ای؟ و یا در قسمتی که نموده است جانبداری خود را مشاهده کرده ای؟! گفت: سوگند به خدا، نه!!

حضرت فرمودند: پس به چه علت در میان مردم چیزهایی را می گویی که به من ابلاغ شده است؟!

عمر و گفت: بعضی از آن مطالبی را که گفته ام، اختیاری من نبوده است؛ و بدون توجه عیب گویی کرده ام!

در این حال آثار غضب چنان از چهره رسول خدا مشهود شده و فرمودند: مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛ وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ! وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي؛ وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى.^۱

باری، برگردیم به اصل آیه و مطلبی که در باره حج تمتع بیان شد؛ و بیان اینکه حج تمتع واجب است برای افرادی که خانواده و اهل آنان جزو نواحی و سکنه مسجد الحرام نیستند؛ و این فریضه تمتع واجب است تا روز قیامت؛ و ترک تمتع، گناه و مؤثقه کبیره بوده؛ و در آیه قرآن به عقاب شدید، توعید و تحذیر شده است.

حج از شریعت حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است؛ و پس از آن حضرت با آنکه در میان اعراب حجاز و عربستان دستورات و احکام الهیة آن حضرت رو به ضعف نهاد؛ و غالب آنها نیز بکلی از بین رفت؛ ولی معذک، فریضه حج — البتّه اصل حج با تغییرات و تصرفاتی که به مرور در آن داده بودند — باقی ماند.

حج در زمان مخصوص انجام می گرفت؛ و از مکان مخصوص که به نام میقات بود، إحرام می بستند و به سوی مکه و اطراف آن برای انجام مناسک آن رهسپار می شدند؛ و یا با خود قربانی می آوردند و در منی ذبح و یا نحر می کردند که در این صورت، حج قیران بود؛ و یا قربانی نمی آوردند که حجشان، حج افراد بود. و اما حج تمتع هیچ سابقه نداشت؛ و اذهان هیچیک به آن آشنا نبود. این از مختصات

۱ — «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۹؛ و گفته است که بزّار هم این حدیث را روایت کرده است.

اسلام است که جبرائیل از جانب حضرت باری تعالی حدود و مشخصات آن را آورد؛ و آیه قرآن بدان ناطق شد. و لذا برای بسیاری از مسلمانان موجب تعجب گردید که چگونه می شود در زمان حج، تمتع کرد؟

البته این تعجب ناشی از همان انس ذهنی به حج قران و حج افراد بود که حاجی چون از میقات احرام می بست، و در مکه می آمد؛ به همان حال احرام و پرهیز و اجتناب از لباس دوخته، و استعمال عطر، و تمتع از زنان و همسران، و سایر مُحَرَّمات احرام، باقی می ماند تا به عَرَفَات و مَشْعَرِدر منی برود؛ و مناسک آن را انجام دهد.

ولی با حج تمتع که چون وارد مکه می شود، عمره بجا می آورد، و سپس مُجَلِّ می گردد؛ یعنی از لباس احرام بیرون می آید، و عطر استعمال می کند، و از زنان تمتع می گردد، و سایر مُحَرَّمات احرام را مرتکب می شود، تا زمان حج که نیت حج می کند، و برای آن احرام می بندد و لَبَّيْكَ می گوید و دوباره در احرام می رود و از لذات و مشتهیات ممنوعه خودداری می نماید، مسئله کاملاً متفاوت است.

در حج قران و افراد در تمام طول مدت، شخص احرام بسته، در احرام با موهای ژولیده، و بدن غبارآلوده، می ماند، ولی در حج تمتع از احرام بیرون می آید؛ و مدتی در مکه به حال عادی و معمولی از همه تمتعات بهره مند می شود؛ و سپس دوباره احرام می بندد. فلذا این تمتع بین دو احرام را اعراب مأنوس به آداب قبل، شکستی در حج پنداشتند و گویا نقصان و خللی در ارکان آن به شمار آوردند؛ و براساس همان سابقه ذهنی از دوران جاهلیت، این تمتع را مباین و منافی حقیقت حج انگاشتند؛ فلذا در مقام اعتراض برآمدند.

و ما می دانیم که این اعتراض بیجا و بیمورد است؛ زیرا که تشریح عبادات، و کیفیت مناسک، و دخالت دادن شروط، و یا معین کردن موانع، به دست خداست، که به وسیله وحی و انزال کتاب، و ارسال پیامبر، برای بشر مشخص و معین می نماید؛ و اصولاً بشر هر که و هر چه باشد؛ و به هر قدر دارای علم و قدرت باشد، تا وقتی که متصل به عالم غیب نباشد، و با دل خود احکام الهیه را بدون شائبه

أهالی مکه و اطراف آن، این حکم صعوبتی ندارد؛ زیرا أهل و عیال آنان همان‌جا هستند؛ و در نزدیکی آیام حج می‌توانند مُحْرِم شوند و حج بجا آرند. ولیکن برای کسانی که دوردست هستند، و از نقاط مختلفه دنیا به سوی مکه رهسپار می‌شوند؛ و حتماً باید از میقات‌های مشخصه و معینه إحرام ببندند؛ و رنج سفر را از میقات تا مکه و تا زمان حج متحمل شوند؛ در این مدت طولانی در حال إحرام باقی بودن بسیار سخت است. و این اشکال و سختی در حج‌های واجبی بطور إلزام برداشته شده است.

آنان می‌توانند در بین عمره و حج در استراحت خانوادگی درآیند؛ و از تمتعات و لذاتی که خداوند برای آنان حلال فرموده است، کامیاب گردند؛ و لطیفه در این جمله از آیه قرآن است که می‌گوید: لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی مسافر نیاز به سکون و آرامش و أهل دارد. افرادی که اهلشان با خود آنهاست، مانند حُضَارِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ، از نعمت حضور بهره‌مند می‌شوند. و افرادی که أهل آنها از حُضَارِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ نیستند؛ و نیاز به سکون و آرامش دارند، اجازه و إذن تمتع از مَحْرَمَانِ خود بمنزله حضور أهل و عیال و سکون و آرامش در برابر آنهاست؛ و تمتع از زوجات و کنیزهای خود جایگزین حضور أهل و عیال آنها شده است.

و چون در بین مردم زمینه مخالفت با این تشریح آسمانی موجود بوده است؛ خداوند به دنبال این آیه شدیداً امر به تقوا می‌کند؛ و مخالفین را از عذاب شدید خداوند در هراس و دهشت قرار می‌دهد:

وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ .

در سنت نبویه ﷺ بدون هیچ‌گونه شگ و تردیدی، همگی اتفاق دارند بر جریان حج تمتع برای دوردستان در حجة الوداع که به دستور رسول خدا همه مردم از إحرام بیرون آمده، و تمتع شدند؛ و سپس برای حج، إحرام ثانوی بستند؛ و نیز بر جریان آن در زمان أبوبکر، و جریان آن تا مقداری از حکومت عمر.

در این مسئله بین شیعه و عامه اختلافی نیست؛ ولیکن شیعه می‌گوید: همان‌طور که قرآن و رسول خدا آن را تشریح نمودند، به همان حال تا روز قیامت باقی

است؛ و عامه می گوید: در زمان حکومت عمر منسوخ شد؛ و عمر آن را برداشت؛ و سُنَّتِ عُمَرَ لِأَزْمِ الْإِجْرَاءِ است؛ مانند سُنَّتِ رَسُولِ خِدا.

این اصل و روح مطلبی است که از مجموع مناقشات ورد و ایرادهای طرفین دستگیر می شود. ما در این مسئله نیازی به نقل روایات متواتره از شیعه و امامان آن نداریم؛ زیرا که بعد از صراحت آیه قرآن و بیان صریح رسول خدا مکرراً در مکه، شبهه ای باقی نمی ماند؛ تا روایات معتضده از طریق شیعه را بازگو کنیم.

ولیکن صرفاً برای إرشاد و راهنمایی برادران عامه و برای رفاقت در بحث از طریق جَدَل، عین بعضی از روایات معتبره آنان را از کتب خود آنان می آوریم؛ و سپس به بحث کوتاهی در پیرامون آن می پردازیم. امید است برای همه آنان مفید باشد؛ به شرط آنکه در مقام مخاصمه برنیامده؛ و بر اصل حقیقت و بینش اصالت، با ما گام به گام بیایند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ!

در «الدُّرُّ الْمُنْتَوِر» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ الْبَيْهَقِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مُتَعَةِ الْحَجِّ؛ فَقَالَ: أَهْلُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ أَهْلَلْنَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: اجْعَلُوا إِهْلَالَكُمْ بِالْحَجِّ عُمْرَةً إِلَّا مَقْلِدَ الْهَدْيِ. فَطَفْنَا بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ أَتَيْنَا النَّسَاءَ وَ لَبِسْنَا النَّيَابَ.

وَقَالَ: مَنْ قَلَدَ الْهَدْيَ فَإِنَّهُ لَا يُحِلُّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيَ. ثُمَّ أَمَرْنَا عَشِيَّةَ التَّرْوِيَةِ أَنْ نُهَلَّ بِالْحَجِّ؛ فَإِذَا فَرَعْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ جِئْنَا فَطَفْنَا بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَ قَدِّمْنَا حَجَّتَنَا وَ عَلَيْنَا الْهَدْيَ كَمَا قَالَ اللَّهُ: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ»، إِلَى أَهْلِ مَكَّةِ، وَ الشَّاهُ تُجْرِي. فَجَمَعُوا نُسُكَيْنِي فِي عَامِ بَيْنِ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، وَ أَبَاحَهُ لِلنَّاسِ غَيْرِ أَهْلِ مَكَّةَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

۱- آیه ۳۷، از سوره ۵۰: ق: «بدرستیکه در این امر یادآوری و تذکر است برای کسی که دارای ادراک و تعقل باشد، و یا گوش فرادهد، و حاضر و ناظر باشد».

وَأَشْهُرُ الْحَجِّ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ: شَوَّالٌ وَذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ؛ فَمَنْ تَمَتَّعَ فِي هَذِهِ الْأَشْهُرِ فَعَلَيْهِ دَمٌ أَوْ صَوْمٌ. وَالرَّقْتُ: الْجَمَاعُ، وَالْفُسُوقُ: الْمَعَاصِي، وَالْجِدَالُ: الْمِرَاءُ.^۱

«بخاری و بیهقی از ابن عباس تخریج کرده اند که: چون از او درباره تمتع سؤال شد؛ در جواب گفت: تمام مهاجرین و انصار و زن های رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم در حَجَّة الوداع إحرام بسته و لَبَّیک گفتند؛ و ما هم إحرام بستیم و لَبَّیک گفتیم؛ و چون وارد مکه شدیم، رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم به ما گفت: همه شما إحرامتان برای حج را، إحرام برای عمره قرار دهید مگر آن کسی که با خود هَدی و قربانی به همراه آورده باشد.

ما دور خانه خدا طواف نمودیم؛ و سعی بین صفا و مروه کردیم؛ و سپس نزد زن های خود رفتیم و لباس های خود را در تن نمودیم. و رسول الله فرمود: کسی که با خود هَدی آورده است از إحرام بیرون نشود تا وقتی که هَدی به جای خودش برسد. و سپس رسول خدا در شامگاه روز تَرَوِیَه ما را امر نمود که إحرام برای حج ببندیم؛ و لَبَّیک بگوییم.

و چون از مناسک حج فارغ شدیم، به مکه آمدیم، و طواف بیت الله را کردیم؛ و سعی صفا و مروه را نمودیم؛ و حج ما تمام شد؛ و برعهده ما هَدی بود همچنانکه خداوند فرمود: «هرکس باید به قدر وسع خود هَدی بیاورد؛ و کسی که متمکن از هَدی نباشد، به جای هَدی باید در ایام حج، سه روز روزه بگیرد؛ و هفت روز در وقتی که شما حاجیان به شهرهای خود مراجعت نموده اید»؛ و در هَدی هم یک گوسفند کافی است.

و بنابراین در حَجَّة الوداع بین دو عبادت و نُسُک را که حج و عمره باشد، در سال واحد، جمع کردند؛ چون این قسم از حج را خداوند در کتاب خود بیان فرموده، و در سنت رسول خدا آمده است؛ و برای همه مردم غیر اهل مکه مباح گردانیده است.

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۵.

خداوند می فرماید: «این وظیفه کسی است که أهل او از حضور یافتگان در مسجد الحرام نباشند».

و ماه‌های حج را که خداوند ذکر کرده است عبارت است از: ماه شَوَّال و ماه ذُو الْقَعْدَةِ و ماه ذُو الْحِجَّة. پس کسی که در این ماهها تمتع کند، بر عهده اوست که خونی (از گوسفند و یا گاو و یا شتر) بریزد، یا روزه بگیرد؛ و رَفَث که منع شده است عبارت است از: جماع، و فسوق عبارت است از گناهان، و جدال عبارت است از مرآء و مجادله و گفتگو کردن».

و نیز در «تفسیر الدر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ عَنِ ابْنِ عُمرَ، قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ فَأَهَلَ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَلَ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ؛ فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهَيْدِ.

فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لَا يُحِلُّ لَشَيْءٍ حُرِّمَ مِنْهُ حَتَّى يَفْضِيَ حَجَّهُ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْدَى فَلْيُطْفِئِ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ لْيَقْضِرْ وَ لْيُحَلِّلْ ثُمَّ لْيُهَلِّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيُضْمِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ.^۱

«بخاری و مسلم از ابن عمر تخریج کرده اند، که می گوید: رسول خدا در حَجَّة الْوَدَاع به سبب بجا آوردن عمره و تمامیت آن، تا زمان فرا رسیدن حج، تمتع نمود؛ و هدی را با خود سوق داده بود، از ذوالحلیفه؛ و رسول خدا ابتدا اِهْلَالَ به عمره کرد؛ و سپس اِهْلَالَ به حج نمود. و مردم با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از بجا آوردن عمره تا فرا رسیدن حج، تمتع نمودند؛ بعضی از مردم با خود هدی آورده بودند همان را با خود به مِنی بردند؛ و بعضی با خود هدی نیاورده بودند، چون پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وارد مکه شدند به مردم گفتند: هر کدام از شما که هدی آورده است، نباید از چیزی از آن چیزهایی که اِحْرَام بسته است، و بر او حرام شده است، بیرون آید تا وقتی که

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

حجّ خود را به انجام رساند؛ و هر کدام از شما که هدّی نیاورده است باید دور خانه خدا طواف کند؛ و سعی به صفا و مروه نماید؛ و تقصیر کند؛ و از احرام بیرون آید؛ و سپس برای بجا آوردن حجّ، احرام بندد و تلبیه گوید. و کسی که متمکن از هدّی نیست باید در موسم حجّ سه روز روزه بگیرد و هفت روز بعد از آنکه به منزل و اهل خود برمی‌گردد».

این روایت به ملاحظه صدرش که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا ﷺ خودشان حجّ تمتع بجای آوردند، خالی از اضطراب نیست؛ ولیکن به ملاحظه ذیلش که افرادی که با خود هدّی نیاورده‌اند باید محلّ شوند و سپس تلبیه برای حجّ بگویند، صراحت در تبدیل وظیفه حجّ افراد به تمتع دارد.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَنْشُورُ» آورده است که: أَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَ صَحَّحَهُ مِنْ طَرِيقِ مُجَاهِدٍ وَ عَطَاءٍ عَنْ جَابِرٍ: قَالَ: كَثُرَتِ الْقَالَةُ مِنَ النَّاسِ، فَخَرَجْنَا حُجَّاجًا حَتَّى إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أَنْ نُحِلَّ إِلَّا لَيَالٍ قَلِيلٌ أَمَرْنَا بِالْإِحْلَالِ. قُلْنَا: أَيُرُوحُ أَحَدُنَا إِلَى عَرَفَةَ وَ فَرَجِهِ يَفْطُرُ مَيْتًا؟ فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ؛ فَقَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّا وَاللَّهِ أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَنْفَاكُمْ لَهُ. وَ كَوَاثِفُ قَبْلَتِ مَنْ أَمَرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سَقُتُ هَدْيًا وَ لَحَلْتُ كَمَا أَحَلُّوا. فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيُضْمِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ؛ وَ مَنْ وَجَدَ هَدْيًا فَلْيَنْحِرْ. فَكُنَّا نَنْحِرُ الْجُرُورَ عَنْ سَبْعَةٍ.

قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَسَمَ يَوْمَئِذٍ فِي أَصْحَابِهِ عَمَّا؛ فَأَصَابَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ تَيْسٌ؛ فَدَبَّحَهُ عَنْ نَفْسِهِ.^۱

«حاکم تخریج کرده و تصحیح نموده از طریق سلسله روایت مُجاهد و عطاء از جابر؛ که او می‌گوید:

قیل و قال کنندگان در میان مردم بواسطه امر رسول خدا به حجّ تمتع زیاد شد؛ چون ما برای بجا آوردن حجّ از مدینه بیرون شدید، تا وقتی که دیگر بین ما و بین

۱ — «تفسیر الدُّرُّ الْمَنْشُورُ» ج ۱، ص ۲۱۷. و نظیر این روایت را ابن سعد در «طبقات» ج ۲ ص ۱۸۷ از جابر آورده است.

زمانی که باید در منی مُجَلَّ شویم و از إحرام بیرون آییم، جز چند شب کمی بیشتر نبود؛ در این زمان رسول خدا ما را امر فرمود که از إحرام بیرون آییم.

ما گفتیم: چگونه افراد ما به سوی عرفه رهسپار شوند، درحالی که از آلت آنان قطرات منی جاری است؟

این گفتار به رسول خدا رسید؛ و برای ایراد خطبه قیام فرمود؛ و گفت: سوگند به خدا که ای مردم آیا شما خدا و رسول خدا را تعلیم می دهید؟! سوگند به خدا من از همه شما به خدا داناترم؛ و تقوای من در برابر او امر او بیشتر است! و اگر من می دانستم جریانی را که پیش آمده است، از آنچه را که گذشته است؛ با خود هدی نمی آوردم؛ و من هم همچنان که مردم مُجَلَّ شدند مُجَلَّ می شدم؛ و از إحرام بیرون می آمدم.

پس هر کدام از شما که هدی ندارد، باید سه روز روزه بدارد در ایام حج و هفت روز در هنگامی که به سوی اهل خود مراجعت می کند؛ و هر کدام که هدی بیابد باید نحر کند.

جابر گوید که: ما در آن وقت شتری را که موسم کشتش رسیده بود، از طرف هفت نفر قربانی می کردیم.

عطاء که راوی این روایت است می گوید: ابن عباس می گفت: رسول خدا ﷺ در آن روز در میان أصحاب خود تعداد گوسفندانی را تقسیم کرد تا برای خود ذبح کنند؛ به سهمیه سعد بن ابی وقاص یک بز نری اصابت کرد که برای خود ذبح کرد.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَثُور» آورده است که: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حَصِينٍ قَالَ: نَزَلَتْ آيَةُ الْمُنْعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ وَ فَعَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ ثُمَّ لَمْ تَنْزِلْ آيَةُ تَسْخُحُ آيَةَ مُنْعَةِ الْحَجِّ؛ وَ لَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ، قَالَ رَجُلٌ بَرَأِيَهُ مَا شَاءَ ١.

«ابن ابی شیبّه و بخاری و مسلم از عمران بن حصین تخریج کرده اند، که او

گفت: آیه تمتع در کتاب خدا نازل شد؛ و ما با رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم تمتع نمودیم؛ و هیچ آیه دیگری نازل نشد که حکم تمتع را نسخ کند؛ و رسول خدا نیز تا وقتی که از دنیا رحلت نمود، از آن نهی نکرد. آنگاه مردی به رأی خود آنچه را که می‌خواست درباره آن گفت».

استاد اکرم علامه طباطبائی — رضوان الله علیه — پس از نقل این روایات در «تفسیر المیزان» در ذیل بیان روایت اخیر گفته‌اند:

این روایت نیز به الفاظ دیگری قریب المعنی به آنچه در «الذُّرُّ الْمَشْهُورُ» نقل شده است، روایت شده است.

و در «صحیح مسلم» و «مسند أحمد» و «سُنَن نَسَائِي» از مطرف آورده است، که می‌گوید: عمران بن حصین در مرض مرگ خود، به دنبال من فرستاد و مرا طلب کرد؛ و گفت: من تو را به احادیثی حدیث می‌کنم که امید دارم بعد از من برای تو سود داشته باشد؛ پس اگر من از این مرض بهبودی یافتم آنها را کتمان کن و نقل مکن از من! و اگر مُردم، آنها را برای مردم حکایت کن! چون که در این صورت خداوند مرا از آفات افشاء آنها حفظ فرموده است.

و بدان که رسول خدا ﷺ بین حج و عمره را جمع کرد؛ و پس از آن نه در کتاب خدا و نه از رسول خدا نهی از آن نرسید؛ و مردی به رأی خود آنچه را که می‌خواست درباره آن گفت.^۱

و در «صحیح ترمذی» و «زاد المعاد» ابن قیّم آمده است که: سُئِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَنْ مُتَعَةِ الْحَجِّ. قَالَ: هِيَ حَلَالٌ. فَقَالَ السَّائِلُ: إِنَّ أَبَاكَ قَدْ نَهَى عَنْهَا! فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَبِي نَهَى وَصَنَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ أَمْ أَمْرُ أَبِي مُتَّبِعٌ أَمْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: بَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ: لَقَدْ صَنَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. ۲.

«از عبدالله بن عمر درباره تمتع حج پرسیدند. او در جواب گفت: حلال

است.

۱ و ۲ — «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۸۹.

سائل گفت: پدر تو از آن نهی کرده است! عبدالله گفت: بگو ببینم اگر پدر من نهی کند، ولیکن رسول خدا بجای آورده باشد، آیا امر پدر من باید پیروی شود، و یا امر رسول خدا؟!

آن مرد گفت: بلکه امر رسول خدا باید پیروی شود. عبدالله گفت: حج تمتع را پیامبر انجام داده است».

و در «صحيح ترمذی» و «سنن نسائی» و «سنن بیهقی» و «موطأ مالک» و کتاب «أم شافعی» از محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفتگوی سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس را در سالی که معاویه بن ابی سفیان حج کرده بود شنیده بود، که آنان در باره حج تمتع با یکدیگر مذاکره داشتند.

ضحاک می گوید: تمتع را بعد از عمره تا حج کسی انجام نمی دهد مگر آنکه نسبت به امر خدا جاهل باشد.

سعد می گوید: بد مطلبی را گفتم ای پسر برادر من!

ضحاک می گوید: عمر بن خطاب از تمتع در حج، مردم را منع کرد.

سعد می گوید: رسول خدا آن را عمل کرد؛ و ما هم با رسول خدا عمل

کردیم.^۱

و در «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ

أَبِي مُوسَى، قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: أَهَلَّتْ؟ قُلْتُ: أَهَلَّتُ بِأَهْلَالِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ. قَالَ: هَلْ سَفَّتَ مِنْ هَدْيٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: طُفَّ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ. فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي فَمَشَطْنِي رَأْسِي

وَ غَسَلَتْ رَأْسِي، فَكُنْتُ أُفْتِي النَّاسَ فِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ إِمَارَةِ عُمَرَ، فَأَتَى لِقَائِي بِالْمُوسِمِ إِذْ جَاءَنِي رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَأَنِ النَّسْكِ؟ قُلْتُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كُنَّا أَفْتِيَاهُ بِشَيْءٍ فَلْيَتَيْدْ! فَهَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

قَادِمٌ عَلَيْكُمْ؛ فَبِهِ فَاتَّمُوا!

فَلَمَّا قَدِمَ، قُلْتُ: مَاذَا الَّذِي أَحَدَتْ فِي سَأَنِ النَّسْكِ؟ قَالَ: إِنَّ نَأْخُذُ

بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: «وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»، وَإِنْ تَأْخُذْ بِسُنَّةِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ، لَمْ يُحِلَّ حَتَّى نَحْرَ الْهَدْيِ.^۱

«بخاری و مسلم و نسائی از ابوموسی اشعری تخریج کرده‌اند که او می‌گوید: در بطحای مکه بر رسول خدا وارد شدم؛ حضرت فرمود: احرام بسته‌ای؟! گفتم: احرام بسته‌ام به احرام رسول خدا.

فرمود: با خود هدی آورده‌ای؟! گفتم: نه! حضرت فرمود: به دور خانه خدا طواف کن؛ و به صفا و مروه سعی کن؛ و پس از آن مُحِلَّ شو و از احرام بیرون بیا!

من طواف خانه خدا، و صفا و مروه را نمودم؛ و سپس به نزد زنی از اقوام خود آمدم؛ او سر مرا شانه کرد؛ و سر مرا شست؛ و من به همین نحو در زمان حکومت ابوبکر و عمر فتوی می‌دادم، تا در زمان عمر که در موسم حج شرکت کرده بودم و متولی و امیر حج بودم مردی آمد و گفت: آیا خبر داری که امیرالمؤمنین — عمر — درباره کیفیت حج چه چیز تازه‌ای قرار داده است؟!

من به مردم گفتم: أَيُّهَا النَّاسُ، هَرَكْسِيْ كِهْ دَرْ أَمْرِ عِبَادَتِ حَجِّ، مِنْ بَرَايِ اَوْ فَتْوَى دَادِهْ، تَأَمَّلْ وَدَرْ نَگْ كَنْدْ؛ زِيْرَا كِهْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَيْنَكْ مِي رَسَدْ، وَشْمَا بَايَدْ اَزْ اَوْ بِيْرُوِيْ نَمَايِدْ!

چون عمر از راه رسید، من به او گفتم: درباره امر حج چه چیز تازه‌ای قرار داده‌ای؟!

گفت: اگر به کتاب خدا عمل کنیم، خدا می‌گوید: حج و عمره را برای خدا تمام کنید! و اگر به سنت پیامبرمان عمل کنیم، او از احرام بیرون نیامد مگر آنکه در مَنِي شتر نحر کرد!»!

و محصل مطلب و مستفاد از این روایات و روایات مشابه آنها که برخی از آنها نیز خواهد آمد؛ و مستفاد از نص صریح آیه قرآن؛ و وجوب و لزوم کیفیت تمتع است در حج‌های واجب و لازم، برای افراد دوردست؛ که در ابتداء به احرام عمره

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰؛ و «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

مُحْرَم شوند؛ و سپس در مکه پس از طواف و سعی و تقصیر مُجَلَّ گُردند؛ و پس از آن ثانیاً برای حج از مکه مُحْرَم گُردند؛ و حجّ خود را تمام کنند؛ و در این صورت با یک سفر به بیت الله الحرام در آیام حجّ، یک عمره تمام و یک حجّ تمام، با دو نیت و دو إحرام مستقلّ انجام داده‌اند. و عمره در حجّ داخل شده؛ و گویا مثل آن است که در بین عمل حجّ، إحلال و تمتعی صورت گرفته است فلّهذا آن را حجّ تمتع نام نهاده‌اند.

عُمر در زمان حکومت خود این حکم را برداشت؛ و دستور داد که در اَشْهُر حجّ، عُمره بجای نیاورند؛ و از میقات فقط برای حجّ إحرام بندند؛ و تمتعی بعمل نیاید؛ و عُمره را در سایر ماههای سال مستقلّاً از میقات مُحْرَم شده و انجام دهند؛ و در حقیقت حجّ منحصر می شود به همان دو قسم حجّ افراد و حجّ قران. و در این صورت کیفیت حجّ بازگشت می کند به همان کیفیت سابق که در میان اعراب از زمان جاهلیت به سنت حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ باقی مانده بود. و بطور کلی حجّ تمتع، و نسخ آن حجّ سابق را نسبت به افراد دوردست، و دستورات جدید رسول الله در حجة الوداع، و نزول جبرائیل در بالای مروه، و انزال آیه قرآن ذَلِك لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، و خطبه مکرّر رسول خدا در مکه، و اعتراض شدید آن حضرت به اعتراض بعضی که معترض شده بودند؛ همه و همه از بین می رود.

ما اینک باید بحث کنیم و ببینیم این عمل بر چه اساسی صورت گرفته است؛ و أدلّه کسانی که فعلاً بر اساس همان سنت عمر، در انجام دادن حجّ، تمتع نمی کنند چیست؟

آنان از چند ناحیه بر مدّعی خود استدلال کرده‌اند:

أول - از ناحیه آیه کریمه: **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ.** (صدر آیه ۱۹۷ از سوره ۲:

بقره).

به ادّعاء آنکه تمامیت حجّ به إحرام بستن از میقات است؛ و کسانی که از میقات مُحْرَم شوند؛ و پس از آن عمره بجای آورده، و در مکه مُحَلَّ گُردند؛ و سپس از مکه برای حجّ إحرام ببندند؛ در تمامیت حجّ ایشان نقصان و خِلّلی روی داده است؛ زیرا در اینصورت عمره و حجّ در یکدیگر داخل شده‌اند؛ و مُحَلَّ شدن در بین آن دو،

در حکم مُجَلَّ شَدَن در بین حجّ است؛ و این مستلزم عدم تمامیت آن است. و پاسخ این ادّعاء روشن است، زیرا تمامیت هریک از عمره و حجّ، انجام دادن آن است با تمام شرائط و اجزاء و پرهیز از موانع آن؛ و کسی که از میقات به قصد عمره احرام می بندد؛ و در مکه طواف و نماز و سعی و تقصیر بجای می آورد، یک عمره تمام انجام داده است؛ و کسی که از مکه احرام می بندد؛ و به قصد حجّ به سوی عرفات و مشعر می رود، و مناسک منی و مناسک بیت الله را انجام می دهد، یک حجّ تمام انجام داده است، و تمام اجزاء و شرائط آن را بجا آورده؛ و از موانع آن اجتناب ورزیده است.

و دانستیم که تعیین شرائط و اجزاء و موانع هریک از عمره و حجّ، با شارع است؛ و چون او برای ما مقرر دارد که در حجّ قِران و حجّ افراد، باید از میقات به قصد حجّ احرام بست، و در حجّ تمتّع باید از مکه احرام بست، در اینصورت تمامیت آن به بجا آوردن آن بر همین نهج و بر همین شکل است؛ و خلاف آن مستلزم نقصان و عدم تمامیت است؛ و محصل مطلب این است که پیکره حجّ و کیفیت اجزاء و شرائط آن باید از شارع اخذ شود؛ و در اینصورت تمام است؛ و خلاف آن ناتمام.

و کسی نمی تواند از نزد خود جزوی و یا شرطی را اضافه کند؛ و یا بردارد؛ و سپس تمامیت و نقصان را بر اساس جعل خود تعیین کند؛ فعلیهذا آیه: وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ بَیْش از این نمی رساند که باید حجّ و عمره را برای خداوند تمام نمود. و امّا تمامیت آن به عدم مُجَلَّ شَدَن بین عمره و حجّ؛ و به یکسره باقی بودن با حال احرام تا رفتن به عرفات است، با هزار ضمّ و ضمیمه نمی توان از آیه استنتاج نمود.

و ما برای توضیح بیشتر این حقیقت تمام آیه را ذکر می کنیم و سپس مدلل می داریم که آیه وَ اتَّمُوا نه تنها دلالت بر مدّعی آنان ندارد بلکه دلالت بر عکس آن دارد:

وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ

كَامِلُهُ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (آیه ۱۹۷؛ از سوره ۲: بقره)

«و حج و عمره را برای خدا تمام کنید؛ پس اگر محصور شدید (و بواسطه مرض و یا دشمن متمکن نشدید که تمام کنید) آن مقداری که از هدی و قربانی که می‌توانید بفرستید! و سرهای خود را نتراشید مگر زمانی که هدی و قربانی به محل خود برسد (در عمره به مکه برسد و در حج به منی برسد) و هر کدام از شما که در حال إحرام مریض شد؛ و یا در سر او آزاری پدید آمد (مانند شپش و غیره) که ناچار شد سر خود را بتراشد، جایز است سر خود را بتراشد و به جای آن کفاره، روزه و یا إطعام فقرا و یا قربانی بجای آورد؛ و اگر شما در حال ایمنی بودید، پس کسی که در عمره خود تا زمان فرا رسیدن حج، تمتع کند؛ بر او واجب است که بقدر میسور هدی در منی قربانی کند؛ و اگر کسی متمکن از هدی و قربانی آن نشد؛ واجب است که سه روز در حج، و هفت روز پس از آنکه از حج مراجعت می‌کنید، روزه بگیرد؛ این دو دفعه روزه مجموعاً ده روزه کامل می‌شود؛ این وظیفه حج تمتع، و وجوب هدی و وظیفه کسانی است که اهل بیت و اقوام آنها از نزدیکان و حاضران مسجد الحرام نباشند؛ و تقوای خدا را پیش گیرید و بدانید که خداوند شدید العقاب است».

در صدر این آیه وارد است که حج و عمره را برای خدا تمام کنید!

تمامیت هر چیزی به چیزی است که چون به سایر اجزاء آن ضمیمه شود آن چیز تحقق خود را پیدا می‌کند، و آثار مطلوب بر آن مترتب می‌گردد، پس بنابراین تمام کردن عبارت است از ضمیمه نمودن جزئی از اجزاء بعد از شروع کردن در چیزی که بواسطه ضمیمه نمودن آن جزء؛ آثار مطلوبه از آن چیز به دست آید.

و کمال چیزی عبارت است از حال و یا وصف و یا امری که چون آن چیز آن را پیدا کند، آثار مطلوبه از آن چیز بعد از تمامیت آن به دست می‌آید؛ آن آثاری که بدون کمال به دست نمی‌آید.

مثلاً انضمام بعضی از اجزاء انسان به بعضی دیگر تمامیت اوست، ولیکن عالمیت و شجاعت کمال اوست. ضم بعضی از اجزاء ماشین برق، یا ماشین چاپ و غیره به بعضی از اجزاء دیگر تا بواسطه این ضمیمه ماشین قابلیت برق دادن و چاپ

کردن را پیدا کند؛ و از نقصان بدر آید؛ تمامیت آن است، ولیکن ترتب اثر مطلوب بر آن، از برق دادن و چاپ کردن بعد از فرض تمامیت، کمال آن است.

وَ اتَّمُوا الْحَجَّ یعنی تمام اجزاء مشروطه در حج را بجای آورید! و از بجا آوردن جزئی از آن فروگذاری ننمائید! و شاهد بر این گفتار آنستکه فوراً می فرماید: فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ اگر بواسطه مرضی، و یا جلوگیری دشمنی، نتوانستید آن را به پایان برسانید؛ باید قربانی و هدی را بفرستید! و چون در محل خود قربانی شد؛ آنگاه از احرام بیرون آئید!

و معلوم است که حصر و إحصار، موجب نقصان و عدم تمامیت اجزاء حج است؛ پس این آیه می رساند که در هر صورت، و در هر گونه حج، از حج های قرآن و افراد و تمتع باید آن را تمام کنید؛ و از نقصان آن به ترک جزئی و یا شرطی از آن بپرهیزید!

بعداً در همین آیه دستور حج تمتع را می دهد؛ و می فرماید: کسانی که تمتع می گردند باید در منی^۱ قربانی کنند؛ و تمامیت حج آنان به هدی و قربانی است؛ و این حج تمتع واجب است برای کسانی که خانه و أهلشان از مسجد الحرام دور است. پس صدر آیه وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ به طور اجمال دستور به تمام کردن حج می دهد، هر حجی که باشد؛ و ذیل آن حج را به دو قسمت می کند: حج تمتع برای غیر حاضرین مسجد الحرام؛ و حج غیر تمتع برای حاضرین مسجد الحرام. و وجوب تمتع از این آیه مبارکه از جمله: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ استفاده می شود نه از جمله: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ؛ زیرا جمله فَمَنْ تَمَتَّعَ فقط بدو گونه قسمت می کند و جمله ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ است. و این معنی در کمال وضوح است.

و پس از آنکه دانستیم که کیفیت اجزاء و شرائط حج و یا هر عبادت دیگری باید از ناحیه شارع معین گردد؛ و رسول خدا به انزال جبرائیل و آوردن آیه: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛ و نیز در بیان خود در بالای کوه مروه؛ و نیز در خطبه خود تأکیداً در مکه مکرمه بیان فرمودند، که برای دوردستان کیفیت حج بدینگونه است تا روز قیامت؛ پس بنابراین تمامیت حج برای دوردستان به نحو تمتع

است نه افراد و قرآن. فعلیها آیه وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ ما را دعوت به تمامیت حج طبق دستور رسول خدا و آیه قرآن می کند، که برای دوردستان به کیفیت تمتع است؛ و غیر تمتع از آنها مجزی نیست.

و اما دلالت آیه: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ بر وجوب فاصله انداختن بین عمره و حج؛ و اثبات تمامیت حج به إحرام بستن از میقات از این آیه کریمه قَدْ وُنْ إِبْتِائِهِ خَرْطُ الْقَتَادِ، همچنانکه استاد اکرم علامه طباطبائی رضوان الله علیه بدان تصریح فرموده اند.^۱ و از این بیان به خوبی روشن می شود که استدلال عمره به آیه: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ بر عدم جواز تمتع همچنانکه در روایت وارده از ابوموسی اشعری، اخیراً گذشت، صحیح نیست همچنانکه استدلال او به این آیه در روایت دیگر نیز غیر صحیح است: آن روایتی را که:

در «تفسیر الدر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِالْمُتَمَّعَةِ، وَ كَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنْهَا، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ فَقَالَ: عَلَى يَدِي ذَارَ الْحَدِيثُ؛ تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ؛ فَلَمَّا قَامَ عُمْرُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ يُحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ مَا شَاءَ مِمَّا شَاءَ، وَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ مَسَازِلَهُ؛ فَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ كَمَا أَمَرَكَمُ اللَّهُ وَ أَفْصَلُوا حَجَّكُمْ مِنْ عُمْرَتِكُمْ فَإِنَّهُ أَتَمُّ لِحَجَّكُمْ وَ أَتَمُّ لِعُمْرَتِكُمْ.^۲

(مسلم از ابو نضرة تخريج کرده است که او گفت: ابن عباس امر به حج تمتع می کرد؛ و ابن زبیر نهی از آن می نمود؛ این داستان به گوش جابر بن عبدالله انصاری رسید، او گفت: جریان این قضیه به دست ما بوده است؛ و از ما باید پرسش نمود.)

ما با رسول خدا ﷺ حج تمتع بجای آوردیم؛ چون عمر به حکومت رسید، گفت: رویه خدا چنین بود که برای رسول خود، آنچه را که می خواست از آنچه را که اراده می نمود، حلال می کرد؛ و قرآن هم در خصوص محل نزول آن، نازل شده

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۲.

۲- «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۷، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰.

است. پس شما حج و عمره را تمام کنید همچنانکه خداوند به شما امر نموده است و حج خود را از عمره خود جدا کنید! زیرا که جدا کردن آن دو از یکدیگر موجب اتمیت حج و اتمیت عمره شما خواهد شد!»!

جواب عمر از این کلام روشن است: زیرا که به نص قرآن کریم، حج تمتع اختصاص به رسول الله نداشته است؛ و به نص خطبه رسول الله، تا روز قیامت، حج و عمره در هم مانند اشتباک انگشتان داخل شده‌اند؛ و همه علماء چه از شیعه و چه از عاقله، اتفاق دارند بر آنکه شأن نزول، مخصّص نیست؛ یعنی نزول آیه‌ای در موردی از موارد، حکم را منحصر به آن مورد نمی‌کند؛ و بنابراین گفتار او که *إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ مَنَازِلَهُ* و سپس گفتار او که: بنابراین حج را تمام کنید؛ به اینکه آن را از عمره مجزئ و جدا انجام دهید، از اُغربِ غرائب است؛ و استنتاجی فکری در مقابل نص است. و از اینجا استفاده می‌شود که:

ناحیه دوم از دلیل مخالفین که عدم تمتع موجب تمامیت حج و تأسی به سنت رسول خداست؛ زیرا که آن حضرت هدی خود را قربانی نکرد و از احرام بیرون نرفت و تمتع ننمود تا در منی انجام داد؛ بر بنیان خطبه عمر در حدیث ابوموسی اشعری که گفت: *إِنْ نَأْخُذُ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: «وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»؛ وَإِنْ نَأْخُذُ بِسُنَّةِ نَبِيِّنَا ﷺ لَمْ يُحِلَّ حَتَّى نَحْرَ الْهَدْيِ؛* نیز بی اساس و بنیان است. زیرا اتباع و پیروی از سنت رسول خدا، در جایی صحیح است که خود آن حضرت تصریح به خلاف آن برای اُمت نکرده باشد؛ مانند روزه‌های مستحبی و قیام شب به عبادت؛ و اما آن جایی که تصریح به خلاف کرده باشد؛ مانند عدم جواز زیاده از چهار زن عقدی گرفتن، بدون شگ پیروی از آن حضرت و مثلاً نه زن را به حبالة نکاح درآوردن، مخالفت امر و سنت آن حضرت محسوب می‌شود؛ و در حجة الوداع تصریح فرمود به آنکه عدم احلال من به جهت سوق هدی است؛ و گرنه من هم همانند شما مُجَلّ می‌شدم؛ و در این صورت باقی بودن به احرام تا منی برای کسانی که سوق هدی نکرده‌اند خلاف سنت است؛ نه موافق سنت. و چون این حکم تمتع تا روز قیامت وارد شد، برای دوردستان انجام دادن حج قرآن و افراد، در خصوص حج‌های واجب خلاف سنت است.

و عجیب است ادعای پیروی از سنت، با آنکه رسول الله، در خطبه خود در مکه اعتراضاً به این ادعای باطل فرمود: **أَبَا لَلَّهِ تُعَلِّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ؟! «آیا شما بر حکم خدا سبقت می گیرید، و می خواهید خدا را و رسول خدا را بیاموزید»؟! و إِحْرَامِ حَجِّ** به مجرد عَدَمِ حَلْقِ سر تا زمانیکه هَدَى به مَحَلِّ خودش که مَنِیٰ باشد برسد نیست؛ و آیه دلالت دارد بر آنکه سوق دهنده هَدَى برای حَجِّ که نباید سر خود را بتراشد، اگر از حُضْرِ مسجد الحرام نباشد، لامحاله حَجِّ او حَجِّ تَمَتُّعِ خواهد بود. و محصل کلام آنکه رسول خدا حَجِّ تَمَتُّعِ نکردند؛ ولیکن جمیع اصحاب خود را و جمیع همراهان خود را و جمیع امت خود را تا روز قیامت امر به تَمَتُّعِ کردند؛ پس چگونه می توان چنین عملی را سنت رسول الله نگرفت؟ آیا امری که اختصاص به رسول الله دارد، و امت خود را به غیر آن امر کرده است، می توان آن را سنت رسول الله دانست و مردم را بدان امر کرد؟ **حَاشَا وَ كَلَّا.**

و از اینجا نیز می توان به دست آورد که آنچه گفته اند که: حَجِّ تَمَتُّعِ اختصاص به اصحاب رسول خدا داشته است، نیز بی اساس است. در «الدُّرُّ الْمَنْشُورُ» آورده است که: **أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَمُسْلِمٌ عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: كَانَتْ الْمُتَمَتِّعَةُ فِي الْحَجِّ لِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ خَاصَّةً.**^۱

«ابن ابی شیبه و مسلم از ابوذریج تخریج کرده اند که گفته است: تَمَتُّعِ در حَجِّ، اختصاص به اصحاب محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داشته است».

و نیز در «الدُّرُّ الْمَنْشُورُ» آورده است که: **أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: لَا تَضِلُّحُ الْمُتَمَتِّعَاتِ إِلَّا لَنَا خَاصَّةً.** — یعنی **مُتَمَتِّعَةُ النَّسَاءِ وَ مُتَمَتِّعَةُ الْحَجِّ.**^۲

«مسلم از ابوذریج تخریج کرده است که گفت: دو متعه صلاحیت ندارد مگر برای خصوص ما — یعنی تَمَتُّعِ از زنان، و تَمَتُّعِ در حال حَجِّ —

و نیز روایتی است که در «الدُّرُّ الْمَنْشُورُ» ج ۱ ص ۲۱۶ آورده است که: **أَخْرَجَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهُوَيْهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُتَمَتِّعَةِ فِي الْحَجِّ، فَقَالَ: كَانَتْ لَنَا، لَيْسَتْ لَكُمْ.**

۱ و ۲ — «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

این دو روایت مضمونش مخالف با کتاب خداست که ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ زیرا اطلاق این آیه و عدم تقیید آن به زمان خاصی؛ و یا به افراد مخصوصی، مخالفت دارد با متن آن دو. و چون آن دو مخالف کتاب هستند مطرود می باشند؛ و نیز مخالف با گفتار رسول خداست زیرا شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ و فرمود: مانند این انگشتان حج و عمره در هم وارد شدند؛ و تا روز قیامت با هم خواهند بود. و علاوه بر این از انکار بعضی از اصحاب رسول خدا، و از ترک کردن آنها حج تمتع را، همانند عمر و عثمان و ابن زبیر و ابوموسی اشعری و معاویه (و چنانکه در بعضی از روایات وارد است ابوبکر) استفاده می شود که مختص به اصحاب رسول خدا نبوده است.

ابن کثیر دمشقی در «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۶۶ گوید: این کلام را احمد بن حنبل رد کرده است، او گفته است: «جائی که یازده نفر از اصحاب روایت تمتع را کرده باشند کجای این گفتار رزشی دارد؟ و ابن عباس هم فتویٰ به وجوب تمتع برای همه داده است؛ و در «سیره حلبیه» بعد از بیان گفتار حضرت رسول بر تغییر حج به صورت تمتع و سؤال سراقه بن مالک و خطبه آن حضرت بعد از استماع گفتار مخالفین، اعتراف می کند که: اینها همه صراحت دارند بر آنکه مراد از تمتع، محلّ شدن بین عمره و حج است؛ و این حکم تا روز قیامت باقی است؛ لیکن پس از آن می گوید: امامان فقه ما از این مسئله جواب داده اند که عمره تمتع در آن سال از اختصاصات صحابه بوده است؛ برای آنکه مخالفت شود با سنت جاهلیت که بجا آوردن عمره را در ماههای حج حرام می دانستند؛ و أفجر فجور می پنداشتند. و ابوحنیفه و مالک و شافعی و جماهیر علماء از سلف و خلف، بر این منهاج مشی کرده اند؛ ولیکن امام احمد بن حنبل و طائفه ای از اهل ظاهر با آنها مخالفت نموده و گفته اند: حج تمتع، اختصاص به اصحاب در آن سال نداشته است؛ بلکه برای تمام افراد است تا روز قیامت؛ پس برای هر کس که به احرام حج محرم شود و با خود هدی نیاورده باشد جایز است إحرام خود را به عمره تبدیل کند و پس از اعمال عمره محلّ شود.^۱

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸.

سوم - از ناحیه عدم مناسبت تمتع با هیئت ملائم و مناسب وضع حجاج؛ بدین تقریر که: هیئت شخص مُحْرَم به إِحرام حَج، هیئت شخص مسافر به راه خدا، رنج سفر دیده، و مشقت طریق خریده، شُعثاً غُبْرًا، گردآلود، و با موهای ژولیده، حمام نرفته، و عطر و مشک استعمال نکرده، و در راه خدا از اهل و عیال، از زن و کنیز و هرگونه تمتعات و لذات مادی و طبعی محروم می باشد. و اگر بنا شود در مکه از إِحرام بیرون آیند؛ و گیسوان شانه زده و عطر استعمال کنند؛ و در نزد زنان و کنیزان خود روند؛ و از هرگونه لباس های رنگین و دوخته در بر کنند؛ و مانند شهر و دیار خود گردند؛ دیگر برای حَج احترامی باقی نخواهد ماند؛ و آن اُبْهَتْ و جلال و عظمت حَج فروریخته خواهد شد.

در «مُسْنَد» احمد حنبل از ابوموسی اشعری آورده است که: إِنَّ عُمَرَ قَالَ: هِيَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يَعْنِي الْمَتَعَةَ - وَ لَكِنِّي أَخْشَى أَنْ يُعْرِسُوا بِيَهِنَّ تَحْتَ الْأَرَكَ ثُمَّ يَرَوْحُوا بِيَهِنَّ حُجَّاجًا.^۱

عمر می گوید: «تمتع سنت رسول خداست؛ ولیکن من بیم از آن دارم که مردان زنان خود را در زیر درخت های اراک در مکه فرود آورند؛ و سپس آنها را از آنجا برای حَج کوچ دهند».

و در «جَمْعُ الْجَوَامِعِ» سیوطی از سعید بن مسیب آورده است که: إِنَّ عُمَرَ نَزَّ الْخَطَابَ نَهَى عَنِ الْمَتَعَةِ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ وَقَالَ: فَعَلْتَهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَا أَنْهَى عَنْهَا؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَأْتِي مِنَ أَفْقٍ مِنَ الْأَفَاقِ شِعْثًا نَصَبًا مُعْتَمِرًا فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ؛ وَ إِنَّمَا شِعْثُهُ وَ نَصْبُهُ وَ تَلْبِيسُهُ فِي عُمْرَتِهِ، ثُمَّ يَقْدِمُ فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَ يُحِلُّ وَ يَلْبَسُ وَ يَتَطَيَّبُ وَ يَقْعُ عَلَى أَهْلِهِ إِنْ كَانُوا مَعَهُ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ أَهَلَ بِالْحَجِّ وَ حَرَجَ إِلَى مِي يَلْبِي بِحِجَّةٍ لَا شَعَثَ فِيهَا وَ لَا نَصَبَ وَ لَا تَلْبِيسَةَ إِلَّا يَوْمًا؛ وَ الْحَجُّ أَفْضَلُ مِنَ الْعُمْرَةِ؛ لَوْ خَلَّيْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ هَذَا لَعَا نَفُوسُهُمْ تَحْتَ الْأَرَكَ، مَعَ أَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيْسَ لَهُمْ ضَرْعٌ وَ لَا زَرْعٌ وَ إِنَّمَا رَيْعُهُمْ فِيمَنْ يَطْرَأُ عَلَيْهِمْ.^۲

«عمر بن خطاب در ماههای حَج از بجا آوردن حَج بطور تمتع منع کرده

است؛ و خود او گفته است که: من با رسول خدا در حَجَّةِ الْوَدَاعِ حج را بطور تمتع بجای آوردیم؛ ولیکن من مردم را از این عمل نهی می‌کنم و علت آن اینست که: تمتع، رنج سفر را منحصر در عُمره می‌کند؛ بدین صورت که: یکی از شماها از افقی از آفاق جهان در ماه‌های حج با رنج و تعب سفر و گردآلود برای بجا آوردن عمره حرکت می‌کند؛ آنگاه این رنج و تعب و این گردآلودی و تلبیه و إحرام خود را برای عُمره قرار می‌دهد؛ و سپس وارد مکه می‌شود و طواف خانه را بجا می‌آورد و سپس مُحَلَّ می‌گردد؛ و از إحرام بیرون می‌آید؛ و لباس در بر می‌کند و عطر می‌زند و اگر زوجه‌اش با او باشد نیز آمیزش و مواقعه می‌نماید؛ و صبر می‌کند تا در روز ترویّه برای حجّ إحرام می‌بندد و لَبَّيْكَ می‌گوید؛ و به سوی مِئَةِ می‌رود، و در اینصورت إحرام برای حجّی بسته است که در آن رنجی و تعبی نبوده است؛ و غبارآلودگی و لَبَّيْكَ گفتنی نبوده است مگر یک روز.

و حجّ افضل است از عُمره؛ و اگر ما مردم را در انجام حجّ تمتع آزاد بگذاریم، هر آینه با زنان خود در زیر درختان آراک دست در آغوش خواهند شد. علاوه بر اینها ساکنین مکه که اهل بیت خدا هستند نه دامی دارند و نه زراعتی؛ و بهار معیشت آنها منحصر است در واردین به مکه» (که در صورتیکه حجّ از عُمره جدا باشد دوبار به مکه می‌آیند؛ و اهل مکه منفعت بیشتری می‌برند؛ و اگر جدا نباشد یکبار می‌آیند و طبعاً منفعتشان کمتر است).

و نیز در بعضی از روایات آمده است که عُمر گفت: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَهُ وَ أَصْحَابُهُ، وَ لَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ يُعْرَسُوا بِهِنَّ فِي الْأَزَاكِ ثُمَّ يَرُوحُونَ فِي الْحَجِّ تَقَطُّرُ رُؤُوسُهُمْ^١. «حقاً من می‌دانم که رسول خدا و اصحاب او حجّ تمتع را انجام دادند؛ ولیکن من ناپسند دارم که مردان زنان خود را در زیر درختان آراک فرود آورند؛ و سپس در حالیکه از سرهایشان قطرات آب غسل جنابت جاری است به سوی حجّ رهسپار شوند».

١- «تفسیر المیزان» ج ٢، ص ٩٣.

٢- در کتاب «شیعه و اسلام» سبط درج ٢ ص ١٩ در پاورقی گوید: أبوالفداء در تاریخ ج ٢ ص ٣٩ نقل کند که مأمون عباسی جمله «متعتان کانتا محللتین» را به عمر نسبت می‌داد. و نیز جاحظ در «بیان و تبیین» ج ٢ ص ٢٣ این جمله را به عمر نسبت داده است.

جواب— از این ناحیه دلیل نیز روشن است؛ زیرا اجتهادی است در مقابل نص؛ خدا و رسول خدا تصریح بر جواز تمتع نموده اند؛ و تنصیص بر حج تمتع جای اشکال نیست. آن وقت چگونه می توان رأی شخصی و اجتهاد فکری خویش را بر آن مقدم شمرد؟ و خدا و رسول خدا می دانستند که همان چیزی را که عمر از آن می ترسد، و نگران آن است، انجام خواهند داد؛ و معذک امر به تمتع کرده اند؛ و بلکه امر کرده اند تا مردم تمتع کنند، و حج را بدینگونه انجام دهند. و این از فیوضات ناشی از رحمت و اسعه رسول الله است که خداوند آن زحمت و رنج و تعب اُمّت های سابقه را از اُمّت او برداشته است و دعای او را مستجاب فرموده است که:

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ (آیه ۲۸۶ از سوره ۲: بقره).

«بار پروردگارا کار مشکل و سخت را بر ما تحمیل مکن؛ همچنانکه بر کسانی که قبل از ما بوده اند تحمیل کردی! بار پروردگارا کاری را که بر آن طاقت نداریم بر ما تکلیف مفرما».

و در هنگامی که خدا و رسول خدا صریحاً اجازه می دهند، آیا کسی را جرأت مخالفت هست؟ و علاوه خدا و رسول او داناترند به مصالح احکام، و ملاک قوانین، و جلوگیری از مفاسد؛ و همانطور که اشاره کردیم شاید طول مدت احرام حج، موجب وارد ساختن بسیاری از حجاج را در گناه و عمل غیر مشروع بواسطه عدم تحمل آنها می شد؛ و خداوند رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ این تکلیف شاق را برداشت؛ و یُسْرًا بر عُسْر ترجیح بخشید.

و از عجائب امر اینست که در آیه ای که حکم حج تمتع را بیان فرموده است، در بیان تشریح آن عیناً همان معنائی را که عمر از آن می هراسیده است، گوشزد فرموده و صریحاً اجازه داده است، مگر نمی فرماید: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ؟ آیا تمتع غیر از استیفاء حظّ و بهره از نکاح طیب و لباس طیب و سایر تمتعات طیبه می باشد؟ شاهد بر گفتار ما روایتی است که در «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۴ آمده است که: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ الْمُنْذِرُ عَنْ عَطَاءٍ قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ الْمُتَمَتِّعَةُ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَتَمَتَّعُونَ مِنَ التَّسَاءِ وَالثِّيَابِ. وَفِي لَفْظٍ: يَتَمَتَّعُ بِأَهْلِهِ وَثِيَابِهِ.

پس معنای فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ این خواهد شد که وَمَنْ يُعْرِسَ بِزَوْجِيهِ وَآمَتْهُ تَحْتَ الْأَرْكَابِ بَعْدَ الْعُمْرَةِ إِلَى زَمَانِ الْحَجِّ فَمَا اسْتَسْرَمَ مِنَ الْهَدْيِ.

و عجیب تر از این آنکه چون بعضی اصحاب، به رسول خدا در باره تمتع اعتراض کردند، و عین آمیزش با زنان را در حج قبیح شمردند: أَيْرُوحُ أَحَدُنَا إِلَى عَرَفَةَ وَ فَرَجُهُ يَقْفُطُرُ مَيْتًا^۱ چون این معنی به سمع رسول الله رسید؛ و به خطابه برخاست، همان امری را که از آن بیم داشتند، و قبیح می شمردند، به آنان امر فرموده؛ و همانند دفعه اول امر به تمتع فرمود. یعنی دوباره امر به تمتع زنان، و لباس فاخر دوخته، و استعمال عطر و مشک نمود. و آیا ناگوار دانستن این امر جز تحجّر فکری از آداب جاهلیت چیز دیگر می تواند بود؟

چهارم — از ناحیه تعطیل بازارهای مکه، همانطور که در روایت سیوطی از «جمع الجوامع» از سعید بن مسیب آوردیم که عُمَرُ می گوید: اهل بیت و خانه خدا، دامی و دانه ای ندارند؛ و بهار معیشت ایشان منحصر است از زوار خانه خدا. و بنابراین حج و عمره اگر در دو نوبت انجام پذیرد برای ایشان سودمندتر است.

جواب — این دلسوزی برای خداست؛ و خدا نیاز به دلسوز ندارد؛ این اجتهاد در قبال نصّ است. خداوند روزی بندگان خود را می رساند به نحو اکمل و احسن؛ از راه و طریق مِنْ حَيْثُ لَا نَحْتَسِبُ و به امر خود می رسد إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ (آیه ۳، از سوره ۶۵: طلاق) فقط ما باید بنده مطیع و فرمانبردار او باشیم؛ و در کار او چون و چرا نکنیم؛ و قدم از مرحله عبودیت، و از ناحیه مأموریت در مرحله آمریت و ربوبیت فرانهیم؛ و برگفتار خدا و رسول خدا و امر آنان پیشی نگیریم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (آیه ۱، از سوره ۴۹:

حجرات).

«ای کسانی که ایمان آورده اید، رو بروی خدا و رسول او جلو نیائید؛ و قدم

پیش ننهید»!

۱ — «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۶، و «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۱۷۸ و ۱۸۸، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص

نظیر این ترس و واهمه از تنگی معیشت را مؤمنان در صدر اسلام داشتند، که اگر از رفت و آمد مشرکین به مکه و مسجد الحرام نهی شود، مؤمنان مکه در عُسر و ضیق معیشت خواهند افتاد؛ خداوند این آیه را فرستاد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (آیه ۲۹ از سوره ۹: توبه).

«ای کسانی که ایمان آورده اید؛ مشرکان نجس هستند؛ و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند؛ و اگر شما خوف وهراسی از تنگدستی و عائله مندی دارید؛ پس به زودی خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خود غنی و بی نیاز می گرداند؛ و خداوند داناست؛ و کردار و رفتارش از روی حکمت است.»

پنجم - از ناحیه اختصاص حج تمتع به موارد خوف، که بنابراین در حال عدم خوف، تمتعی نیست.

در «الدر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ؛ قَالَ: كَانَ عُثْمَانُ يَنْهَى عَنِ الْمُتَعَةِ؛ وَكَانَ عَلِيٌّ يَا مُرِبَهَا؛ فَقَالَ عُثْمَانُ لِعَلِيِّ كَلِمَةً؛ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَا تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ؛ قَالَ: وَ لَكِنَّا كُنَّا خَائِفِينَ^۱.

«مسلم از عبدالله بن شقیق تخریج کرده است که او گفت: عثمان پیوسته مردم را از حج تمتع نهی می کرد؛ و علی علیه السلام پیوسته به حج تمتع امر می نمود؛ عثمان به علی جمله ای گفت؛ علی در جواب فرمود: می دانی که ما با رسول خدا ﷺ حج تمتع انجام دادیم؛ عثمان گفت: ولیکن ما در آن وقت ترسناک بودیم.»

و نیز در «الدر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ ابْنُ جُرَيْرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ عَنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ خَطَبَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا التَّمَتُّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ

۱ - «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

كَمَا تَصْنَعُونَ، إِنَّمَا التَّمَتُّعُ أَنْ يَهَلَ الرَّجُلُ بِالْحَجِّ فَيَحْضُرُهُ عَدُوٌّ أَوْ مَرَضٌ أَوْ كَسْرٌ، أَوْ يَخْبِسَهُ أَمْرٌ حَتَّى يَذْهَبَ أَيَّامُ الْحَجِّ فَيَقْدِمُ فَيَجْعَلُهَا عُمْرَةً فَيَتَمَتَّعُ نِحْلَةً إِلَى الْعَامِ الْمُقْبِلِ ثُمَّ يَحِجُّ وَيَهْدِي هَدْيًا، فَهَذَا التَّمَتُّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ - الحديث^۱.

«ابن ابی شیبیه، وابن جریر، وابن منذر، از عبدالله بن زبیر تخریج کرده اند که: او خطبه خواند و گفت: ای مردم! سوگند به خدا که مراد از تمتع به سبب عمره تا زمان حج اینطور نیست که شما بجای می آورید! بلکه مراد از تمتع این است که شخص برای حج احرام می بندد و لَبِیک می گوید؛ و سپس بواسطه دشمنی، و یا مرض، و یا شکستگی که برای او پیش می آید، و یا بواسطه پیشامد امر دیگری که او را از رفتن به حج باز می دارد؛ نمی تواند به سوی حج برود تا اینکه ایام حج سپری می شود؛ و در اینصورت آن احرام را تبدیل به احرام عمره می کند؛ و به مکه می آید؛ و عمره را انجام می دهد؛ و از احرام بیرون می آید و تمتع می کند؛ و این عمل عمره را کفاره عدم حج خود قرار می دهد، تا سال آینده برسد؛ و در آن سال حج می کند و با خود هدی می آورد. اینست معنای تمتع به سبب بجا آوردن عمره تا فرا رسیدن زمان حج - الحديث».

جواب - آنستکه: آیه قرآن و گفتار رسول خدا مطلق است؛ و انحصار به صورت خوف ندارد؛ و آیه فَإِذَا أُمِيتُمْ مخصوصاً تصریح دارد که این حکم تمتع در صورت أمن و عدم خوف است. پس بنابراین حاضر مورد آیه به صورت خوف بلا دلیل است. و علاوه این تفسیری را که عبدالله بن زبیر نموده است، یک معنای تخیلی من درآوردی بیش نیست؛ و شاهی از کتاب و سنت ندارد؛ بلکه اطلاق آیه و اطلاق گفتار رسول خدا مخالف آن است. از همه اینها گذشته، ما به فقره فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ اثبات وجوب تمتع را نمی کنیم، تا بگویند: این فقره فقط لزوم هدی را در صورت فرض تمتع می رساند، بلکه استدلال ما به ذیل آن، یعنی به جمله: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ است، و این ذیل به طور اطلاق و

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۴، و «تفسیر المیزان»، ج ۲، ص ۹۴.

هیچگونه تقییدی به خوف از عَدُوّ و مرض و شکستگی و غیره، وجوب تمتع را برای دوردستان می‌رساند.

ششم - از ناحیه ولایت؛ بدین تقریب که عُمَرُ نَهَى از تمتع براساس ولایت شرعیّه خود کرده است؛ زیرا خداوند اطاعت اولوالأمر را واجب می‌داند؛ آنجا که گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء).

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید از خداوند، و اطاعت کنید از پیغمبر، و از صاحبان امری که از شما هستند!»

و بر همین منوال روایاتی را از نهی صریح عُمَر در زمان حکومت خود از حج تمتع آورده‌اند از جمله:

در «سنن نسائی» از ابن عباس وارد است که می‌گوید: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْهَاكُمُ عَنِ الْمُتَعَةِ وَإِنَّهَا لَفِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَقَدْ فَعَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - يَعْنِي الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ - ۱.

«شنیدم که عمر می‌گفت: سوگند به خدا که من شما را از تمتع نهی می‌کنم؛ گرچه در کتاب خدا وارد شده است؛ و با آنکه حقاً رسول خدا آن را به جای آورده است. - و مراد او از تمتع، داخل کردن عمره در حج است -».

و در «سنن بیهقی» از مُسْلِم از اَبِي نَضْرَةَ از جابر روایت است که گفت: إِنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنِ الْمُتَعَةِ وَابْنُ عَبَّاسٍ يَا مُرْبِيهِ. قَالَ: عَلَى يَدِي جَرَى الْحَدِيثُ، تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَ أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا وَلِيَ عُمَرُ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هَذَا الرَّسُولُ؛ وَالْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ؛ وَإِنَّهُمَا كَانَتَا مُتَعَتَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَنْهَيْتُهُمَا وَأَعَاقَبْتُ عَلَيْهِمَا، إِحْدَاهُمَا مُتَعَةُ النِّسَاءِ؛ وَلَا أُفِدُّ عَلَى رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً إِلَى أَجْلِ إِلَّا غَيَّبْتُهُ بِالْحِجَارَةِ؛ وَالْأُخْرَى مُتَعَةُ الْحَجِّ ۱.

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

۲- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰ و ص ۹۱.

«عبدالله بن زُبَیر از متعه منع می کرد؛ و عبدالله بن عباس به متعه امر می نمود؛ جابر بن عبدالله چنین گفت: این داستان به دست ما صورت گرفته است؛ و از ما باید آموخت؛ ما با رسول خدا ﷺ تمتع می نمودیم؛ و در زمان ابوبکر نیز تمتع می کردیم؛ ولیکن چون نوبت حکومت به عُمَر رسید؛ در خطبهٔ خود مردم را مخاطب ساخته؛ و چنین گفت: رسول خدا همان رسول است؛ و قرآن نیز همان قرآن است؛ دو تمتع در زمان رسول خدا ﷺ بوده اند؛ و من از آن دو نهی می کنم؛ و هر کسی را که مرتکب آن شود مجازات و کیفر می کنم.

یکی از آن دو، تمتع با زنان است؛ و من تاب نمی آورم که ببینم مردی زنی را تا زمان معینی به ازدواج خود درآورده است؛ مگر آنکه جسد او را در زیر سنگ باران رجم، سنگسار نموده؛ و پنهان کنم؛ و دیگری تمتع در موسم حج است.»

جواب - آنستکه عُمَر چنین ولایتی از طرف خدا ندارد، که بتواند حکمی را تغییر دهد؛ و حرامی را حلال و یا حلالی را تحریم نماید، و آیهٔ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ شامل وجوب اطاعت در نظائر این معنی نمی شود.

زیرا اولاً - همانطور که در جلد دوم از همین دوره «امام شناسی» از سلسلهٔ دورهٔ علوم و معارف اسلام آورده ایم؛ اولوا الامر اختصاص به معصومین دارد؛ و فخر رازی با نهایت تصلب خود در عقیده و مذهبش بر این معنی اعتراف کرده است. ما در جلد دوم مفصلاً و مشروحاً از این موضوع بحث کرده ایم؛ و بتمام معنی الکلمه اطراف و جوانب مطلب را بررسی نموده، و شبهات مُدافِعین را به حول و قوهٔ خدا پاسخ داده و اثبات نموده ایم که بر فرض شمول آیهٔ اُولی الامر به غیر معصومین، متن آیه مستلزم تناقض خواهد شد.

و ما تا به حال به کلام کسی برخورد نکرده ایم که برای عمر و امثال او از خلفاء قائل به عصمت بوده باشد؛ بلکه تمام علماء عامه با تمام سعی و کوشش می خواهند خطاهای او را ترمیم نموده؛ و برای مطالب و اوامر و نواهی او محمل صحیحی درست کنند. و با گذشت چهارده قرن و تلاش این همه علماء و نوشتن این همه مسفورات و کتب هنوز نتوانسته اند رفع خطا از او بنمایند؛ و کلام وی را متحقق به حقیقت و مقرون به صواب؛ و خود او را معصوم جلوه دهند.

و ثانیاً - به طور کلی ولایتی را که قرآن کریم برای اهلش قرار می دهد، شامل مثل این موارد نمی شود.

و توضیح این معنی نیاز به یک مقدمه کوتاه دارد؛ و آن اینست که: آیات قرآن به طور فراوان دلالت دارند بر لزوم پیروی از آنچه را که خداوند بر رسول خود نازل کرده است مثل آیه: **اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّكُمْ** (آیه ۲ از سوره ۷: اعراف).

«پیروی کنید از آنچه که از طرف پروردگارتان به سوی شما فرستاده شده است».

و نیز دلالت دارند بر لزوم پیروی از آنچه که رسول خدا به اذن خدا تشریح فرموده و بیان کرده است مثل آیه: **وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** (آیه ۳۰، از سوره ۹: توبه).

«و حرام نمی دانند آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند».

و مثل آیه: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** (آیه ۷، از سوره ۵۹: حشر).

«آنچه پیغمبر به شما امر می کند عمل کنید! و از آنچه که شما را نهی می کند دست بردارید»!

زیرا که اتیان در این آیه به مقابله نهی، به معنای امر کردن است. فعلی هذا إطاعت خدا و رسول او واجب است به امتثال اوامر و اجتناب از نواهی آنها. و همچنین است در باره قضاوت و حکم که باید طبق حکم و قضاوت خدا و رسولش عمل کرد و حکم کرد. و در سوره ۵: مائده در سه مورد به ترتیب آیات ۴۷ و ۴۸ و ۵۰ وارد است که: **وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرستاده است حکم نکند؛ پس آن جماعت البتّه کافرانند».

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرستاده است حکم نکند؛ پس آن جماعت البتّه ظالمانند».

وَمَنْ لَمْ يَخُجْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرو فرستاده است حکم نکند، پس آن جماعت البته فاسقاند».

و مثل آیه: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (آیه ۳۶، از سوره ۳۳: احزاب).

«و برای هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه ای چنین نیست که در زمانی که خدا و رسول خدا نسبت به چیزی حکم کنند، اختیار برای خود آنها در آن چیز باشد. و کسی که عصیان خدا و رسول او کند، حقاً به گمراهی آشکاری گمراه شده است».

و مثل آیه: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ (آیه ۶۸، از سوره ۲۸: قصص).

«و پروردگار تو آنچه را که بخواهد می آفریند؛ و اختیاری می کند؛ برای آنان اختیاری نیست».

و مراد از اختیار در این آیات، یا قضاء و یا تشریح است؛ و یا شامل هر دو قسمت از قضاء و تشریح می شود؛ و در قرآن به طور تصریح وارد است که کتابی است نسخ ناشدنی؛ و احکام نازله در قرآن تا روز قیامت بر همان کیفیت که وارد شده است باقی هستند.

وَإِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۴۱: فُصِّلَتْ).

«و بدرستی که این قرآن هر آینه کتاب عزیزی است که باطل به آن راه پیدا نمی کند نه از مقابلش و نه از قفایش؛ فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و حمید است».

ضمیر در «إِنَّهُ» به ذکر برمی گردد که مراد قرآن است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالدِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ (صدر آیه ۴۱). و عزیز به معنای منیع و استوار است که نمی گذارد چیزی در او اثر پیدا کند؛ و او پیوسته حافظ و پاسدار خود می باشد.

و مراد از ایتان باطل، ورود باطل است در آن، بطوری که همه آن را و یا

بعضی از اجزاء آن را چه از معارف حقّه، و چه از احکام و شرایع، و چه از اخلاقیات، و چه از قِصَص و اخبار گذشتگان و آیندگان، و چه از امثال و حکایات را خراب کند؛ و آنها را باطل و غیرقابل قبول و یا غیرقابل عمل نماید.

و مراد از مقابل و قفا که در آیه به لفظ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ آمده است، یا منظور به حسب زمان است یعنی باطل به او راه ندارد چه در زمان های جلو و آینده و چه در زمان های گذشته؛ و در اینصورت معنی چنین می شود که هیچ حکمی و چیزی که در آینده به وقوع پیوندد، نمی تواند در قرآن اِشْکَالی وارد سازد؛ و هیچ حکم و اشیاء به تحقّق پیوسته در سابق نیز در قرآن رخنه پیدا نمی کند؛ و آن را تباه و واهی نمی سازد؛ و یا به حسب اخبار و موجوداتی است که حکایت از آن وقایع می کند؛ و در اینصورت معنی به عکس می شود؛ یعنی هیچ یک از چیزها و قانون ها و علوم فعلی که حکایت از قرون سابقه می کند و فعلاً موجود است، نمی تواند در قرآن وهنی ایجاد کند؛ و هیچیک از احکام و قوانین و علمومی که بعداً تا روز قیامت خواهد آمد؛ نیز نمی تواند در قرآن فتوری دهد.

وَعَلَىٰ كِلَا التَّقْدِيرَيْنِ مفاد آیه یکی است؛ و آن اینکه به هیچ وجه در بیانات قرآن، تعارضی نیست؛ و در خبرهایش دروغ نیست؛ و در معارف و احکام و شرایعش بطلان راه ندارد؛ و نسخ و تحریف و تغییر در او پیدا نمی شود؛ و با او چیزی معارضه نمی کند؛ چه نسبت به وقایع حادثه از حال تا روز قیامت؛ و چه از وقایع گذشته تا زمان خلقت عالم.

و بالجمله آیه دلالت دارد بر عدم امکان نسخ در احکام آن به طور اطلاق و عموم. و بنابراین آنچه را خدا و رسول خدا تشریح کرده اند؛ و یا حکم فرموده اند؛ بر همه اُمَّت واجب است از آن پیروی کنند؛ چه افراد عادی از اُمَّت و چه خصوص اولوالأمر. این مقدمه ای بود برای مقصود که بدین کیفیت بیان شد.

از این بیان به دست می آید که آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ برای اولوالأمر اثبات حق متابعت و پیروی می کند در غیر احکام؛ و أما درباره احکام کلیّ الهیه اولوالأمر و تمام رعیت در حفظ احکام خدا و رسول خدا، و در وجوب پیروی از آنها مساوی هستند.

و براین اساس وجوب اطاعت از أولوالأمر فقط در اوامر و نواهی آنهاست، نسبت به مواردی که صلاح اُمت اسلام را در آن ببینند؛ ولیکن در هر حال حکم الله باید در قضیه و مورد محفوظ باشد.

عیناً مانند صلاح‌دیدی که شخص در امور شخصی خود می‌کند؛ و کاری را انجام می‌دهد؛ و یا ترک می‌کند؛ و در هر دو حال اصل حکم و اختیار او ثابت و لایتغیر است؛ مثلاً هر کدام از ما چنین حقی داریم که در روز جمعه آثار بخوریم؛ و حق داریم که نخوریم؛ پس یا خوردن و یا نخوردن را اختیار می‌کنیم؛ ولی در هر دو صورت جواز آثار خوردن در روز جمعه از مال شخص خود به حال خود باقی است. ما می‌توانیم در روز پنجشنبه فلان چیز را بخریم و یا نخیریم؛ و در هر دو صورت جواز بیع و شرای مال حلال به حال خود باقی است. ما می‌توانیم در فلان منازعه به قاضی شرع رجوع کنیم، و حق خود را بگیریم، و می‌توانیم رجوع ننمائیم و از حق خود صرف نظر نمائیم؛ و در هر دو حال حکم جواز رجوع به قاضی شرع ثابت است.

ولی نمی‌توانیم حکمی را تغییر دهیم؛ مثلاً شراب بخوریم؛ و یا معامله ربوی انجام دهیم؛ و یا مال غیر را غصب کنیم. و حکم ملکیت او را باطل نمائیم، گرچه مصلحت شخص خویشان را در آن ببینیم. زیرا در تمام این احوال، این فعل ما، مزاحمت با حکم خدا پیدا کرده است؛ و حکم خدا ثابت و لایتغیر است. این مثالی بود در تصرفات شخصی.

در باره ولیّ امر مطلب از همین قرار است؛ غایه الامر نسبت به امور عامه بر طبق مصالح کلیه با رعایت حفظ احکام کلیه الهیه بر همان نهجی که قرآن مجید آورده؛ و پیامبر خدا بیان فرموده است.

أولوالأمر بر حسب مصالح نوعیه باید از ثغور اسلام نگهداری کنند؛ و وظیفه جنگ و صلح را مشخص سازند. و در تجارت و زراعت و امور عبادی مردم، راه نزدیک و طریق مستقیم را برای بهره‌برداری و کامیابی آنان نشان دهند؛ ولی حق تحریم کلی و تغییر حکم الهی را ندارند.

و محصل مطلب آنستکه ولیّ الامر به منزله فرد واحد است غایه الامر در امور نوعی که برای عامه است و هر وظیفه و اختیاری که برای هر فرد از افراد در امور

شخصی و خانوادگی اوست، برای ولیّ امر در امور عمومی و اجتماعی است. ولیّ امر حقّ هرگونه تصرفی را در امور اجتماعی برحسب صلاحدید خود نسبت به منافع عامّه با رعایت حفظ حکم الله در هر واقعه و حادثه ای را دارد. و اگر بنا بشود برای ولیّ امر جایز باشد که در احکام تشریحیه؛ تکلیفیه و یا وضعیه برحسب صلاح وقت و زمان، تصرف کند دیگر هیچ حکمی باقی نخواهد ماند؛ و دیگر شریعتی نخواهد بود. زیرا هر یک از صاحبان امر اگر حکمی را بردارند؛ و یا بگذارند؛ پس از مرور چند ولیّ امر، شریعت دگرگون و بنیاد آن واژگون خواهد شد؛ و دیگر برای استمرار و دوام شریعت تا روز قیامت معنی و مفهومی تصوّر نمی شود.

و چه تفاوت است بین آنکه گفته شود: حکم تمتّع از زنان به نکاح موقت، و حکم تمتّع در حجّ از زنان و غیره با هیئت نسک و عبادت حجّ و وضع و کیفیت حجّ مناسبت ندارد؛ و باید برداشته شود؛ و بین آنکه گفته شود: مباح بودن بنده و غلام را به عنوان اسارت و استرقاق گرفتن مناسبت با وضع دنیای فعلی ندارد؛ و باید برداشته شود؛ و بین آنکه گفته شود: اجراء حدود الهیه از قطع ید سارق، و رجم و جلد شخص زناکار و یا کشتن و قصاص شخص قاتل را تمدّن امروز دنیا نمی پسندد و هضم نمی کند؛ و قوانین جاریه در دنیا امروز آن را قبول نمی کند؛ و باید برداشته شود؛ و نظیر این معنی بسیار است.

و این معنی از بعض روایات وارده در این باب استفاده می شود که ابّی بن کعب در مقابل عمر ایستاد و گفت: تو چنین حقی را نداری که حکم قرآن و رسول خدا را تغییر دهی! و عمر پاسخی نداشت که بدهد.

در «الذّر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهُوَيْهٍ فِي مُسْنَدِهِ وَ أَحْمَدُ عَنِ الْحَسَنِ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ هَمَّ أَنْ يَنْهَى عَنِ مُتَعَةِ الْحَجِّ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبِي بَنْ كَعْبٍ؛ فَقَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ! قَدْ نَزَلَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ وَاعْتَمَرْنَا هَامَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فَتَزَلَ عُمَرُ.^۱

۱- «تفسیر الذّر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲ ص ۹۶.

«اسحاق پسر راهویه در «مسند» خود و أحمد حنبل از حسن روایت کرده اند که: عُمَر بن خطاب تصمیم گرفت که مردم را از تمتع در حجّ نهی کند؛ اَبی بن کعب برخاست و گفت: این حقّ برای تو نیست. کتاب خدا این حکم را آورده است؛ و ما با رسول خدا ﷺ عمره و حجّ تمتع بجای آوردیم. عمر به شنیدن این سخن از منبر فرود آمد».

و نیز در «الدُّر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ وَالنَّسَائِيُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ قَالَ: اخْتَلَفَ عَلِيٌّ وَعُثْمَانُ وَهُمَا بَعْثَانِ فِي الْمُنْتَعَةِ؛ فَقَالَ عَلِيٌّ: مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَنْهَى عَنْ أَمْرِ فَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ أَهْلًا بِهِمَا جَمِيعًا.^۱

«بخاری و مسلم و نسائی از سعید بن مسیب تخریج کرده اند، که او گفت: در عُثْمَان (که یکی از منازل بین مکه و مدینه است) بین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و عثمان، در باره تمتع حجّ گفتگو و اختلاف واقع شد. علی رضی الله عنه فرمود: تو مقصودی نداری مگر آنکه مردم را از عملی که رسول خدا ﷺ انجام داده است جلوگیری نمائی! و چون علی رضی الله عنه دید که عثمان بر مقصود خود باقی است، خودش به نیت حجّ تمتع یعنی عمره با حجّ لیبیک گفت و اِحرام بست».

از آنچه بیان شد به دست آمد که: این تغییرات و تحریفات عُمر در شریعت حضرت رسول الله صحیح نبوده است. و بر فرض انتخاب و حکومت مردمی او همانطور که عامه می پندارند؛ باز چنین تصرفاتی از او غیر قابل قبول است.

عُمر نه تنها از تمتع حجّ نهی کرد؛ بلکه از تمتع نِسوان نیز منع کرد؛ و گفت: کسی که زنی را تا مدت معینی به عقد ازدواج خود در آورد، بر او حدّ جاری می کنم. یعنی در تمتع نِسوان، حکم زنا جاری می کنم و حدّ می زنم. و نیز در بسیاری از امور دیگر تصرفاتی داد که برخلاف شریعت بود؛ و در کتب مَفْصَلَةُ شِيعَةِ و عامه مضبوط است.

و عثمان نیز بر اساس سنت ابوبکر و عُمر به خلافت رسید؛ چون وقتی که در

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

مجلس شوری پس از انقضای سه روزی را که عمر تعیین کرده، نتیجه گفتگوها و مباحثات به جایی نرسید **عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ** به امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** گفت: بیعت می کنم با توبه خلافت، به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره شیخین رفتار کنی!

امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمود: فقط به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا.

آنگاه **عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ** رو کرد به **عُثْمَانَ** و گفت: بیعت می کنم با توبه شرط عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره شیخین! عثمان قبول کرد؛ و بر این اصل او را به خلافت انتخاب کرد!

فلذا می بینیم: عثمان در دوران حکومت خود، خلاف هائی را که **أَبُوبَكْرٍ** و عمر انجام دادند محترم می شمرد؛ و بر احکام مجعوله آنان صحه می نهاد. و نیز معاویه بن ابی سفیان و سایر خلفاء بنی امیه سیره شیخین را محترم می شمردند؛ درحالیکه از نقطه نظر بحث عقلی و نقلی؛ هیچ محمل صحیحی برای آن نمی توان یافت.

ما که به کتاب خدا و به گفتار رسول او عمل می کنیم برای آنست که آنها را معصوم از خطا و تجاوز می دانیم، و گرنه چه دلیل قطعی ما را اِزْجَام می نمود، که تا روز قیامت بدون حجت قاطعه، کسب و کار و عبادت و نکاح و جهاد و امور اجتماعی خود را تعبداً بر اصلی پایه گذاری کنیم، که پایه محکم و استواری ندارد. عمر با آنکه معصوم نبوده، و از کتاب خدا و سنت رسول خدا، چنین تجویزی برای عمل او نیامده است؛ به چه مجوزی این تصرفات را کرد؟ وانگهی او به هر دلیل که خود می دانست این تصرفات را کرد؛ لیکن ما به چه مجوز عقلی و یا شرعی باید تا روز قیامت تابع او باشیم؟ و امر و نهی و سیره او را محترم بشماریم؟ و در مقابل کتاب خدا و تشریح رسول خدا، تشریح او را هم ارج نهیم؛ و پایه ای از پایه دین به شمار آریم؟

اگر عمر حکومت شرعی هم داشت؛ و اگر ولی امر امت بر اساس واقع هم

بود، باز در زمان خود بود، و باید اوامر و نواهی او در زمان خود او اجراء شود؛ نه تا نَسْلاً بَعْدَ نَسْلِ و جِیلاً بَعْدَ جِیْلِ إِلَى الْاَبَدِ.

این مصیبتی است بزرگ که برادران عامه ما بدان گرفتارند؛ آخر این رنج و تعب و این مشکلات عمل به دین را بر چه اساسی آنان به خود تحمیل می کنند؟ و این لبّیک و حجّ را برای چه منظوری انجام می دهند؟ اگر برای پیروی از حقّ و حقیقت، و امر خدا و کتاب خدا و سنت رسول خداست، که دانستیم: آن چیز دیگری است.

و اگر برای إرضاء و خوشایند خاطر عَمَر و خلفاست؛ باید بدانیم که اشتباه است وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ یَكْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ^۱ عائد آنها خواهد شد.

کتاب خدا و سنت رسول خدا دو اصل از اصول عمل به دین است؛ و دخالت دادن سیره شیخین و سنت عمر، در حکم نسخ قرآن و نسخ شریعت محمّدی است؛ و وارد ساختن باطل و سست کردن کتاب است. و اختلاف ما شیعیان با برادران عامه هَدَاهُمُ اللّهُ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ وَ النَّهْجِ الْقَوِیْمِ در آنست که ما فقط کتاب خدا و گفتار رسول خدا و معصوم را محور و پایه دین و استنباط قرار می دهیم؛ ولیکن آنها سیره شیخین را هم ضمیمه می کنند؛ و در نتیجه، اصول مستنبطه آنان، استمداد از افکار و آراء شیخین هم می گیرد.

در اینجا یک نکته لازم است که ذکر شود و آن اینستکه: بدون هیچ اشکال و ایرادی آنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را خلیفه رابع می دانند؛ و خلفای اربعه را خلفای راشدین می خوانند؛ در این صورت می گوئیم: چه دلیلی شما را الزام کرد که به سیره شیخین عمل کنید؛ و به سیره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عمل نکنید؟ مگر او خلیفه به حق و خلیفه انتخابی شما نبود؟ در اینصورت چرا سنت او را عمل نمی کنید؟ و در جائی که در تمام مسفورات و کتب معتبره شما آمده است که آن حضرت متعه را جایز می دانسته اند؛ و علناً به مباح بودن ازدواج موقت فتوی می داده اند؛ و علناً امر به حجّ تمتع می کرده اند؛ پس چرا شما این سنت و سیره را مقدّم نمی دارید؟؛ و بر فرض

۱- آیه ۱۴، از سوره ۳۵: فاطر.

تعارض با سیره عمر و ابوبکر و تساقط دو سیره از حجیت، باز هم اصل، رجوع به کتاب و سنت است، که بالنتیجه فقه اهل بیت علیهم السلام خواهد بود. و اینک زمان آن رسیده است که با فکر و تأمل، و درایت و تدبیر، برادران عامه ما به زوایای تاریخ خود مراجعه کنند؛ و با جرح و تعدیل، آن را که به دین اضافه شده است، از اصل دین جدا سازند؛ و طبق واقع و متن حق عمل کنند.

در اینجا بی مناسبت نیست دو حکایت را ذکر کنیم؛ اول- در «الذُّرُّ الْمُنْتَوِر» آورده است که بخاری و مسلم از ابوجمره روایت کرده اند که او گفت: من در باره متعه از ابن عباس پرسیدم؛ مرا بدان امر کرد؛ و از هدی پرسیدم؛ گفت: شتر و یا گاو و یا گوسفند، یا آنکه در خونی که ریخته می شود شریک گردی! ولیکن بعضی از مردم بودند که تمتع را در حج ناخوشایند می دانستند (و چون تمتع کردم و خوابیدم) در خواب دیدم که انسانی ندا می کرد: حَجٌّ مَبْرُورٌ وَ مَتْعَةٌ مُسْتَقْبَلَةٌ «حج پسندیده و نیکو و متعه مورد قبول واقع شده».

من به نزد ابن عباس آمدم؛ و خواب خود را نقل کردم؛ گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ، سُنَّتُهُ أَبِي الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ.^۱

دوم- از راغب اصفهانی در کتاب محاضراتش که از جمله کتابهای پرفائده است، نقل شده است که گفت: یحیی بن أکثم از شیخی از اهل بصره پرسید: در جواز متعه به چه کسی اقتدا کرده ای؟!

شیخ گفت: به عُمر بن خَطَّاب! یحیی پرسید: چگونه این حرف درست است در صورتیکه می دانیم: عُمر شدیدترین مردم در نهی از متعه بوده است؟

شیخ گفت: نَعَمْ: صَحَّ الْحَدِيثُ عَنْهُ أَنَّهُ صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ مُتَعَتَانِ أَحَلَّهُمَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكُمْ؛ وَ أَنَا أَحَرَّمُهُمَا عَلَيْكُمْ وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا فَقَبِلْنَا شَهَادَتَهُ؛ وَ لَمْ نَقْبَلْ تَحْرِيمَهُ.^۲

«آری! حدیث صحیح از عمر وارد شده است که او بر فراز منبر رفت و

۱- «تفسیر الذُّرُّ الْمُنْتَوِر» ج ۱، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷.

۲- «أصل الشيعة وأصولها» طبع دهم، ص ۱۷۸.

گفت: ای مردم دو متعه بودند (متعۀ نسوان و متعۀ حج) که خدا و رسول خدا آنها را برای شما حلال کردند؛ ولیکن من آنها را بر شما حرام می‌کنم؛ و هرکس بجا آورد حدّ می‌زنم. ما شهادت او را در اینکه خدا و رسول خدا حلال کرده‌اند پذیرفتیم ولیکن تحریم او را نپذیرفتیم».

درس هشتمادوسوم تا نودم

تفسیر آیه

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ

درس هشتاد و سوم تا درس نودم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ؛ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مَنْ
الآن الى قيام يوم الدين؛ ولا حول ولا قوة إلا بالله
العلیّ العظیم.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ
وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ* وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّلُ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ
يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ
عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَاكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْفَقِيرِ* ثُمَّ لِيَقْضُوا
تَفَتُّهُمُ وَيُوْفُوا نُذُورَهُمْ وَيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ* ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ
فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ
الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ^۱

«(و یاد بیاور ای پیغمبر) زمانی را که ما مکان بیت الله الحرام را برای
ابراهیم مهیا و آماده نمودیم؛ اینکه هیچ چیزی را شریک من قرار مده! و این بیت مرا
برای طواف کنندگان و قیام کنندگان به نماز و برای رکوع کنندگان، سجده کنندگان
پاک و پاکیزه گردان.

و در میان مردم إعلان و إعلام حج کن؛ تا اینکه به سوی تو بیادگان و برهر

(آیات ۲۶ تا ۳۰، از سوره حج: بیست و دومین سوره از قرآن کریم).

شتر لاغری (که از بُعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار کردند؛ آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می‌آیند، به جهت اینکه مردم بهره‌ها و منفعت‌های خود را مشاهده کنند و در آنها حضور یابند؛ و اسم خدا را در آیام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند؛ بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تکلم (شتر، گاو، گوسفند) روزی ایشان کرده است؛ پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدت و سختی بخورانید!

و سپس بایستی از احرام بیرون آیند؛ آلودگی‌ها و چرک و پلیدی را از خود دور کنند؛ و باید به نذرهای خود وفا کنند؛ و باید گرداگرد خانه و بیت‌الله قدیمی طواف نمایند.

اینست ای پیامبر که هرکس چیزهای محترم خدا را بزرگ و معظم بدارد، برای او پسندیده است در نزد پروردگارش. و چهار پایان بر شما حلال شد؛ مگر آنچه را که برای شما خوانده می‌شود. پس بنابراین از رجس و پلیدی از بُت‌ها دوری گزینید! و از گفتار دروغ و کلام باطل و ناروا پرهیز کنید!

باری، رسول خدا ﷺ پس از انجام طواف و سعی و بیان حکم تمتع برای تمام کسانی که با خود هدای نیآورده بودند؛ با جمیع متعلقان و دختر گرامی خود حضرت زهراء سلام‌الله علیها؛ و با اولاد صغار آن بی بی عالم که در آن سفر در معیت مادر خود بوده‌اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و امّ کلثوم عَلَيْهَا السَّلَامُ که به ترتیب عمرشان در حدود هشت سال و هفت سال، و کمتر از این مقدار بود؛ و با جنین او: حضرت محسن عَلَيْهِ السَّلَامُ که بر حسب قرائن در زمان حج، بی بی حامل به او بودند؛ به ابطح که در مشرق مکه است آمدند؛ و این چند روزی را که تا زمان حج مانده است در آنجا توقف کردند.

و بنابراین که در روز یکشنبه چهارم ذوالحجّة وارد مکه شده باشند، چهار شب دیگر در مکه توقف کردند؛^۱ و در روز هفتم که آن را یَوْمُ الزَّيْتَةِ گویند به جهت زینت کردن شترهای هدای به روپوش‌ها، خطبه‌ای خواندند؛^۲ و در روز هشتم که روز

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۶۶.

۲- همان کتاب ص ۱۶۹، و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۷۳.

تَرْوِيَه است نیز خطبه ای ایراد کردند و مردم را به کیفیت عمل به مناسکشان آگاه کردند؛^۱ و در روز پنجشنبه هشتم که ترویّه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف مِنی حرکت کردند؛ و دستور دادند که در همین روز تمتع کنندگان؛ به إحرام حج از مکه مُحْرَم شوند و لَبَّيْكَ گویان به جانب مِنی بروند.^۲

و بنابراین غیر از خود حضرت رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و کسانی که با خود هَدَی آورده بودند، جمیع تمتع کنندگان از روز چهارم که به دستور آن حضرت از إحرام بیرون آمده بودند تا روز هشتم (ترویّه) مُجَلّ بودند؛ و در این روز مُحْرَم شده و به صوب مِنی رهسپار شدند.

رسول خدا به مِنی آمدند؛ و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در مِنی بجای آوردند؛ و تا به صبح در مِنی توقف کردند؛ و نماز صبح روز نهم را که روز عرفه است نیز در مِنی بجای آوردند؛ و سپس عازم عرفات شدند؛ و در این مسئله هیچ خلاقی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در مِنی انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده اند که رسول خدا بعد از زوال شمس در روز ترویّه حرکت کردند؛ نیز تصریح کرده اند که نماز ظهر را در مِنی بجا آوردند.^۳

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وارد است، مستحبّ مؤکّد است که حُجّاج از مکه یکسره به عرفات نروند؛ بلکه شب عرفه را در مِنی بیتوته کنند؛ و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.

صبح روز عرفه پس از آنکه آفتاب طلوع کرد، آن حضرت به جانب عَرَفَات حرکت کردند؛ و دستور داده بودند که چادرشان را در نَیْمَرَة^۴ برافرازند.

قریش چون خود را اهل حرم می دانستند؛ فلذا در حال حجّ از مشعر الحرام که داخل حرم است بیرون نمی رفتند؛ و وقوف خود را در مشعر می گذاردند؛ و می گفتند: وقوف به عرفات که خارج از حرم است برای غیر قریش است؛ و روی این

۱ و ۲- «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۶۹.

۳- «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۷۰.

۴- نَیْمَرَة - به فتح نون و کسر میم - ناحیه ای است در عرفات که رسول خدا در آنجا وارد شدند. و گفته شده است که حَرَم از راه طائف در کنار عرفات در یازده میلی نمره قرار دارد. (معجم البلدان).

مبنی چون رسول خدا از منی حرکت کردند، هیچ شکی نداشتند در اینکه رسول خدا که از قریش است در مشعر وقوف خواهد نمود؛ ولی این پندارشان غلط درآمد؛ و رسول خدا یکسره از منی به عرفات آمدند و در قبه و چادر خود که از مو بود و در نیمه سرزمین عرفات نصب شده بود وارد شدند^۱ و طبق آیه قرآن: **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**^۲ (آیه ۱۹۹؛ از سوره ۲: بقره).

«و سپس افاضه کنید؛ و کوچ کنید از همانجائی که مردم کوچ می کنند؛ و از خدا طلب غفران و آمرزش کنید! که خداوند آمرزنده و مهربان است»؛
وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به منی برای انجام مناسک منی حرکت کردند.

باری، رسول خدا در عرفات در چادر خود بودند تا موقع زوال شمس فرا رسید؛ **ناقة فِضْوَاء**^۳ خود را طلبیده؛ و بر آن سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند؛ و مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد کردند:

إِنَّ دِمَاءَ كُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْنَا؛ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا؛ فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا؛ أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِّنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ دِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ؛ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ - وَ كَانَ

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۷۰. و «السیرة الحلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹. و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- در «سیرة حلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹ از کلام ابن جوزی نقل کرده است که: رسول خدا قبل از نبوت و بعد از آن حج هائی انجام داده اند که مقدارش معلوم نیست، یعنی قبل از نبوت هم در عرفات وقوف می کردند و از آنجا به مزدلفه کوچ می کردند به توفیقی که خداوند به آن حضرت داده بود، برخلاف قریش، چون آنها از حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند: ما فرزندان ابراهیم علیه السلام هستیم، و ما اهل حرم و پاسداران بیت الله و معتکفین در مکه می باشیم؛ و علیهذا هیچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد، و اگر در حال حج از حرم خارج شوند و به عرفات روند، دیگر عرب به آنها به دیده حقارت می نگرد، و آن عظمت و احترامی که در حرم دارند در جل نخواهند داشت، و باید در موسم حج از حرم بیرون نرویم، تا پیوسته احترام ما در جل مانند حرم باشد، و می گفتند: ما مردم استوار و متین و شجاع هستیم، فلهدا وقوف به عرفات را برای غیرقریش می دانستند، و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک می کردند.

۳- **فِضْوَاء** به فتح قاف و مدّ است، و بعضی که به ضمّ قاف و قصر خوانده اند: **فُضْوَى** اشتباه است، و این ناقه غیر از ناقه **عُضْبَاء** و **جَدَعَاء** است، و نیز بعضی که این اسامی را برای ناقه واحدی علم دانسته اند اشتباه است. (سیرة حلبیة، ج ۳، ص ۲۹۸).

مَسْتَرَضِعًا فِي بَيْتِي سَعِدٍ فَقَتَلَهُ هُدَيْلٌ—.

وَرَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ؛ وَ أَوْلُ رَبَا أَصْعَ رَبَانَا رَبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ. ٢.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي النَّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمُ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِئَنَّ فُرُوجَكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُوْنَهُ؛ فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! وَ لَهِنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ! ٢

وَ أَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ أَدَّيْتَ وَ نَصَحْتَ!

فَقَالَ بِإِضْبَاعِهِ السَّبَّابَةِ، يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْكُتُهَا عَلَى النَّاسِ: اللَّهُمَّ

اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ٣.

«همانطوریکه امروز شما که روز عرفه است روز محترمی است؛ و این ماه

ذی الحجة شما ماه محترمی است؛ و این شهر و بلده شما که مکه است شهر محترمی

است؛ و حرام است در این روز و این ماه و این شهر محرمات الهیه، همینطور

خون های شما؛ و مال های شما بر شما محترم است؛ و ریختن خونهایتان و بردن

مالهایتان بر یکدیگر حرام است!

١— بسیاری از فقرات این خطبه را در تاریخ «الکامل» ج ٢، ص ٣٠٢ ابن اثیر نقل کرده است.

٢— در «سیره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٣ آورده است: کتاب الله وستة نبيه. و در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ١٣٧٩، ج ٢، ص ١١١ آورده است: کتاب الله وعترتی أهل بیتی. و بنا بر این به ظن قوی در تمام این روایات وعترتی أهل بیتی بوده است، غایة الأمر در کتب مذکوره بکلی این جمله حذف شده است: و در «سیره ابن هشام» به وستة نبيه تبدیل و تحریف شده است.

٣— «البدایة و النهایة» ج ٥، ص ١٧٠. و «سیره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٢ و ص ١٠٢٣، و «سیره حلییه» ج ٣، ص ٢٩٨ و ص ٢٩٩ و «بحار الانوار» ط کمیانی ج ٦ ص ٦٦٨ از کتاب «منتقی»؛ و «روضه الصفا» ج ٢، حجة الوداع؛ و «تاریخ طبری» ج ٣، ص ١٥٠ و ص ١٥١ از طبع دوق دارالمعارف، و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ١ ص ٢١٢ و «الکامل فی التاریخ» ج ٢، ص ٣٠٢ و محمد حسین هیکل در کتاب «حیة محمد» از ص ٤٦١ تا ص ٤٦٣ آورده است.

آگاه باشید! تمام امور و سنت های جاهلیت را من در زیر گام خود نهادم؛ و خون هائی که در جاهلیت ریخته شده، همگی زیر قدم نهاده شده؛ و قصاص ندارد. و اولین خونی را که من قصاصش را ساقط کردم از خون های ما که در جاهلیت ریخته شد، خون پسر ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب است؛ — و او رفته بود تا از طائفه بنی سعد دایه ای طلب کند، او را طائفه هُدَیْل به قتل رسانیده اند — (و چون مسلمان نبوده است قصاص ندارد گرچه پسرعموی پیغمبر بوده است).

و رباهائی که در جاهلیت تعهد به آن شده است، همگی را از اعتبار انداختم؛ و اولین ربا و منفعت پولی را که از اعتبار انداختم وزیر قدم خود قرار دادم، رباهائی است که عموی من عباس بن عبدالمطلب از مردم می خواهد؛ تمام این منفعت پول ها و رباها را ساقط کردم.

ای مردم تقوای خدا را پیشه سازید درباره نگاهداری و حمایت از زنان! زیرا که شما به امانت خدا آنها را به حباله نکاح خود در آوردید! و به نام خدا و کلمه خدا آمیزش و مواجهه با آنان را بر خود حلال کردید!

و حقّ شما بر ایشان آن است که هیچکس را که شما ناپسند دارید؛ در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند؛ و اگر چنین کردند، بزنید آنها را زدن که آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نیفکند.^۱

و حقّ ایشان بر شما آن است که طعام و لباس آنها را به طور پسندیده و شایسته بدهید!

و من در میان شما باقی گذاردم چیزی را که اگر به آن تمسک کنید گمراه نخواهید شد؛ و آن کتاب خداست.

و شما درباره من مورد سؤال و پرسش قرار خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!

مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت می دهیم که تو تبلیغ رسالات خدا را کردی، و ابلاغ نمودی، و تکالیف خود را ادا کردی و به تعهد خود عمل نمودی؛ و

۱- ضَرْبًا غَيْرَ مُبَيِّنٍ: بَرَحَ بِهِ الْأَمْرُ: أَتَعْبَهُ وَجْهَهُ وَأَذَاهُ أَذَى شَدِيدًا.

أُمَّتْ رَا بَه نَصِيحَتْ وَ ارشاد هدايت فرمودی!

در این حال رسول خدا، انگشت سیبانه خود را به آسمان بلند کرده، و به طرف مردم سه بار پائین آورده؛ و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش!»!

عَمْرُو بْنُ خَارِجَةَ گوید: عَتَّابُ بْنُ أُسَيْدٍ برای حاجتی در روز عرفه مرا به سوی رسول خدا ﷺ فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم؛ و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطوری نزدیک بودم که آب دهان ناقه بر سر من می ریخت؛ و شنیدم که می گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَدَى إِلَى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ وَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ وَصِيَّةَ لِيَوَارِثِ؛
وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ؛ وَمَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ
فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.^۱

«ای مردم! خداوند حق هر ذی حقی را به او رسانیده است: جایز نیست کسی برای وارث خود وصیت کند (بطوری که حق ورثه دیگر ضایع شود)^۲ بچه ای را که زنی می زاید، تابع نکاح صحیح است؛ و به صاحب فراش و پدر ملحق می شود؛ و شخص زناکار در این فراش نصیبی از بچه ندارد؛ بلکه نصیب او به جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است.

هر کس، فرزندی خود را به غیر پدر خود نسبت دهد؛ و هر بنده ای که خود را بنده غیر مولای خود بداند؛ لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچگونه توبه و عوضی را نمی پذیرد، (و یا هیچ واجب و مستحبی را از او قبول نمی کند)».

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۷۱، از محمد بن اسحاق و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده است، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۳۰۰ و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- شاهد بر این معنی، عبارتی است که در «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۱۸۳ آورده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در این خطبه فرمود: إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ نَصِيْبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ، فَلَا يَجُوزُ لِيَوَارِثِ وَصِيَّةً. خداوند برای هر شخصی نصیب و سهم او را از میراث معین و مشخص نموده است، بنابراین جایز نیست کسی برای وارث خود وصیتهی کند که موجب از بین رفتن حق سایر ورثه گردد. و اما وصیتهی که موجب تضييع حق آنان نشود مانند وصیته از مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد.

رسول خدا خطبه را انشاء می کردند و ربیعة بن أمیة بن خلف که مرد جَهْوَرِيُّ الصَّوْتِ و بلندصدائی بود، کلمات رسول الله را برای مردم با صدای بلند حکایت می کرد؛ و رسول خدا به او می گفتند: بگو: ای مردم! رسول خدا چنین می گوید...^۱

پس از خطبه رسول الله بلال اذان گفت؛ و سپس اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بدون فاصله بلال اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند.

و در این کلام معلوم است که رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت کردند و سپس نماز ظهر و عصر را باهم جمع کردند؛ و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است که دو رکعت بجای آورده و خطبه را قبل از آن خوانده اند؛ یا نماز ظهر بدون کیفیت جمعه بوده، غایة الأمر خطبه ای قبل از آن خوانده شده است؟ از اینکه آن روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز ظهر و عصر را جمع کرده اند؛ و قبل از نماز خطبه خوانده اند، ممکن است بگوئیم: نماز جمعه بوده است خصوصاً از روایتی که از حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرش، از جابر در حجة الوداع آمده است که جابر گفت: پیامبر به سوی موقف عرفات رفتند؛ و خطبه اول را خواندند؛ و پس از آن بلال اذان گفت؛ و پس از آن پیامبر شروع در خطبه دوم کردند؛ و بلال از اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند؛ و سپس بلال اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بلال اقامه گفت و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند؛^۲ و از خواندن دو خطبه آنها بعد از زوال شمس؛ و جمع بین دو نماز ظهر و عصر، استفاده نماز جمعه را کرده اند؛ و از آنکه رسول خدا مسافر بوده اند؛ و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست؛ و خطبه بعد از زوال هم به جهت آمادگی برای عبادت بوده است؛ کما آنکه جمع بین ظهر و عصر هم برای همین جهت بوده است؛ و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است؛ بالأخص آنکه نماز ظهر را هم اخفاتاً خوانده اند، نه

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۷۱، و «سیرة حلبیة» ج ۲، ص ۲۹۹.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۷۲.

جهرأ؛ همچنانکه از بحث مالک با ابویوسف در محضر هارون الرشید استفاده می شود، می توان به دست آورد که نماز ظهر را به کیفیت جمعه نخوانده اند.^۱ و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله ﷺ بر راحله خود سوار شده؛ و به موقف آمدند؛ و رو به قبله به دعا کردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب کرد. و در حدیث است که آن حضرت گفته اند: با فضیلت ترین دعا در روز عرفه؛ و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می گفته اند، اینست: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و شریکی برای او نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ و او بر هر چیز قادر و تواناست.»
آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نجد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند؛ حضرت امر کردند که منادی ندا کند: الْحَجُّ عَرَفَةَ؛ مَنْ جَاءَ لَيْلَةَ جَمْعٍ - أَيِ الْمُزْدَلِفَةِ - قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ.

«حج عبارت است از وقوف به عرفات؛ و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را ادراک کند، حج را ادراک کرده است.»^۲

و رسول خدا بر روی ناقه عضباء خود سوار بودند؛ و چون آفتاب غروب کرد اَسَامَةَ بن زَید را در پشت خود بر روی ناقه سوار کرده؛ و به جانب مُزْدَلِفَةِ روان شدند؛ و در راه مردم را امر می کردند که با سکینه و آرامی حرکت کنند. چون در راه به شَعب اَبْتَر رسیدند پیاده شده؛ و اِدْرَار کرده و وضوی مختصری گرفتند.^۳ و بلاد رنگ آمدند تا به مُزْدَلِفَةِ رسیدند؛ و در آنجا نماز مغرب و عشاء را

۱ و ۲ - «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۰، و «البدایة والنهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵.
۳ - «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱. و این ادرار کردن به جهت آن بود که بت های جاهلیت را از آن کوه می تراشیدند.

باهم جمع کرده؛ و با یک اذان و دو اقامه بدون فاصله انجام دادند؛^۱ و خود بر پهلوی خود آرمیده؛ و به زنان و کودکان که ضعفاء محسوب می شدند اجازه دادند که بعد از نیمه شب به منی حرکت کنند. ابن عباس می گوید: رسول خدا ضعفاى اهل خود را به من سپردند، تا من آنها را بعد از نیمه شب به منی بیاورم؛ ولی تأکید کردند که جَمْرَةَ عقبه را رمی نکنند مگر آنکه آفتاب طلوع کرده باشد.

چون سپیده صبح صادق دیدم، در همان تاریکی شب رسول خدا ﷺ نماز صبح را به جماعت با مردم در مُزْدَلِفَه بجای آوردند و سپس به مَشْعَرُ الْحَرَام آمدند و درحالی که بر روی ناقه خود سوار بودند؛ رو به قبله کرده، و وقوف نمودند؛ و خدا را به بزرگی و عظمت و وحدانیت خواندند؛ و دعا می کردند تا اینکه هوا جداً روشن گشت.^۲

رسول خدا سواره به جانب منی رهسپار شدند؛ و فضل بن عباس را پشت سر و ردیف خود نشانندند؛ و چون به وادی مُحَسَّر رسیدند، ناقه خود را کمی به جنبش درآوردند؛ و از راهی که به جَمْرَةَ عَقَبَه منتهی می شد روان شده، تا بدانجا رسیدند؛ و با هفت ریگی که عبدالله بن عباس برای آن حضرت جمع کرده بود، از قسمت پائین جَمْرَه هفت ریگ به جَمْرَه زدند؛ و در هر باری که می زدند یک بار الله اکبر می گفتند.

در «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۱۸۷ از مسلم از یحیی بن حصین از جدّه خود اُمّ الحصین؛ و نیز با سند دیگر از جابر بن عبدالله آورده است که: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْمِي الْجَمْرَةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ وَيَقُولُ: لِنَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحِجُّ بَعْدَ حِجَّتِي هَذِهِ.

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان که بر روی شتر خود نشسته و جمره را رمی می نمود و می گفت: شما باید مناسک خود را از من یاد بگیرید! زیرا که من نمی دانم شاید بعد از این حج، حج دیگری انجام ندهم!»

۱- «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۱۸۰.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱.

و سپس حضرت فیما بین جَمَرَات، در حالی که در روی ناقه ای و یا بغله شهبائی^۱ سوار بودند، خطبه ای مفصل انشاء کردند، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته خطبه آن حضرت را گوش می دادند.^۲

و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ خطبه آن حضرت را با صدای بلند برای مردم بازگویی نمود.^۳

و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبی» می آوریم:

نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَ عَبْدِ سَمِيعٍ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ حَفِظَهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، فَرُبَّ حَامِلٍ فِيهِ غَيْرُ فِقْهِهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ .
ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلِيَّهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِيْلِهِ؛ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيْمَةِ الْحَقِّ؛ وَ التَّرُؤُمُ لِجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ^۴.

۱- بَعْلَةُ شَهْبَاء: قاطر سفیدرنگی را گویند که در آن نقطه های سیاه باشد.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۲.

۳- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۱۹۹ و نیز در حدیث دیگری که در ص ۱۹۸ آورده است.

۴- این فقرات از خطبه را در «مجالس» شیخ مفید، طبع نجف ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ آورده است و بجای نَصَرَ اللَّهُ، نصرالله آورده است، و نیز لفظ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ التَّرُؤُمُ لِجَمَاعَتِهِمْ ذکر کرده است، و در آخر آن آورده است: الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ وَهُمْ يَدُّ وَاحِدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ؛ يَسْعَى يَدِّ مَتَيْهِمْ أَذْنَاهُمْ. و در «روضه بحار» طبع کمپانی ج ۱۷ ص ۳۹ از «مجالس» مفید به همین لفظ آورده است، ولی در همین باب در طبع حرفی ج ۷۷ ص ۱۳۰ با لفظ نَصَرَ اللَّهُ ذکر کرده است. و در «تحف العقول» ص ۴۲ این خطبه را به رسول الله در مسجد خیف نسبت داده است و به همین مضمون «مجالس» مفید آورده است، و در طبع «بحار» کمپانی ج ۱۷ ص ۴۲ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نَصَرَ آورده، و در طبع حرفی ج ۷۷ ص ۱۴۶ از «تحف العقول» نَصَرَ با ضاد معجمه ذکر کرده است. و در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۵، جزء دوم ص ۸۵ از «اکمال الدین» صدوق به لفظ نَصَرَ آورده است و مضمونش با آنچه مفید آورده است یکی است مگر در بعضی از الفاظ. و نیز محدث قمی در «تتمة المنتهی» ص ۱۵۳ از رسول الله در مسجد خیف آورده است همچنانکه در «اکمال الدین» نیز چنین است. و در تفسیر «فی ظلال القرآن» ص ۱۲۵ از جزء اول از امام احمد حنبل جملات: الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى يَدِّ مَتَيْهِمْ أَذْنَاهُمْ را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذکر کرده است. باری معنای فقرات این است که: مؤمنین با هم برادر هستند، و قیمت خون های آنها بقدر یکدیگر است، و تمام مؤمنین حکم دست واحدی را دارند بر علیه غیر خودشان، و کمترین آنان می تواند عهده همه آنانرا مشغول سازد. در «مجمع البحرين» در باره حدیث: ذُقَةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَذْنَاهُمْ آورده است که چون از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از معنای آن سؤال شد، در پاسخ فرمودند: اگر لشکری از مسلمانان، طائفه ای از مشرکان را محاصره کنند، آنگاه یک نفر از آن مشرکان جلو بیاید و بگوید: به من امان دهید تا من رئیس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمایم، و در این حال اگر

«خداوند نیکو و خرم گرداند چهره بنده ای را که گفتار مرا بشنود؛ و آن را حفظ کند؛ و به خاطر بسپارد؛ و سپس آن را به کسی که نشنیده است برساند. زیرا چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی، که خود آنها فقیه و دانشمند نیستند؛ و چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی که آن فقه و دانش را به سوی فقیه تر و دانشمندتر از خود می برند.

سه چیز هستند که هیچوقت دل مرد مسلمان از ارتکاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینی پیدا نمی کند: خالص گردانیدن عمل از برای خدا و نصیحت کردن به زمامداران و حاکمان حق؛ و ملازمت با جماعت مؤمنان؛ زیرا که دعوت مؤمنان مختص آنها نیست و از پشت سر ایشان نیز مردم را احاطه کرده است.

و پس از آن فرمود: ای رَبِيعَةَ (ربیعۀ بن اُمیۀ بن خلف) بگو: ای مردم! رسول خدای گوید: لَعَلَّكُمْ لَا تَلْفُؤُنِي عَلَى مِثْلِ حَالِي هَذِهِ وَعَلَيْكُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ بَلَدٍ هَذَا؟ وَهَلْ تَدْرُونَ أَيَّ شَهْرٍ هَذَا؟! وَهَلْ تَدْرُونَ أَيَّ يَوْمٍ هَذَا؟! فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَالْيَوْمُ الْحَرَامُ!

فَقَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا؛ وَ كَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا وَ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا؛ أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«شاید شما دیگر بعد از این مرا بر مثل این حال که شما نیز بر این کیفیت باشید، ملاقات نکنید! آیا می دانید این چه شهری است؟! و آیا می دانید این چه ماهی است؟! و آیا می دانید این چه روزی است؟! مردم گفتند: آری، اینست شهر حرام و محترم؛ و اینست ماه حرام و محترم؛ و اینست روز حرام و محترم!

آنگاه فرمود: خداوند چنان خون های شمارا و اموال شما را حرام و محترم شمرده است، نظیر احترامی که این بلده شما دارد؛ و مانند حرمتی که این ماه شما

→ پست ترین و کم اهمیت ترین فرد مسلمان به او امان دهد، بر بافضیلت ترین و شریف ترین افراد مسلمان لازم است که به امان او وفا کند-- انتهى. و بر همین اساس زینب دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهر خود ابوالعاص را که مشرک بود و به مدینه آمد، امان داد. (رجوع شود به کتاب زینب بطلة كربلاء، تألیف دکتر بنت الشاطی).

دارد؛ و مانند احترامی که این روز شما دارد! آیا من تبلیغ کردم؟! همه گفتند: آری. آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا!
 ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ؛ النَّاسُ طِفْ الصَّاعِ لِأَدَمَ وَحَوَّاءَ؛ لَأَفْضَلَ عَرَبِيٌّ عَلَى عَجَمِيٍّ؛ وَلَا عَجَمِيٌّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ! الْأَهْلُ بَلَّغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«و سپس فرمود: و تقوای خدا را پیشه سازید! و از حقوق و امور مردم چیزی را کم مگذارید! و در زمین بهم ریختگی و آشفتگی و فساد مکنید! پس در نزد هر کس امانتی است، باید آن را به صاحبش ادا کند.

و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوی هستند؛ تمام افراد مردم هر یک همچون پیمانه پُر بدون تفاوت، از آدم و حوّا هستند؛ هیچیک از مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست؛ و هیچیک از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی نیست، مگر به پرهیزگاری و تقوای خدائی. آیا من ابلاغ کردم و مطلب را رساندم؟! «

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ أَوَّلُ دَمٍ أُضِعُّهُ، دَمُ آدَمَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ كَانَ آدَمُ بْنُ رَبِيعَةَ مُسْتَرْضِعاً فِي هَذَيْلٍ فَقَتَلَهُ بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرِ؛ وَ قِيلَ فِي بَنِي لَيْثٍ فَقَتَلَهُ هَذَيْلٌ - . الْأَهْلُ بَلَّغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: تمام خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده شد و قصاص ندارد. و اولین خونی را که از اعتبار و ارزش ساقط می‌کنم خون آدم بن ربیعہ بن الحارث بن عبدالمطلب (نواده عموی خود من است) - و آدم بن ربیعہ از طائفه هذیل طلب دایه می‌کرده است که او را بنی سعد بن بکر کشته‌اند؛ و گفته شده است که از بنی لیت دایه می‌طلبیده است؛ و او را قبیله هذیل کشته‌اند.

آیا من تبلیغ کردم و حق را گفتم؟! «

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: وَكُلُّ رِبَاً كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَأَوَّلُ رِبَاً أَضَعُهُ
 رَبِّي الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. أَالْأَهْلُ بَلَغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!»

«و پس از آن فرمود: و تمام منفعت پول‌ها و ربا‌هایی که در جاهلیت صورت
 گرفته است، در زیر قدم من نهاده شده است، و اولین ربائی را که از اعتبار ساقط
 می‌نمایم، ربای عباس بن عبدالمطلب (عموی من) است.

آیا من ابلاغ کردم و حکم خدا را رساندم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا التَّسِيُّ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
 يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ. أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ
 كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا
 فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ: رَجَبُ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، يَدْعُونَهُ مُضْرًا؛ وَ
 ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَةٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمِ. أَالْأَهْلُ بَلَغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!»

«ای مردم نسی (که عبارت است از تأخیر انداختن احکام و تکالیف
 مقررۀ در هر ماه به ماه دیگر و به زمان‌های بعد) زیادتی در کفر است، که بواسطۀ آن
 مردمی که کافر شده‌اند؛ مورد ضلالت و گمراهی واقع می‌شوند، آن ماهی را که
 نسی کرده باشند، در یک سال از ماه‌های حلال می‌شمارند؛ و در یک سال از
 ماه‌های حرام؛ تا با آن مقدار از ماه‌های محرم خدا از جهت تعداد تطبیق کند. آگاه
 باشید که اینک زمان به گردش خود به نقطۀ اصلی خود رسید، بر همان هیئت و
 میزانی که در روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید آنطور بود.

و حقاً تعداد ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است، که در کتاب خدا اینطور
 است، از آن ماه‌های دوازده گانه، چهارتایش از ماه‌های محترم است که به ماه‌های
 حرام معروف است: رَجَبُ که بین جُمَادَى و شَعْبَانَ است؛ و آن را مُضْرٌ گویند. و
 سه ماه دیگر متوالی و پیاپی است، که عبارتند از: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ مُحْرَمِ. آگاه

باشید: آیا من این مطلب را تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: اَوْصِيكُمْ بِالنِّسَاءِ خَيْرًا؛ فَإِنَّمَاهُنَّ عَوَانٍ عِنْدَكُمْ؛ لَا يَمْلِكَنَّ لِنَفْسِهِنَّ شَيْئًا؛ وَ إِنَّمَا أَخَذُ تُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ؛ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكِتَابِ اللَّهِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ؛ وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ كِسْوَتِهِنَّ وَ رِزْقِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ إِلَّا يُوطِئَنَّ فِرَاشَكُمْ أَحَدًا؛ وَ لَا يَأْذَنَنَّ فِي بُيُوتِكُمْ إِلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ إِذْنِكُمْ؛

فَإِن فَعَلْنَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! الْأَهْلَ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: من شما را درباره حمایت و پاسداری از زنان سفارش می کنم که به نیکویی و خوبی با آنان رفتار کنید؛ چون ایشان در نزد شما متحمل کارهای سخت و دشوار می شوند؛ و برای خودشان چیزی ندارند؛ و شما به امانت خدا آنها را گرفته اید؛ و به حکم خدا و کتاب خدا، مواقعه و دخول بر آنها را حلال شمرده اید!

از برای شما بر عهده آنها حقی است؛ و از برای آنها بر عهده شما حقی است؛ حق آنها بر شما آنست که لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را به طور نیکو و پسندیده بدهید؛ و حق شما بر آنها آنست که در منزلگاه و خوابگاه شما کسی را نیاورند؛ و در خانه های شما دخل و تصرفی نکنند مگر با علم شما و اجازه شما! و اگر از این چیزهای ممنوعه بجا آورند، شما از خوابیدن با آنها در خوابگاهشان دوری گزینید؛ و آنها را بزیند، زدن که آنها را به مشقت نیندازد؛ و از پای در نیاورد. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری. آن حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: فَأَوْصِيكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَطِعْمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَ أَلْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَ إِن أَدْنَبُوا فَكُلُوا عَشْوَبَاتِهِمْ إِلَى شِرَارِكُمْ! الْأَهْلَ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«پس از آن فرمود: پس از سفارش در باره زنان، من شما را وصیت و سفارش می کنم در باره غلامان و کنیزان که مالک آنها شده اید! از هر چه شما می خورید، به آنها هم بخورانید؛ و از هر چه شما می پوشید، به آنها هم بپوشانید؛ و اگر مرتکب گناهی شدند، خود شما متصدی کیفرشان نگردید؛ و عقوبت آنها را به عهده بدانیتان بگذارید! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَغْشَاهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَعْتَابُهُ، وَلَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا نَسِيُّ عُمِّهِ مَالِهِ إِلَّا بِطَيْبَةِ نَفْسِهِ. الْأَهْلُ بَلَّغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«سپس فرمود: هر مسلمانی برادر مسلمانی دیگر است؛ به او غش و خدعه نمی کند؛ و به او خیانت نمی ورزد؛ و از او غیبت نمی نماید؛ و خون وی را حلال نمی شمرد؛ و هیچگونه تصرفی در مال او را حلال نمی داند مگر با طیب نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ بَيَّسَ أَنْ يُعْبَدَ بَعْدَ الْيَوْمِ، وَ لَكِنْ يُطَاعُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ أَعْمَالِكُمُ الَّتِي تَحْتَقِرُونَ؛ فَقَدْ رَضِيَ بِهِ. الْأَهْلُ بَلَّغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: حَقّاً که شیطان پس از این روز مایوس شده است که مورد عبادت و پرستش واقع شود، ولیکن مُطاع و فرمانده قرار می گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالی که شما بجای می آورید، و آنها را کوچک می شمارید؛ به آن گناهان و خطاها راضی است! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أَعْدَى الْأَعْدَاءِ عَلَى اللَّهِ قَاتِلٌ غَيْرِ قَاتِلِهِ؛ وَ ضَارِبٌ غَيْرِ ضَارِبِهِ؛ وَ مَنْ كَفَرَ نِعْمَةً مَوْلَاهُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ وَ مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. الْأَهْلُ بَلَّغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

«و سپس فرمود: دشمن ترین دشمنان بر خدا کسی است که کشنده غیر از قاتل خود باشد؛ و زنده غیر از ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت کند؛ و به مجرّد توهم و سوء قصد کسی به قتل و یا به ضرب او، او را بکشد و یا بزند) و کسی که کفران نعمت موالی و صاحبان ولایت خود را نماید، حقاً به آنچه خداوند بر محمد فرو فرستاده است کافر شده است؛ و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب کند، لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان برای اوست. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟! گفتند: آری! آن حضرت گفت: خداوندا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنِّي إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ آتَى رَسُولُ اللَّهِ: وَإِذَا قَالُوا، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: آگاه باشید که من از جانب خدا مأمور شدم که با مردم جنگ کنم، تا اینکه بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و چون بدین شهادت گویا شدند، خون های خود را و اموال خود را از تعرض من حفظ کردند، مگر به حق؛ ولیکن این از نقطه نظر ظاهر است، ولی از جهت واقع و حقیقت امر، حساب ایشان با خداست. آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: پس از رحلت من به کفر برنگردید، که گمراه کنندگان بندگان خدا بوده باشید؛ و بعضی از شما بر بعضی دیگر مسلط گردد؛ و تملیک اراده و اختیار و نفوس و اموال مردم را بنماید!

من در میان شما دو چیز را به ودیعت می گذارم که اگر به آنها تمسک کردید هیچگاه گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا؛ و دیگری عیثرت من که أهل

بیت من می باشند. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!«

گفتند: آری! آن حضرت فرمود: خداوندا شاهد باش!«

ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ^۱.

«و در آخر فرمود: حَقّاً هُمُ شَمَا مَسْئُولٌ وَ مَوْرِدُ پَرَسْشِ قَرَارِ خَوَاهِدِ كَرَفْتِ؛ وَ

بِنَابِرَايِنِ وَاجِبِ اسْتِ كِهْ هَرِ كِدَامِ اَزْ شَمَا كِهْ دَرَايِنِجَا حَضُورِ دَاشْتِيْدِ اَيْنِ مَطَالِبِ رَا بِهْ غَائِبِيْنَ بَرَسَانِيْدِ».

ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا ﷺ را که در منی ایراد کرده‌اند

از «تاریخ یعقوبی» آوردیم؛ زیرا که تمام خطبه در این کتاب آمده است؛ و در سایر کتب همین خطبه لیکن به طور تفریق و قطعه قطعه ذکر شده؛ و هر قطعه از آن توسط بعضی از روایات شده است؛ همچنانکه در تعلیقه، به نام بعضی از کتب که فقرات آن را بطور جداگانه آورده‌اند اشاره کردیم.

این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوی مطالب مهمه؛ و قوانین عظیم سیاسی و اجتماعی؛ و دستورات اخلاقی و فقهی است. و حَقّاً می‌توان مانند آیات قرآن حکیم، از نقطه نظر متانت و رصانت و استحکام بدان توسل جست. و چه نیکو بود برای آن شرحی مفصل نوشته می‌شد؛ و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و سایر روایات و

۱ — «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ۲۱۲. و این خطبه را با مختصر اختلافی در عبارت در «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن حنبل و باوردی و ابن مردویه از أبو حمزه رقاشی از عمویش که از اصحاب بوده و زمام ناقة رسول الله ﷺ را گرفته بوده است، روایت کرده است. و اصل این روایت در «مسند» أحمد حنبل، در ج ۵ در ص ۷۲ و ص ۷۳ آمده است. و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ و ص ۶۶۳ از «کافی» روایت کرده است. و در «سیره ابن هشام» ج ۴ از ص ۱۰۲۲ تا ص ۱۰۲۴ آورده است، ولی در عبارت کتاب الله و عتره نبیه تحریفی به عمل آمده و به عبارت: کتاب الله و سنة نبیه آورده است. و همچنین در «البدایة و النهایة» ج ۵ با چند سند از ص ۱۹۴ تا ص ۲۰۱ آورده است، و نیز بیهقی در «سنن» ج ۵ کتاب الحج ص ۱۴۰ آورده است، و نیز ابن جوزی در کتاب «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز ابن سعد در «طبقات» ج ۲ از ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷ آورده است. و «روضه الصفا» ج ۲، باب حجة الوداع. و «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ آورده است. و همچنین طبری در «تاریخ الامم و الملوک» ج ۳ از ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ و جاحظ در «البيان و التبيين» طبع قاهره، سنه ۱۳۶۷، در ج ۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳ آورده است.

أصول مسلمة سنت نبویه، و منهاج آل طاهرين از سلاله آن حضرت، تطبيق؛ و معارف محتوية آن را مكشوف می نمود؛ وليكن اينك ما برای روشن شدن يك فقره از فقرات آن كه شاید نیاز به شرح و توضیح بیشتری دارد، به قدر وسع اقدام می كنیم، و از خداوند متان توفیق می طلبیم، وَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيبُ .

و آن فقره اینست: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ تَا آخِر جملا تی كه در این باره آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا شرح و توضیح مطلبی است كه در دو آیه از قرآن وارد شده است:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ * إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يَحْرِمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (آیه ۳۶ و ۳۷؛ از سوره ۹: توبه).

«بدرستیكه تعداد ماهها در نزد خداوند، در آن وقتی كه آسمان ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است، كه از این ماهها، چهارتایش ماههای محترم هستند؛ آنست آئین استوار و پابرجا؛ پس در این ماههای محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با همه مشركان جنگ و كارزار كنید، همچنانكه ایشان با همه شما جنگ و كارزار نمودند! و بدانید كه حقا خداوند با پرهیزكاران است!

اینست و جز این نیست كه تأخیر انداختن تكالیف و وظائف وارده در ماهها به ماههای دیگر، موجب زیادی كفر است؛ كه بدینوسیله کسانی كه كافر شده اند گمراه می شوند. این كافران در يك سال، ماه حرام را حلال می كنند؛ و در يك سال ماه حرام را حرام می شمارند؛ تا بدین جهت فقط با تعداد ماههایی كه خداوند حرام فرموده است؛ موافقت كنند؛ و بالتیجه آن ماهی را كه خدامحترم شمرده است، حلال می كنند؛ و حرمت آن را نادیده می گیرند؛ بدی و زشتی كردار آنان برایشان زینت داده شده است؛ و خداوند گروه كافران را هدایت نمی كند».

رسول خدا ﷺ با استناد و استشهاد به این آیه، تأخیر و نسیء ماهها را

حرام شمردند و روشن نمودند که باید اعمال و رفتار هر ماهی را در همان ماه انجام داد.

نَسِئٌ^۱ مصدر است مثل نَذِيرٌ وَنَكِيرٌ از مادَّة نَسَأَ الشَّيْءَ يَنْسُوهُ نَسْأً وَنَسْأَةً وَنَيْسِيًّا: إِذَا أُخِّرَهُ تَأْخِيرًا. یعنی آن چیز را به تأخیر انداخت.

شیخ طبرسی گوید: طائفة عرب ماههای چهارگانه: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجة و مُحَرَّم را بنا بر تمسک بر ملت و آئین حضرت ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام محترم می شمردند؛ و جنگ و قتال را در آنها حرام می دانستند؛ و چون مردان کارزار و مخاصمه بودند، صبر کردن سه ماه متوالی: ذوالقعدة و ذوالحجة و مُحَرَّم برای آنان سخت بود؛ که به هیچوجه به جنگ و غارت دست نزنند. فلذا حرمت ماه مُحَرَّم را به ماه صفر تأخیر می انداختند؛ و بجای مُحَرَّم ماه صفر را ماه حرام می شمردند؛ و ماه مُحَرَّم را حلال می کردند. و مدتی بر این نهج که می خواستند درنگ می کردند؛ سپس حرمت را دوباره به مُحَرَّم برمی گردانند؛ و این عمل تأخیر را نیز در ماه ذی الحجة انجام می دادند و حکم بدان می نمودند.

فَرَاءٌ گوید: آن کسی که متعهد و مسئول نَسِئٌ بود مردی بود از طائفة كِنَانَةَ که به او نَعِيمٌ بن ثَعْلَبَةَ می گفتند، و در حج رئیس موسم بود؛ و می گفت: من آن کسی هستم که هیچگاه مورد عیب گوئی مردم واقع نمی شوم؛ و در نیل به مقصود پیوسته مظفر و منصورم؛ و حکمی را که می کنم هیچوقت برگردانده نمی شود!

مردم در موسم در پاسخ او می گفتند: آری راست می گوئی! اینک یک ماه را برای ما تأخیر انداز! حرمت ماه مُحَرَّم را بردار! و به ماه صفر انداز! و مُحَرَّم را برای

۱- در «نهایه» ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۹ در مادَّة دَوَّرَ آورده است که: و در حدیث است که إِنَّ الزَّمَانَ فَيَاثَرُ كَهَيْئَةِ يَوْمِ خَلَقَ اللهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ گفته می شود: دَارَ يَدُوٍّ وَاسْتَدَارَ يَسْتَدِيرُ به معنای آنکه گرداگرد چیزی دور زد، و به جایی که حرکت را از آنجا شروع کرد، برگشت، و معنای حدیث اینست که: عادت عرب این بود که ماه مُحَرَّم را به ماه صفر تأخیر می انداختند برای آنکه در مُحَرَّم جنگ کنند و این نَسِئٌ است، و هر سال بعد از سال دیگر این کار را انجام می دادند. و بنا بر این مُحَرَّم از ماهی به ماه دیگر منتقل می شد بطوریکه در تمام ماههای سال گردش می کرد و دور می زد. و چون آن سالی که رسول خدا حج نموده بود، ماه مُحَرَّم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود، و سال به همان هیئت و کیفیتِ اوّل خود دور زده بود، فلذا رسول خدا چنین فرمود.

ما حلال کن! او نیز این کار را می کرد.

و در هنگامی که اسلام آمد؛ آن شخصِ مسئولِ این کار، جُنَادَةُ بْنُ عَوْفِ بْنِ أُمَيَّةَ كِنَانِيٍّ بود. و ابن عباس گوید: اولین کسی که این عمل نسیئ و تأخیراندازی را در بین عرب دائر کرد عَمْرُو بْنُ لَحْيِ بْنِ قُمَعَةَ بْنِ حِنْدِيفِ بود. و أمّا أبو مسلم بن أسلم می گوید: مردی از بنی کِنَانَه بود که او را قَلَمَس می گفتند: او می گفت: من محرم را در این سال تأخیر انداختم؛ پس در این سال، دو ماهِ صفر داریم؛ و چون سال آینده می شد می گفت: ما حرمت ماهِ مُحَرَّم سال قبل را اینک قضا می کنیم؛ و این هر دو ماه را محرم قرار می دهیم. و شاعر کِنَانِيٍّ در این باره گفته است: وَمِنَّا نَاسِيُ الشَّهْرِ الْقَلَمَسِ .

«وَقَلَمَسٌ كَه مَقَامِ تَأْخِيرِ انْدَازِي مَآه هَا رَا دَارِد، اَز طَائِفَةُ مَاسْت.»

و كَمَيْتِ شَاعِرِ گويد:

وَنَحْنُ النَّاسِيُونَ عَلَى مُعَدِّ شُهُورِ الْجِلِّ نَجْعَلُهَا حَرَامًا

«ما کسانی هستیم که بر قبیلۀ معد، حکم به تأخیر می کنیم، و ماههای

حلال را حرام می گردانیم.»

و مُجَاهِدٌ گوید: مشرکان در هر ماهی دو سال حج می گزاردند؛ یعنی در ذوالحجّة، دو سال پی در پی حج می کردند؛ و سپس در ماه محرم دو سال حج می کردند؛ و سپس در ماه صفر دو سال حج می گزاردند؛ و همچنین به همین ترتیب در ماههای دیگر، در هر یک از آنها دو سال حج می گزاردند؛ تا اینکه آن حجی که در سال قبل از حجّة الوداع انجام داده شد، در ماه ذوالقعدة بود. و رسول خدا ﷺ که در سال بعد که حجّة الوداع بود حج گزاردند، با ماه ذوالحجّة موافق شد؛ و بر این اساس رسول خدا ﷺ در خطبۀ خود فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ أَلَسَنَّهُ أَتْنَا عَشْرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ .

«آگاه باشید که اینک زمان در گردش خود به همان هیئت و کیفیتی

برگشته است که خداوند در وقت خلقت آسمانها و زمین آن را بدان کیفیت آفرید. سال دوازده ماه است؛ و چهارتا از آنها ماه های حرام است؛ سه تا پشت سرهم؛ ذوالقعدة و ذوالحجة و محرّم؛ و رجب مُضَر که بین ماه جمادی و ماه شعبان است».

در این عبارت رسول خدا ﷺ خواسته است بفهماند که ماههای حرام اینک به مواضع حقیقی و اصلی خود بازگشته است؛ و انجام مراسم حجّ به ماه ذوالحجة بازگردیده است؛ و نسی و تأخیر در این حجّ باطل شده است.^۱

و در «تفسیر ابوالسعود» بعد از بیان ماههای حرام و بیان خطبة رسول خدا در حجة الوداع که إِنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ و اینکه ماهها دوازده تا هستند؛ گفته است که: معنی چنین می شود که: ماهها از جهت حرمت و حِلّ بازگشت کردند به همان حالی که اولاً داشتند؛ و حجّ نیز بازگشت کرد به ماه ذوالحجة بعد از آنکه به واسطه نسی و تأخیری که در زمان جاهلیت می کردند، آن را از موضع و موقع اصلی خود تغییر داده بودند. و بنابراین حجّ رسول الله در حجة الوداع موافق با ماه ذوالحجة شد؛ و حجّ ابوبکر قبل از حجّ رسول الله در ماه ذوالقعدة واقع شده بود.^۲

و نظیر اینگونه تفسیری که در «مجمع البیان» و «تفسیر ابوالسعود» دیدیم؛ در غالب تفاسیر مشاهده می شود؛ و محصل آنچه به دست می آید آنست که: در بین اعراب جاهلیت دوگونه تغییر در ماهها دیده می شد: یکی تغییر ماههای حرام از جای خود، همچون محرّم به ماه صفر؛ و دیگری تغییری که در حجّ می نمودند؛ و به واسطه آن حجّ از ذوالحجة برداشته می شد؛ و به ماههای دیگر می رفت و در ماههای دیگر دور می زد؛ تا دوبرتبه به محل اصلی خود برگردد؛ و این هر دوگونه تأخیر را نسی می گفتند.

شاهد بر تغییر اول یعنی تغییر حرمت ماههای حرام به ماههای بعد روایاتی

است:

۱- «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۳، ص ۲۹.

۲- «تفسیر ابوالسعود» ج ۲، ص ۵۴۸.

در «تفسیر الدر المنثور» ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از ابن عمر تخریج کرده اند که او گفت: وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعَقَبَةِ؛ فَقَالَ: إِنَّ النَّسْيَ مِنَ الشَّيْطَانِ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا؛ وَيُحَرِّمُونَ صَفَرَ عَامًا وَيَسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَهُوَ النَّسْيُ^۱.

«رسول خدا ﷺ در عقبه سرزمین منی ایستاد و گفت: حَقًّا نَسَى از شیطان است؛ که موجب زیادی کفر است؛ و بدین وسیله کافران گمراه می شوند؛ از ماههای حرام در یک سال آن را حلال می شمارند؛ و در یک سال حرام می شمارند؛ و ماه صفر را حرام می کنند؛ و ماه محرم را حلال می کنند؛ و اینست معنای نَسَى».

و نیز در «الدر المنثور» آورده است که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند که او گفت: كَانَ جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ الْكِنَانِيُّ يُوفِي الْمَوْسِمَ كُلَّ عَامٍ؛ وَكَانَ يُكَنِّي أَبَا ثُمَادَةَ؛ فَيُنَادِي: أَلَا إِنَّ أَبَا ثُمَادَةَ لَا يَخَافُ وَلَا يَتَعَابُ؛ أَلَا إِنَّ صَفَرَ الْأَوَّلَ حَلَالٌ^۲.

وَكَانَ طَوَائِفٌ مِنَ الْعَرَبِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُغَيِّرُوا عَلَى بَعْضِ عُدُوِّهِمْ أَتَوْهُ فَقَالُوا: أَجَلٌ لَنَا هَذَا الشَّهْرُ - يَعْنُونَ صَفَرَ -؛ وَكَانَتِ الْعَرَبُ لَا تُقَاتِلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، فَيَحِلُّ لَهُمْ عَامًا وَيُحَرِّمُهُ عَلَيْهِمْ فِي الْعَامِ الْآخِرِ. وَيُحَرِّمُ الْمُحَرَّمَ فِي قَابِلِ لِيُوَاطُّوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، يَقُولُ: لِيَجْعَلُوا الْحُرْمَ أَرْبَعَةَ غَيْرَ أَنَّهُمْ جَعَلُوا صَفَرَ عَامًا حَلَالًا وَعَامًا حَرَامًا^۲.

«جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ که از قبیله بنو کینانه بود، و او را أَبُو ثُمَادَةَ می گفتند، در هر

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۶، و تفسیر «المیزان» ج ۹ ص ۲۸۶.

۲- علامه طباطبائی رضوان الله علیه در ج ۹ «المیزان» ص ۲۸۷ از سیوطی در کتاب «مزه» نقل کرده اند که: عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرم را صفر می نامید، و آن را صفر اول می گفت، و ماه صفر را صفر دوم می گفت، پس همانند دو ربیع، و دو جمادی، دو ماه صفر بود و نَسَى در صفر اول واقع می شد و از صفر دوم تجاوز نمی کرد، و چون اسلام استقرار یافت، به جهت احترام ماه صفر اول که حرمتش بواسطه نَسَى زائل شده بود آن را شَهْرُ اللَّهِ الْمُحَرَّمِ خواندند؛ و بواسطه کثرت استعمال، محرم خوانده شد، و ماه صفر به صفر دوم اختصاص یافت. پس محرم از ألفاظ اسلامی است و از اوصافی است که بواسطه کثرت استعمال در ماه صفر اول علم بالغلبه شده است..

۳- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶ و ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۶ و ۲۸۷.

سال در موسم حج حاضر می‌شد، و ندا می‌کرد: آگاه باشید که: اَبُو ثَمَّادَه از هیچ چیز نمی‌هراسد، و هیچکس بر او عیبی نمی‌تواند بگیرد! آگاه باشید که ماه صفر اَوَّل حلال است!

و عادت طوائف عرب بر این بود که چون می‌خواستند بر بعضی از دشمنانشان بتازند، نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: این ماه صفر را (محرم را) بر ما حلال کن! و عادت عرب اینطور بود که در ماههای حرام جنگ نمی‌کردند. اَبُو ثَمَّادَه برای آنها ماه صفر اَوَّل را در یک سال حلال می‌کرد، و در سال دیگر همان ماه را حرام می‌کرد، و از این جهت در سال دیگر حرام می‌کرد که در تعداد و مطابقه با مقدار ماههایی که خداوند حرام کرده است، موازنه حاصل شود. خداوند می‌فرماید: این کار را می‌کردند تا ماههای حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد، مگر اینکه ماه صفر اَوَّل را در یک سال حلال و در سال دیگر حرام می‌کردند».

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْتَوِر» آورده است که: ابن منذر از قتاده در باره آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» تخریج کرده است که او گفت: عَمَدَةُ أَنَّاسٍ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ فَرَّادُوا صَفَرَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، وَ كَانَ يَقُومُ قَائِمُهُمْ فِي الْمَوْسِمِ، فَيَقُولُ: إِنَّ أَلِهَتَكُمْ قَدْ حَرَمَتْ صَفَرَ، فَيَحْرَمُونَهُ ذَلِكَ الْعَامَ، وَ كَانَ يُقَالُ لَهُمَا الصَّفْرَانِ. وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ نَسَأَ النَّسِيءَ بَنُو مَالِكٍ مِنْ كِنَانَةَ، وَ كَانُوا ثَلَاثَةً: اَبُو ثَمَّادَةَ صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ، أَحَدُ بَنِي فَهْمِ بْنِ الْحَارِثِ، ثُمَّ أَحَدُ بَنِي كِنَانَةَ.^۱

«جماعتی از اهل ضلالت اراده کردند که در ماههای حرام، ماه صفر را اضافه کنند؛ و در اینصورت رئیس ایشان در موسم حج می‌ایستاد و می‌گفت: خدایان شما برای شما ماه صفر را حرام کرده‌اند، و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود حرام می‌کردند؛ و به ماه محرم و صفر هر دو، ماه صفر گفته می‌شد. و اولین کسی که نسیء را رواج داد، بنومالک از بنی کنانه بودند، و سه تن بودند: اَبُو ثَمَّادَه صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ، و یک تن از بنی فہم بن حارث، و یک تن از بنوکنانه.»

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۷.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» آورده است که: ابن ابی حاتم از سدی در این آیه شریفه، تخریج کرده است که: كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ يُقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ يُكْنَى أَبُو أَمَامَةَ يُنْسَى الشُّهُورُ؛ وَكَانَتِ الْعَرَبُ يَسْتَدُّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَمَكُّوْا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ لَا يُغَيِّرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَإِذَا أَرَادُوا أَنْ يُغَيِّرَ عَلَى أَحَدِهِمْ قَامَ يَوْمًا بِمَنِيٍّ فَخَطَبَ فَقَالَ: إِنِّي قَدْ أَحْلَلْتُ الْمُحْرَمَ وَ حَرَّمْتُ صَفَرَ مَكَانَهُ. فَيَقَاتِلُ النَّاسُ فِي الْمُحْرَمِ، فَإِذَا كَانَ صَفْرٌ عَمَدُوا وَ وَضَعُوا الْأَسِنَّةَ ثُمَّ يَقُومُ فِي قَابِلٍ فَيَقُولُ: إِنِّي قَدْ أَحْلَلْتُ صَفْرًا وَ حَرَّمْتُ الْمُحْرَمَ فَبُؤِاطُوا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَيُحِلُّوْا الْمُحْرَمَ.^۱

«مردی از قبیله کینانه بود که به او أبوامامه، جناده بن عوف می گفتند، و کار او تأخیر انداختن ماهها بود. و چون بر عرب بسیار گران بود که سه ماه پیاپی درنگ کنند، و بر یکدیگر نتازند و غارت نکنند، لذا چون جناده می خواست برای آنها حکم حرمت را تغییر دهد، روزی در منی می ایستاد و خطبه می خواند و می گفت: من ماه محرم را حلال کردم، و به جای آن ماه صفر را حرام کردم، فبناءً علیهذا مردم در ماه محرم جنگ می کردند، و چون ماه صفر فرا می رسید، نیزه ها و سنان ها را کنار می گذاشتند، و دست از کارزار باز می داشتند.

و در سال بعد نیز در منی خطبه می خواند، و می گفت: من ماه صفر را حلال، و ماه محرم را حرام کردم، فعلیهذا در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، إلا اینکه محرم را حلال می دانستند.»

و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» با تخریج ابن مردویه از ابن عباس وارد شده است، که آیه شریفه را بدین کیفیت تفسیر می نماید.^۲

و شاهد بر تغییر دوّم، یعنی تغییر زمان حج از زمان اصلی خودش، و گردش کردن حج در تمام ماههای سال، تا دو مرتبه به ماه ذی الحجه برگردد، و دور خود را کامل کند، نیز روایاتی است:

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۷.

۲- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷.

در «الدُّرُّ الْمُنْثُورُ» آورده است که: طبرانی و ابوالشیخ و ابن مردویه از عَمْرُو بن شعیب از پدرش از جدش تخریج کرده اند که می گفت: **كَانَتْ الْعَرَبُ يُحِلُّونَ عَامًا شَهْرًا، وَ عَامًا شَهْرَيْنِ، وَ لَا يُصَيِّونَ الْحَجَّ إِلَّا فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَرَّةً، وَ هُوَ النَّسِيُّ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ.**

فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ نَزَّحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ الْأَهْلَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ.^۱

«عادت عرب چنین بود که: در یک سال یک ماه از ماههای حرام را حلال می شمردند، و در سال دیگر دو ماه را حلال می شمردند. و چون این عمل در ماهها دور می زد، به حج واقعی و حقیقی خود که بر زمان اصلی خود منطبق باشد، فقط در بیست و شش سال یک بار می رسیدند. و این عمل همان نسیء است که خداوند در کتابش فرموده است.

تا رسید به زمان حج اکبر، همان حجی که رسول خدا بجای آوردند؛ در آن سالی بود که چون مردم ماهها را شمردند، و بر ماه حج موافق بود، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه خود فرمود: اینک زمان دور زده است، و به جایی رسیده است که بر همان کیفیت و هیئتی است که خدا آسمانها و زمین را در آن روز آفرید.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْثُورُ» آورده است که: أحمد حنبل و بخاری و مسلم و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ و ابن مردویه و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از ابوبکر تخریج کرده اند که: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حج، خطبه ای ایراد کردند و فرمودند: **أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ، وَ رَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.^۲**

«بدانید که: زمان دور زده است، همانند روزی که خداوند آسمانها و زمین

۱- «تفسیر الدُّرُّ الْمُنْثُورُ» ج ۳ ص ۲۳۶، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۹.

۲- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

را آفرید! سال دوازده ماه است، که چهارتای از آنها ماه‌های محترم است، سه تا از این چهارتا، پی در پی است، که ذی‌قعدة و ذی‌حجه و محرم است، و یکی تنها است که رَجَب مُضَر است، و آن بین جُمَادی و شعبان است.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» آورده است که همین مضمون را بَرَّاز و ابن جریر و ابن مردویه از أَبُوهُرَيْرَةَ تخریج کرده‌اند^۱، و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریج کرده‌اند^۲. و ابن منذر و أبوالشیخ و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده‌اند^۳.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَنْثُورُ» آورده است که: عبد الرَّزَّاق و ابن منذر و ابن ابی- حاتم و أبوالشیخ از مُجَاهِد تخریج کرده‌اند که در تفسیر آیه: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ كَفْتَهُ است که: فَرَضَ اللَّهُ الْحَجَّ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يُسْمُونَ الْأَشْهُرَ: ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ صَفَرُ وَ رَبِيعُ وَ رَبِيعُ وَ جُمَادَى وَ جُمَادَى وَ رَجَبُ وَ شَعْبَانُ وَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالَ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ ثُمَّ يَحُجُّونَ فِيهِ.

ثُمَّ يَسْكُتُونَ عَنِ الْمُحَرَّمِ فَلَا يَدُ كُرُوبَهُ، ثُمَّ يَعُودُونَ فَيُسْمُونَ صَفَرَ صَفَرًا، ثُمَّ يُسْمُونَ رَجَبَ جُمَادَى الْآخِرَةَ، ثُمَّ يُسْمُونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ، وَ رَمَضَانَ شَوَّالَ، وَ يُسْمُونَ ذَا الْقَعْدَةِ شَوَّالَ، ثُمَّ يُسْمُونَ ذَا الْحِجَّةِ ذَا الْقَعْدَةَ، ثُمَّ يُسْمُونَ الْمُحَرَّمِ ذَا الْحِجَّةِ، ثُمَّ يَحُجُّونَ فِيهِ وَ اسْمُهُ عِنْدَهُمْ ذُو الْحِجَّةِ.

ثُمَّ عَادُوا إِلَى مِنِّي هَذِهِ الْقِصَّةِ فَكَانُوا يَحُجُّونَ فِي كُلِّ شَهْرٍ عَامًا حَتَّى وَافَقَ حِجَّةُ أَبِي بَكْرٍ الْآخِرَةَ مِنَ الْعَامِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، ثُمَّ حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ حِجَّتَهُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا فَوَافَقَ ذُو الْحِجَّةِ، فَذَلِكَ حِينَ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ فِي حُطَّتِيهِ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ.^۴

و محصل آنچه از این روایت، با وجود اضطراب و تشویشی که در عبارات صدر آن است، استفاده می‌شود، آنست که: أعراب قبل از اسلام، حج خانه خدا را در ماه ذوالحجه بجای می‌آوردند، با این تفاوت که می‌خواستند در هر سالی حج را

۱ تا ۳ — «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

۴ — «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷ و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۸.

در یکی از ماههای سال بجا بیاورند، و بنابراین حج را در ماههای سال، یکی پس از دیگری به گردش درمی‌آوردند. و چون نوبه به هر ماهی که بنای آن سال، آن بود که حج در آن انجام شود، می‌رسید، نام آن ماه را ذی‌حجه می‌گذاشتند، و اسم اصلی آن ماه را بر زبان نمی‌آوردند.

و لازمه این مرام آن می‌شد که: هر سالی که در آن حج می‌گذاشتند، سیزده ماه می‌شد، و نام بعضی از ماهها دوبار و یا یک بار تکرار می‌شد، همچنانکه در این روایت ذکر شد. و طبری ذکر کرده است که عرب، ماههای سال را سیزده ماه قرار می‌داد، و در روایتی است که سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز می‌گرفت.

و لازمه این مرام آنست که تمام اسامی ماهها تغییر کند، و نام هیچ ماهی بر آن ماه منطبق نگردد، مگر در هر دوازده سال یکبار، اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده، و بر گونه دوران تغییر یابد.^۱

فخر رازی در تفسیر خود در شرح کیفیت نسئ بطور مشروح بحث کرده است و در ذیل آیه **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ** گوید: بدان که این شرح نوع سوم از قبائح اعمال یهود و نصاری و مشرکین است، که در تغییر احکام خدا سعی می‌کنند، زیرا که چون در تغییر احکام خدا در زمانهای خود سعی کردند، و آنها را به سبب نسئ تغییر دادند، پس در حقیقت سعی در تغییر سنت به حسب آراء و أهواء خود کرده، و این موجب زیادی کفر و حسرت ایشان خواهد شد.

و سپس در بیان مسئله اول از مسائلی که مطرح نموده است گفته است که: بدان که سال در نزد عرب عبارت است از دوازده ماه از ماههای قمری، و دلیل آن یکی همین آیه است، و دیگری گفتار خدای تعالی: **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ.**^۲

«خداوند است که خورشید را نوردهنده، و ماه را نورانی قرار داد؛ و ماه را در سیر گردش خود در منازل و مکان‌های مختلفی معین و مقدر فرمود؛ برای اینکه شما تعداد سال‌ها و حساب‌ها بدانید!»

۱- «المیزان» ج ۹، ص ۲۸۸.

۲- آیه ۵، از سوره ۱۰: یونس.

خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل مختلف، علت دانستن سال‌ها و حساب قرار داده است، و این وقتی صحیح است که سال بستگی به سیر و گردش ماه داشته باشد. و نیز گفتار دیگر خدای تعالی دلالت بر آن دارد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ. ۱

«(ای پیامبر) چون از تو درباره کیفیت هلال ماه پرسش کنند، بگو: این

اشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.»

و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب، سال عبارت است از زمانی که خورشید یک دور کامل بگردد. و چون سال قمری به مقدار مشخصی از سال شمسی کمتر است، بدین جهت ماه‌های قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می‌شوند. و بنابراین حج در بعضی از اوقات، در فصل زمستان واقع می‌شود، و در برخی دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقت برای حج گزاران می‌شد. و از طرف دیگر چون برای حج می‌رفتند، تجارت هم می‌کردند، و چه بسا موسم حج، موافق با موقع و فصل تجارت نمی‌شد، و در امر تجارت خلل پدید می‌آمد؛

برای رفع این دو محذور، اعراب جاهلی، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل گیسسه کردند^۲، و حج خود را براساس ماههای شمسی و سال شمسی قرار دادند، فعليهذا حجشان در زمان مشخصی از فصول صورت می‌گرفت، که هم طبق مصلحت آنان از جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان از جهت منافی که از تجارت می‌بردند.

و این نسیء و تأخیری که در ماههای قمری می‌کردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویة ایشان بود، لیکن موجب تغییر حکم خداوند متعال می‌شد، زیرا که چون وقتی را که خداوند برای حج معلوم کرده است، معیناً و مشخصاً در ماههای محدود و مقدری است، اگر بواسطه این نسیء و عقب اندازی در سایر ماههای قمری واقع شود، مسلماً حکم خدا و تکلیف خدا را تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این

۱- آیه ۱۸۹، از سوره ۲: بقره.

۲- کبیسه گرفتن در اینجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمری، با مقدار سال شمسی، و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمری در آخر سال قمری.

آیه، آن را گناه و کفر شمرده است و به مذمت عظیمی از آن تنقید کرده است. و چون سال شمسی از سال قمری بیشتر است، این مقادیر زیادی را به روی هم انباشتند، و چون مقدارش یک ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه کردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجاست که خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منکر شمرده است، و فرموده است که: حکم ازلّی و قطعی خدا این بوده است که سال، دوازده ماه باشد، نه کمتر و نه زیادت، و این حکمی را که برای بعضی از سال‌ها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حکمی است که برخلاف حکم خدا صورت گرفته است، و سبب برای تغییر تکالیف خدا از مواضع خود شده است، و برخلاف دین است.

آئین عرب از زمان پیشین بنابر سال‌های قمری بوده است، نه شمسی. و این روش را بطور وراثت از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما الصّلاة و السّلام ارث برده‌اند، و اما آئین یهود و نصاری چنین نبوده است، و این روش نسی و گبسه‌گیری را بعضی از اعراب، از یهودیان و مسیحیان آموختند، و در شهرهای عرب نشین رواج دادند.^۱

و نیز فخر رازی پس از بیان مطالبی مشروح گفته است که: نسی به معنای تأخیر است، و ابوزید گفته است: نَسَأْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أَنْسَأَهَا نَسَاءً إِذَا أَخَّرْتَهَا، وَ أَنْسَأْتَهُ إِنْسَاءً إِذَا أَخَّرْتَهُ عَنْهُ وَ الْإِسْمُ النَّسِيَّةُ وَ النَّسْءُ. و اما قطرب که گفته است: النَّسِيُّ أَضْلُهُ مِنَ الزِّيَادَةِ، يُقَالُ نَسَأَ فِي الْأَجْلِ وَ أَنْسَأَ، إِذَا زَادَ فِيهِ، واحدی در پاسخش گفته است که: صحیح همان معنای اول است، و اصل معنای نسی تأخیر است، و در اینجا هم تأخیر در مدت مراد است، نه زیادی در آن.^۲

و سپس فخر رازی گفته است: اعراب جاهلی اگر حجّ خود را بر حساب سال قمری قرار می‌دادند، چون گاهی در تابستان، و گاهی در زمستان واقع می‌شد، و مسافرت در این فصول مشکل بود، و نیز در تجارتهای خود و معاملات خود سودی

۱ - «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع دارالطباعه العامرة، ج ۴، ص ۶۳۳.

۲ - «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۷ و ۶۳۸.

نمی بردند، چون سایر افراد مردم از سایر نقاط به مکه نمی آمدند مگر در اوقات مناسب و طبق احوال خود، فلهمذا چون دانستند که رعایت سال قمری در انجام تکالیف و حج، به مصالح دنیوی آنها اخلاص وارد می کند، سال قمری را کنار زده، و سال شمسی را معتبر شمردند. و چون سال شمسی از سال قمری به مقدار معین و مشخصی زیادت است، نیازمند به کبیسه گیری شدند، و به سبب این عمل کبیسه برای آنان دو چیز پیدا شد:

اول آنکه به جهت اجتماع این زیادتی ها ناچار شدند که بعضی از سال ها را سیزده ماه قرار دهند.

دوم آنکه حج از بعضی از ماه های قمری حرکت کرد، و منتقل به ماه های دیگر شد، حج در بعضی از سال ها در ذوالحجه واقع می شد، و پس از آن در محرم، و پس از آن در صفر، و همینطور به همین منوال دور می زد، تا بعد از مدت معینی بار دیگر به ماه ذوالحجه قرار می گرفت.

پس بنابراین به سبب این کبیسه گیری دو چیز حاصل می شد: زیادتی در مقدار ماهها، و تأخیر حرمت ماههای حرام به ماههای دیگر. و ما چه لفظ نسیء وارد در آیه قرآن را به معنای تأخیر بگیریم، همانطور که اکثر اهل لغت برآند، و چه به معنای زیادتی بگیریم، همانطور که بعضی از اهل لغت برآند، در هر حال لفظ نسیء منطبق بر این دو امر خواهد شد.

و حاصل و محصل کلام آنست که بناء عبادات که بر سال قمری است مُخِلّ به مصالح دنیوی بوده است، و بناء آنها بر سال شمسی موافق مصالح دنیوی بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل عَلَيْهِمَا السَّلَامُ امر فرموده است که بنای کار خود را بر سال قمری قرار دهند، ولیکن ایشان به جهت مصالح دنیوی خود امر خدا را مراعات نکردند، و سال قمری را ترک گفتند، و سال شمسی را معتبر شمردند، و حج را در ماه دیگری غیر از ماههای حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعییب و تعییر و توبیخ قرار داد، و موجب زیادتی کفرشان دانست.

و اما علت زیادتی کفر این است که: چون آنها حج را در غیر ماههای حرام

انجام می‌دادند، و نیز معتقد شده بودند که این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماه‌های قمریه واجب نیست، پس این عمل، إنکار حکم خدا با علم به آن، و تمرد از اطاعت او می‌شده است. و به إجماع مسلمانان إنکار حکم خدا و تمرد از آن با وجود علم موجب کفر است.

و اما طریقه حسابی که با آن مقدار زیادی را به دست می‌آوردند، و با کبائس شهر خود را تعدیل می‌نمودند، در کتب زیجات، مدون و مذکور است. و واحدی گفته است که: اکثر علماء برآنند که این نسیء و تأخیر، اختصاص به یک ماه ندارد، بلکه در تمام ماهها صورت می‌گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنابراین ذکر شد، و بنا بر اتفاق مسلمین بر آنکه چون رسول خدا ﷺ اراده حج فرمود در حجة الوداع، در حقیقت و واقع امر، حج به همان زمان اصلی خود که ذوالحجة بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا. و چنین اراده فرمود که: ماههای حرام اینک به مواضع خود بازگشت نموده است.^۱

و قبل از فخر رازی، ابوریحان بیرونی^۲ در چند جای کتاب مشهور خود: «الآثار الباقية عن القرون الخالية» از کیفیت نسیء و تأخیر اعراب در شهر، و اصل تأسیس تاریخ اسلامی و اسامی ماهها بحث کرده است. در یک جا پس از آنکه نام ماههای دوازده گانه عرب را بدین طریق ذکر کرده است:

المُحَرَّمُ، صَفَرٌ، رَبِيعُ الْأَوَّلِ، رَبِيعُ الْآخِرِ، جُمَادَى الْأُولَى، جُمَادَى الْآخِرَةُ، رَجَبٌ، شَعْبَانٌ، رَمَضَانٌ، شَوَّالٌ، ذُو الْقَعْدَةِ، ذُو الْحِجَّةِ^۳.

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۸ و ۶۳۹.

۲- ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، از بزرگان دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است، تولدش در سنه ۳۶۰ هجری در خوارزم، و وفاتش در سنه ۴۴۰ هجری در غزنة بوده است.

۳- در «الآثار الباقية» از ص ۶۰ تا ص ۶۲ برای شهر عربی قبل از اسلام در زمان جاهلیت پیشین نام‌های دیگری را ذکر کرده است و وجه تسمیه آن شهر را به آن نامها نیز بیان کرده است. سپس گوید: البتة این نامها متعلق به عصر قدیم بوده و سپس در جاهلیت قبل از اسلام به نامهای کنونی تبدیل شده است. و آن نامها

می گوید: اعراب در زمان جاهلیت نام ماهها را به همانگونه که اهل اسلام استعمال می کنند، استعمال می کردند، و حج آنان در فصول چهارگانه دور می زد، سپس خواستند تا حجشان را در زمانی انجام دهند که متاع و بضاعت تجاری آنان از پوست های دباغی شده، و انواع چرم ها، و میوه ها به دست آید، و نیز سایر اُمته آنان حاضر باشد؛ و این زمان پیوسته بر حالت ثابتی باقی باشد، که خرم ترین زمان ها و پر نعمت ترین اوقات بوده باشد.

روی این اساس عمل کبیسه گیری را از یهودیان که در مجاورت ایشان سکونت داشتند، نزدیک دو یست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول کبیسه کردن شدند، بدین ترتیب که مقدار زیادی که مابین سالهای قمری آنان، و مابین سال شمسی بود، چون به یک ماه می رسید، آن یک ماه را به ماههای خود ملحق نمودند. و بعد از این متولی این کار قَلَامِس^۱ بودند که پس از انقضاء حج می ایستادند و خطبه می خواندند در موسم حج، و ماه را به تأخیر می انداختند بدین

→

از این فرار است: الْمُؤْتَمِرُ - حَوَائِكُ - حُتْمٌ - نَاجِرٌ - صَوَائِكُ - رَبَّاءٌ - الْأَصْمُ - نَافِقٌ - هَوَاعٌ - عَادِلٌ - وَاعِلٌ - بُرْكٌ - و نیز در بعضی از این نامها در تواریخ اختلاف است و همچنین در ترتیب آنها. و بهترین شعری که در این باره، سروده شده است، شعر صاحب، اسماعیل بن عبّاد است:

أَرَدْتُ شُهْرَ الْعُرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَخُذْهَا عَلَي سِرِّ الْمُحَرَّمِ تَشْتَرِكُ
فَمُؤْتَمِرٌ يَأْتِي وَمِنْ بَعْدِ نَاجِرٌ وَحَوَائِكُ مَعَ صَوَائِكُ يَجْمَعُ فِي شَرِكُ
حَنِينٌ وَرَبَّاءٌ وَالْأَصْمُ وَعَادِلٌ وَنَافِقٌ مَعَ وَعَلٍ وَرَنَّةٌ مَعَ بُرْكُ

«اگر می خواهی نام ماههای عرب را در زمان جاهلیت بدانی پس براساس شروع از ماه محرم و انتظام آنها بر این منوال قرار بده (زیرا که از جهت ترتیب و نظم با ماههایی که اول آن به نام محرم است مشترک هستند) اولین ماه نامش مؤتمیر است و سپس ماه ناجر و حوائک و صوائک همگی در یک ردیف و یک رشته منتظم می شوند. و ماه حنین و ربّاء و اصم و عادل و نافیق با وعل و رنّه و برک، نیز یکی پس از دیگری می آیند.

۱ - قَلَامِس جمع قَلَمَس است یعنی دریای پرآب، و آن لقب نسبی گران در دوره جاهلیت بوده است، که از قبیله بنی کنانه بوده اند. و اولین نسیبگر حدیفة بن عبد فقیم کنانی بوده و یکی پس از دیگری منصب خود را ارث می بردند، و آخرین آنها که هفتمین نفر بود ابو ثمامة جنادة بن عوف است، (ابو ثمامة جنادة بن عوف بن اُمیة بن قلع بن عبّاد بن قلع بن حدیفة) و اگر سن متوسط هر نسل را سی سال بگیریم، مجموعاً دو یست و ده سال می شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنیم، نخستین آنان دو یست سال قبل از هجرت بوده است. و به این زمان مقریزی در کتاب «خَطَط» خود ج ۲، ص ۵۴ تصریح کرده است.

معنی که ماه بعدی را به نام آن ماه می خواندند.

و چون عرب از آنها اطاعت داشتند، تمامی آنها بر این تأخیر و تسمیه متفق می شدند، و گفتار ایشان را می پذیرفتند و این کارشان را نسیء می نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه سال بقدریک ماه، اول سال اعراب را به تأخیر می انداختند برحسب مقداری که آن سال مستحق آن بود.

و روی این اصل یکی از گویندگانشان می گوید:

لَنَا نَاسِيٌّ تَمُشُونَ تَحْتَ لِوَائِيهِ يُجَلُّ إِذَا شَاءَ الشُّهُورَ وَيُحَرِّمُ

«آن مقام تأخیر اندازنده از ماست، که شما در تحت پرچم او حرکت می کنید، و هر ماهی را که بخواهد حلال می کند، و هر ماهی را که بخواهد حرام می نماید.»

و اولین نسیء و تأخیری که واقع شد، برای ماه مُحَرَّم بود. فلذا ماه صَفَر به نام محرم نامگذاری شد، و ماه ربیع الأول به نام صفر نامگذاری شد، و همینطور به ترتیب یکی پس از دیگری، نام هر ماهی را به روی ماههای بعدی گذاردند.

و دومین نسیء و تأخیری که واقع شد، برای ماه صفر بود. فلذا ماه بعدی را که ربیع بود أيضاً به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نسیء بدین ترتیب دور می زد، و در تمام ماههای دوازده گانه گردش می کرد، تا بار دیگر به ماه محرم برگردد، در این حال همان کار اول را دوباره اعاده می نمودند.

عادت اعراب جاهلی این بود که مقدار تعداد دوره های نسیء را می شمردند، و با تعداد این دوره ها، زمان را اندازه می گرفتند، و می گفتند: از زمان فلان تا زمان فلان که سال ها گردش کرده اند، یک دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهی از ماهها از فصل خود که از فصول اربعه بود پیش می افتاد، و این پیش افتادن به علت کسره های سال شمسی، و بقیه مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری بود که به آن سال قمری ملحق کرده بودند، در اینصورت بار دیگر کیسه می کردند، و این تقدّم ماه از فصل خود به واسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل

۱- یعنی مقدار جمع شدن تفاوت های نادیده گرفته شده را که میان سال حساب شده قمری که از کیسه گرفتن با مقدار سال شمسی پیش می آید، با کیسه دیگری که به حساب دقیق تر بود تصحیح می کردند. و

برای آنها معلوم می شد.

این بود تا هنگامی که رسول خدا ﷺ هجرت کردند، و همانطور که ذکر کردم نوبت نسیء در آن وقت به ماه شعبان رسیده بود، که آن را محرم نامیدند، و ماه رمضان را صفر نامیدند.

رسول خدا ﷺ در مدّت اقامت در مدینه انتظار می کشید، تا برای حجّ در حجّة الوداع رهسپار شد، و برای مردم خطبه خواند و گفت: أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، و منظور آن حضرت این بود که ماههای قمری اینک به مواضع خود بازگشت کرده اند، و آن کار نسیء عرب از بین رفت و به همین جهت آن حجّ را که حجّة الوداع بود، حجّ أقوم نام نهادند، و پس از آن این عمل حرام شد، و بکلی از بین رفت.^۱

و در جای دیگر گوید: روز نوزدهم ماه رمضان، روز فتح مکه است، و رسول خدا ﷺ هیچ اقامه حجّ ننمودند. زیرا که ماههای عربی بواسطه نسیء از جاهای خود تغییر کرده و از بین رفته بود، و حضرت انتظار کشیدند تا به جای خود برگشت، آنگاه حجّ حجّة الوداع را به جای آوردند و نسیء را در آن حجّ تحریم نمودند.^۲

فَلْيُوَدِّرْ كِتَابَ «عِلْمِ الْفَلَكَ» خود گوید: این حدّس که نسیء عبارت از نوعی کبیسه باشد، تا تعادل بین ماههای قمری و سال شمسی پیدا شود، از فکر بکر فخرالدین رازی نیست، زیرا که بسیاری از صاحبان علم هیئت در این رأی از او پیشی گرفته اند، و قدیم ترین ایشان برحسب آنچه می دانیم أبو مَعْشَرِ بُلْخِي^۳، متوفی در سنه ۲۷۲ هجری قمری بوده است.

→

این کیفیت کبیسه گیری را برای اعراب جاهلیت مقریزی متوفی در سنه ۸۴۵ هجری در کتاب «المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار» ج ۲، ص ۵۶، از طبع مصر آورده است.

۱- «الأثار الباقية» ص ۶۲ و ص ۶۳.

۲- همین کتاب ص ۳۳۲.

۳- این أبو معشر فلکی از صاحبان علم نجوم و هیئت است، و غیر از أبو معشر نجیح بن عبدالرحمن سندی صاحب کتاب «مغازی» است، او از محدثین مشهور است و در سال ۱۷۰ هجری فوت کرده است.

أبو معشر در کتاب «الألوف»^۱ آورده است که: اعراب زمان جاهلیت دورهٔ سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهر می دانستند، همچنانکه رسم مسلمانان نیز همین است، و حج خود را در روز دهم ماه ذوالحجّة انجام می دادند، و این وقت در فصل خاصی از فصول اربعه سال واقع نمی شد، بلکه اختلاف پیدا می کرد. گاهی در تابستان بود، و گاهی در زمستان، و گاهی در دو فصل دیگر. به علت آنکه بین سال های شمسی با سال های قمری اختلاف بود.

ایشان نتوانستند تا حجشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد، و درختان دارای برگ بوده، و زمین ها از سبزه و علف پر شده باشند. تا اینکه مسافرت به مکه برایشان آسان باشد، و در مکه هم به تجارت اشتغال ورزند، و هم مناسک حج خود را انجام دهند، فلذا عمل کبیسه گیری را از یهودیان آموختند و نام آن را نسئ گذاردند، یعنی تأخیر. با این تفاوت که یهودیان از هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری را کبیسه می کردند، تا اینکه نوزده سال قمری آنان به صورت نوزده سال شمسی درآید، و اعراب از هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری را کبیسه می نمودند.

برای انجام این مهم مردی از بنو کتانه را انتخاب کردند و او را قَلَمَس می گفتند و اولاد او را پس از او که متکفل این امر شدند قَلَامَسَة نام نهادند و آنها را نَسَاءَة نیز می گفتند یعنی نسئ گیران. قَلَمَس دریای پر آب است، و آخرین کسی که متولی این امر از اولاد او شد أبو ثمامة جُنَادَة بن عَوْف بن أُمَيَّة بن قَلَع بن عَبَّاد بن قَلَع بن حُدَیْفَة بود.

قَلَمَس در موسم حج چون می خواست منقضی شود، در عرفات به خطبه می ایستاد، و ابتدا می کرد از زمانی که حج در ذوالحجّة واقع می شد، و محرم را

۱- این کتاب، مفقود الأثر است ولیکن این گفتار را در بارهٔ نسئ، عبد الجبار بن عبد الجبار بن محمد خرقی، متوفی در شهر مرو به سال ۵۵۳ هجری، در کتاب خود که موسوم به: «منتهی الإدراک فی تقاسیم الأفلاک» است از او نقل کرده است، و محمود افندی که سپس به محمود پاشا فلکی ملقب شد، از یک نسخهٔ خطی که در پاریس است استخراج نموده، و در مجلهٔ آسیائی به نام «ژورنال آسیاتیک» به طبع رسانیده است.

انساء می کرد و آن را از ماههای دوازده گانه می شمرد، و اول ماههای سال را ماه صفر قرار می داد، و در این صورت ماه محرم آخرین ماههای سال محسوب می شد؛ و به جای ماه ذوالحجه می نشست، و مردم در آن ماه حج می کردند. و بنابراین حج در ماه محرم دومرتبه واقع می شد، و پس از آن در سال سوم در وقت منقضی شدن حج، باز در موسم به خطبه می ایستاد، و ماه صفر را انساء می کرد، آن ماه صفری که آن را برای دو سال پیشین، ماه اول قرار داده بود، و ماه ربیع الاول را ماه اول سال سوم و چهارم قرار می داد، بطوریکه در این دو سال حج در ماه صفر که آخرین ماه سال از این سال است واقع می شد. و پیوسته بر همین منوال در هر دو سالی یکبار انساء می کرد، تا اینکه دوره گردش به حال اولیة خود بازگشت کند. و این قلامسه هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب می کردند.

و نیز أبو معشر در همین کتابش از بعضی از راویان عرب نقل کرده است که: اعراب عادتشان چنین بود که در هر بیست و چهار سال قمری، نه ماه قمری را کبیسه می کردند، بدین طریق که تفاوت سال شمسی را با سال قمری که تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و خمس ساعت^۱ در نظر می گرفتند و هر وقت این زیادی مساوی با مقدار روزهای ماه می شد، یک ماه تمام بر سال می افزودند، ولی این مقدار زیادی را ده روز و بیست ساعت حساب می کردند. و بنابراین ماههای ایشان با گذشت زمان بر نهج واحدی که می خواستند ثابت می ماند، نه جلو می افتاد، و نه عقب می رفت. تا آنکه پیغمبر خدا ﷺ حج گزار شدند.^۲

۱- این مقدار در نزد صاحبان علم هیئت مسلم است. و باید دانست که هر ماه قمری نجومی که عبارت است از فاصله دو مقارنه پی در پی شمس و قمر عبارت است از: بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه. (۴۴ ۱۲ ۲۹) و چون این مقدار را در دوازده ضرب کنیم سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می شود، پس سال قمری عبارت است از (۴۸ ۸ ۳۵۴) و چون هر سال شمسی تقریباً عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (۶ ۳۶۵) فلذا تفاضل^۱ سال شمسی از سال قمری تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه می شود (۱۲ ۲۱ ۱۰) که همان مقداری است که أبو معشر ذکر کرده است.

۲- «علم الفلك، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی» تألیف فلکی ایطالیائی: السینور کرولفینو، طبع دوم سنه ۱۹۱۱ میلادی، ص ۸۷ تا ص ۸۹.

اول - به سبب تأخیر ماههای حرام از محلّ خود همچون ماه محرّم که آن را به عقب می انداختند و حرمت آن را به تأخیر می سپردند، و آن را ماه صفر می نامیدند، و در آن از جنگ و قتال و نهب و غارت دریغ نمی ورزیدند، و برای آنکه چهار ماه محترم (ذوالقعدة و ذوالحجة و محرّم و ماه رجب) مقدار حرمتش محفوظ باشد، إجمالاً به مقدار چهار ماه از نظر کمیّت و مقدار، نه از نظر کیفیّت و خصوصیت، چهار ماه را در مدّت سال دست از جنگ باز می داشتند، لِيُؤَاطِطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، برای آنکه فقط در مقدار ماهها که خداوند محترم شمرده است هم میزان و هم مقدار باشند.

دوم - به سبب تأخیر ایّام حجّ و یا ایّام روزه و بعضی از عبادات و مناسک از محلّ خود به زمان بعد، برای مناسب بودن آب و هوا، و برای فروش اُمّتعة تجارّتی و جلب قبائل برای بجا آوردن حجّ. و بنابراین حجّ پیوسته از نقطه نظر اعتدال هوا در فصل خاصی صورت می گرفت و در ماههای قمری دور می زد و گردش می کرد تا در هر سی و سه سال بنابر کبیسه دقیق، و یا در هر بیست و شش سال بنابر کبیسه تقریبی، همانطور که در روایت عَمْرُو بن شعیب از پدرش از جدّش گذشت، حجّ به زمان اصلی خود می رسید، همچنانکه در حجّ رسول خدا ﷺ که حجّة الوداع بود، به زمان اصلی خود بازگشت کرده بود، و روی همین اساس آن حضرت در خطبه مشهوره خود فرمود: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. و ما هیچگونه إلزامی نداریم که آیه شریفه قرآن را در عِدَّة الشُّهُورِ وَ نَسِئِ بخصّوص

→

رمضان اسمی از اسماء خداست تعالی ذکره، و لهذا گفته نمی شود رمضان و باید گفت: ماه رمضان. و سؤال را سؤال نام نهاده اند به جهت آنکه شترها در آن وقت به علّت شهوت و میل به جفت گیری دُم های خود را بلند نگاه می دارند، و به همین سبب مردم ماه سؤال را شوم می دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند می دانند. و ذوالقعدة را بدین نام نهاده اند، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست برمی دارند، و می نشینند. و ذوالحجة را نیز بدین نام نهاده اند به جهت آنکه حجّ را در این ماه به جای می آورند. انتهى.

از این بیان و از آنچه ابوریحان بیرونی در «الانوار الباقية» راجع به علّت اسم گذاری ماههای قمری بیان کرده است معلوم می شود که مدّت ها این نام ها را طبق ماههای شمسی روی فصول شمسی می نهاده اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههای شمسی دوباره به ماههای قمری که تطبیق با فصول نمی کند برگردانیده شده است، و این همان نَسِئِ است که در آن به جهت تأخیر احکام و تکالیف از مواقع و زمان های خود به زمان های دیرتر به جهت مصالح دنیوی، خداوند آن را موجب زیادی کفر شمرده است.

تأخیر ماههای حرام، و یا بخصوص تأخیر حجّ از موقع واقعی خود بگیریم، بلکه آیه مبارکه به عموم و اطلاق شامل هر دو گونه از نسیّ می‌گردد، و نقل روایات مشهوره بل مستفیضه نیز این معنی را تأیید می‌کند.

و بنابراین در شرع انور اسلام هم تأخیر حرمت ماههای حرام از محلّ خود حرام است، و هم تأخیر آداب و احکام و دستوراتی که در زمانهای مشخص همچون ماه رمضان برای روزه و ماه ذوالحجّه برای حجّ مقرر شده است. و علیهذا تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی و تبدیل سالهای قمری به شمسی بهیچوجه من الوجوه جایز نیست.

مسلمان نمی‌تواند روزه رمضان را در شوال و یا یکی از ماههای معتدل دیگر بگیرد و به جهت اعتدال هوا و کوتاه شدن روزها در فصل زمستان آن را بجای آورد، یعنی نمی‌تواند روزه خود را به حساب سالها و ماههای شمسی قرار دهد.

مسلمان نمی‌تواند حجّ ذوالحجّه خود را در محرّم و یا یکی از ماههای معتدل دیگر به جهت تناسب هوا و فروش اُمتعه و امور اعتباریه و مصالح مادیّه و دنیویّه خود، در فصل بهار و یا پاییز قرار دهد، یعنی نمی‌تواند حجّ خود را به حساب سالها و ماههای شمسی بجای آورد.

و همچنین نسبت به سایر تکالیف از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات و همچنین نسبت به احکام اجتماعیّه و سنت‌های اعتباریه و آداب و رسوم و عاداتی که در جامعه با آن مواجه است.

مسلمان نمی‌تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای اعمال و تاریخ خود معین و مقرر دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمری قرار داده؛ **وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ**^۱ را اعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سالها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

۱- آیه ۳۶، از سوره ۹: توبه.

اول - از جهت لفظ **مِنْهَا** از **زَبَعَةُ حُرْمٍ** زیرا از ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری را که ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم و رجب می باشند. و این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی، و در روایات عدیده و در خطبه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است که سه تا از این ماهها پهلوی هم قرار گرفته اند و یکی از اینها جدا و تنها است: **ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَوَاحِدٌ مِنْهَا فَرْدٌ**^۱، آن سه که پهلوی همنند ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم هستند، و آن یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

دوم - از جهت لفظ **عِنْدَ اللَّهِ**. و **سَوْمٌ** - از جهت لفظ **فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**. چون این قیود دلالت دارند بر آنکه این ماهها اُبدًا قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با **وَضَعُ** و **جَعَلَ** و امور قراردادی سروکار ندارند، زیرا این ماهها در نزد خداوندی که علم و احاطه او **لا یتغیّر** است، چنین است، و در کتاب خدا در روزی که آسمان ها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

پس در حکم نگاشته شده در کتاب تکوین و در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده است، **وَلَا مُعَقَّبٌ لِحُكْمِهِ تَعَالَى**. و معلوم است که ماههای شمسی به هر صورت و به هر عنوان و از هر تاریخی که باشد، ماههای قراردادی است که براساس حساب منجم و زیاده و کمی های اعتباریه و وضعیه بدین صورت درآمده است.

آما ماههای قمری در آن وقتی که خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد، همینطور بوده است. یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از محاق و تحت الشعاع شروع می شده، و به محاق و دخول تحت الشعاع پایان می یافته است. **وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** (آیه ۳۸ تا ۴۰ از سوره ۳۶: یس)

۱- در «تفسیر امام فخر رازی» ج ۴ ص ۶۳۴ از طبع ۸ جلدی آورده است که: قد أجمعوا على أن هذه الأربعة ثلاثة منها سردٌ وهي ذوالقعدة و ذوالحجّة و المحرّم، و واحد فرد و هو رجب. و در ص ۶۳۵ گفته است که: ذلك الدين القيم به اثناعشر برمی گردد چون کفار در هر سال سیزده ماه می گرفتند.

«و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌های مختلف به سیر و گردش درآوردیم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می‌شود) همانند شاخهٔ زرد و لاغری درآید، نه در سیر و گردش منظم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را دریابد، و نه می‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

ماه‌های قمری حسی و وجدانی است و ابتدا و انتهای مشخصی در عالم تکوین دارد، به خلاف ماه‌های شمسی که قراردادی و اصطلاحی است، و اگر چه فصول اربعه و سال‌های شمسی هم تقریباً حسی است، لکن ماه‌های دوازده‌گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماه‌های قمری است.

و بنابراین معنای آیه اینطور می‌شود که: ماه‌های دوازده‌گانه‌ای که از آنها سال درست می‌شود، آن ماه‌هایی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است. و همان ماه‌هایی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود، و حرکات عامهٔ جهان خلقت را که از جملهٔ آنها حرکات خورشید و ماه است مقرر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماه‌های دوازده‌گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همانطور که ذکر شد آیهٔ ۵ از سورهٔ ۱۰: یونس است: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ .

«خداوند است آنکه خورشید را نوردهنده، و ماه را نورانی آفرید، و ماه را در منزلگاه‌های مختلفی به حرکت و گردش درآورد، تا شما شمارهٔ سال‌ها و حساب امور خود را از آن بدانید.»

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شکل بدر یعنی دایرهٔ کامل درآمدن، و سپس روبه نقصان گذاردن، مردم می‌توانند بدون منجم و نیازمند بودن به أهل حساب، در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه یا بیابان به مجرد رؤیت هلال و أطوار

مختلفه آن، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی. فلذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است، ولیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است.

و از جمله آیات آیه ۱۸۹ از سوره ۲: بقره است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ .

«ای پیامبر از تو دربارهٔ عتات اشکال مختلف هلال (که به اطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می شود) چون پرسند (در پاسخ) بگو این اختلاف اشکال ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای امر حج قرار داده است.»

ماه های قمری را به شمسی تبدیل کردن، نسیء است، یعنی تأخیر انداختن اعمال از زمان مقرر خود، و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است، و از کلمات روشن و جالب رسول خدا ﷺ در خطبه ای که در مینای ایراد کردند همین نکته است که ماه های قمری را که بر اساس سنت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهما السلام قرار داده شده بود، و در زمان جاهلیت به ماه های شمسی تبدیل کرده بودند، آن حضرت به همان ماه های قمری برگردانیده، و چهاراً علی رؤس الأشهاد اعلان فرمود که این حج، حج صحیح است که در زمان خود واقع شده، و در اثر گردش زمان دوباره این حج در موضع خود قرار گرفته است. و این حج را حجّة الإسلام گویند، زیرا که طبق قانون اسلام در جای خود قرار گرفت و در ماه ذوالحجه که ماه حج واقعی است واقع شد.

در «سیره حلبیه» آورده است که: يُقَالُ لَهَا حِجَّةُ الْاِسْلَامِ، قَبْلَ الْاِخْرَاجِ الْكُفَّارِ الْحَجَّ عَنْ وَفْتِهِ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُؤَخَّرُونَ الْحَجَّ فِي كُلِّ عَامٍ أَحَدَ عَشَرَ يَوْماً حَتَّى يَدُورَ الزَّمَانُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَعُودُ إِلَى وَفْتِهِ وَ لِدَلِكْ قَالَ ﷺ فِي هَذِهِ الْحِجَّةِ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ، فَإِنَّ هَذِهِ الْحِجَّةَ كَانَتْ فِي السَّنَةِ الَّتِي عَادَ فِيهَا الْحَجُّ إِلَى وَفْتِهِ وَ كَانَتْ سَنَةَ عَشْرٍ^۱.

«یعنی به حجی که رسول خدا به جای آوردند، حجّة الإسلام گویند به جهت

آنکه آن حجّ در زمان خود واقع شد، و طبق آئین اسلام بود، چون کفار قریش حجّ را از وقتش به تأخیر می انداختند، و در هر سال حجّی را که انجام می داده اند، یازده روز دیرتر از موقع انجام آن در سال قبل بود، و پیوسته به این کار مبادرت می کردند، تا در زمان رسول خدا که سی و سه سال از وقت حجّ واقعی گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلی خود بازگشته بود، رسول خدا ﷺ در خطبه فرمود: اینک زمان دور زده است، و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم از هجرت بود، و آن رأس سی و سومین سال از تغییر بود.^۱

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن اثیر^۲ تصریح کرده اند بلکه مسعودی فقط از ذکر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان های حجّة الوداع، فقط این جمله رسول خدا را آورده است که: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ.

و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر آنکه تبدیل سالهای قمری به شمسی جایز نیست، و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات براساس تاریخ مقررّه رسول الله که بر سنت حضرت ابراهیم پایه گذاری شده، و قرآن کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند.^۳

۱ — «السيرة الحلبية» ج ۳، ص ۲۸۹.

۲ — «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۱۰، و «مروج الذهب» طبع دارالاندلس ج ۲ ص ۲۹۰، و «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ج ۲ ص ۳۰۲.

۳ — خداوند عزوجل به این حقیر توفیق عنایت فرمود تا رساله ای در باره لزوم استناد ابتدای شهور قمریه، به رؤیت هلال در خارج، گرد آورد. این رساله موسوعه ای است علمی و فقهی در لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای دخول ماههای قمری. و در آن بحث های فنی و مراسلاتی است که حلّ هرگونه اشکال را نموده و قلع ماده خلاف را می کند.

این رساله با برهان علمی و دلیل شرعی می رساند که ماههای قمری حتماً باید با دیدن ماه در شب اول ماه شروع شود؛ و قول منجمین که براساس حساب و رصد است، هیچگونه حجّت شرعی نیست. و به ضرورت آیات قرآن و إجماع أهل اسلام و سنت رسول الله ﷺ که فرمود: صُومُوا لِرُؤُوتِهِ، وَ أَطْفِرُوا لِرُؤُوتِهِ! تمام ماههای قمری باید با مشاهده هلال در فوق أفق صورت گیرد. و در هر جا که ماه دیده شد ابتدای آن ماه شروع می شود؛ و در آماکنی که ماه در آن شب قابل رؤیت نیست؛ و حتماً در شب بعد دیده می شود، ابتدای ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علیهذا فتوای مشهور که دخول ماه قمری را تابع رؤیت می دانند؛ و هر نقطه از جهان، تابع افق خود آنست؛ صحیح است. و قول بعضی از اعلام و أساطین که خروج ماه را از تحت الشعاع برای همه جهان و یا برای نیمکره مسکونی، کافی می دانند؛ و در یک شب حکم به دخول ماه در سراسر

اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که مسلمانان اعمال و تکالیف عبادیه خود را مثل روزه و حج طبق ماه‌های قمری انجام دهند، و سایر آداب و شئون اجتماعی و سیاسی خود را طبق ماه‌های شمسی بجای آورند، و در اینصورت نسیء که مستلزم کفر است، لازم نمی‌آید، بلکه فقط طبق قراردادهای اعتباریه خود، امور غیرشرعی خود را از واجبات، براساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزهای ماه‌ها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند، و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا ﷺ بگیرند، فقط تاریخ رسمی خود را به حسب مصالح دنیوی تاریخ شمسی قرار داده‌اند.

در پاسخ گوئیم: تمام اشکالات از همین طرز تفکر پیدا می‌شود، زیرا:

اولاً — تاریخ شمسی را رسمی قرار دادن، خلاف نص قرآن و خلاف سنت نبوی و سیره ائمه طاهرين و علماء اسلام، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان است.

وثانیاً — موجب تفکیک دین از سیاست، و امضاء اعمال عبادیه طبق تاریخ قمری شرعی و احکام اجتماعی و شئون کشوری و سیاسی طبق تاریخ شمسی می‌گردد، و این از مصادیق واضح تفکیک دین از سیاست، و موجب انزوای دین و انحصار آن به امور شخصی و فردیه خواهد شد.

وثالثاً — موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته شده، و قطع رابطه نسل خلف با سلف صالح است، زیرا از زمان صدر اسلام تا کنون در تمام کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتی در کتب علمی همچون نجوم و ریاضی و هیئت و فقه و غیرها، تواریخ وقایع و حوادث براساس سالهای قمری و ماههای قمری آمده است، نه هزاران بلکه میلیون‌ها کتابی که در دوره حکومت مسلمین در حیطة قلمرو آنان به رشته تحریر درآمده است چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی و ترکی و هندی و آفریقائی و

جهان می‌کنند؛ خالی از اعتبار است. بلکه أدله متقنه برخلاف آن؛ و براهین منتهی به ضرورت بررد آن قائم است.

این رساله علمی و فقهی به زبان عربی بوده و به نام رساله حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهِلَالِ نامگذاری شده است و از جمله کتب مطبوعه شماره ۶ از دوره علوم و معارف اسلام انتشار یافته است.

اروپای شرقی همه و همه مستند به تاریخ هجری و سنوات و شهور قمری است، اینک اگر از این به بعد مبدأ تاریخ را شمسی بگذارند، آیا در انزوا در آوردن آن کتاب‌ها و قطع رابطهٔ این نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار گذشته نیست؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی بی شباهت به برگردانیدن خط اسلامی به خطوط اجنبی نیست، بلکه از متفرعات همان اصل، و از شاخه‌های پرورش یافتهٔ همان ریشه است.

و رابعاً — موجب عدم اتحاد مسلمانان در دنیاست، زیرا همهٔ مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری بوده باشد، در اینصورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است، و اگر آنها هم هر یک برای خود راهی مختص به خود را پیش گیرند و تاریخی شمسی خواه هجری یا مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب کنند، فَيَا لَآلَسَفَ بِهِذِهِ الطَّرِيقَةَ که درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعب و تفرق جامعه‌های مسلمان، و گسیختگی و از هم دررفتگی کیان آنهاست.

تاریخ از امور اصولیة احکام اسلامی است، و اتحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتحاد آنان در فرهنگ رسول‌اللهی، و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتت است.

اسلامی که همهٔ فرق و اقوام و عشایر از عرب و عجم و ترک و کرد و هندو، و شرقی و غربی، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همهٔ اختلاف آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد توحید جمع کرده است، چقدر نازیباست که در تاریخ که از اهمّ امور اتحاد و اتفاق و موجب تحکیم روابط میان آنهاست، آنان را یله و رها سازد، و هر کس دنبال مرام و مقصدی به انتخاب خود در این مورد برود؟

اتحاد تاریخ همچون اتحاد زبان در عبادات و مناسک، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر، موجب تشکیل صف واحد، و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسک و عبادات، موجب پارگی و گسستگی آنها می‌شود.

و در حالی که می‌بینیم مسلمانان جهان از هر چه بیشتر به اتحاد و اتفاق نیاز

دارند، و رسول اکرم پیامبر آنان همه آنان را امر به اتحاد نموده، و قرآن کریم به وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا نَدَا در داده است، و از طرفی خود این قرآن مجید، و نفس شریف رسول الله، تاریخ را تاریخ قمری اعلان کرده اند، چرا ما با دست خود نامه سعادت خود را پاره کنیم، و برخلاف این مسیر گام برداریم؟

دشمنان اسلام در این چند قرن اخیر خوب دانستند که یگانه راه و وسیله غلبه بر مسلمانان، و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان، برای راه پیدا کردن برای منافع مادی و استثمار و استعباد آنها، ایجاد تشتت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیه اوطان و درهم شکستگی هر چه بیشتر در ارکان وحدت آنها می باشد، فلذا با تمام قوا مساعی خود را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند، و در سالیان متمادی با نقشه های مزورانه، آنها را پاره پاره، و فرهنگ و پایه های آداب و اخلاق و علوم آنان را یکی پس از دیگری منهدم و واژگون نمودند.

مرحوم والد ما: آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی رضوان الله علیه می فرمود: چون اسکندر سلوکی بر مشرق زمین مسلط شد، و یکسره همه کشورهای را فتح کرد، و تا هند پیش راند، برای استاد خود: اَرَسْطُو نوشت: من بر همه ممالک شرق استیلا یافتم. اینک چه کنم که آنها در دست من باقی بماند؟!

اَرَسْطُو در پاسخ او چنین نوشت: این کشورهای گسترده مفتوحه را به کشورهای کوچک کوچک تقسیم کن! و برای هریک از آنها یک شاه و حاکم قرار بده! و خودت را حاکم بر همه و شاه شاهان بخوان! در اینصورت همه آنها مطیع و منقاد تو خواهند بود، و از ترس حفظ تاج و موقعیت خود بر تو نمی شورند، و علم مخالفت بر پا نمی کنند، و همیشه کشورهای تو آباد و در راه حفظ منافع تو کوشا خواهند بود، و اگر أحياناً یکی از آنها به خلاف برخاست، با این قدرت محیطه خود، فوراً او را سرکوب می کنی و غائله را می خوابانی!

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه بخواهی بر آنها حکومت کنی! و یا همه آن کشورها را به دست یک تن بسپاری! بیم آن می رود که کم کم قوت گیرند، و با یکدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند، و آن یک تن گرچه از اخص خواص تو باشد، بر تو یاغی شود، و به داعیه سلطنت قیام کند، و در اینصورت شکست

خواهی خورد، و همه این سرزمین‌ها را از دست خواهی داد!

انگلیس‌ها با مسلمانان براساس همین نقشه رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی — که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳ میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حکومت می‌کردند، و مجموعاً سی و هشت سلطان، یکی پس از دیگری، که اول آنها: سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه ۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست، و آخر آنها سلطان عبدالعزیز دوم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری حکومت کرد، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه داشتند — با همین نقشه رفتار کردند، یعنی کشور عثمانی را قطعه قطعه کردند، و هر قطعه را به دست یکی از نوکران خود سپردند.

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای شبه جزیره بالکان و هنگری و قدری از رومانی که شامل بخارست است می‌باشد، به کشورهای یوگوسلاوی (صربستان)، آلبانی، یونان، بلغارستان، و قسمت ترکیه اروپا، و هنگری (مجارستان) و رومانی که شامل بخارست است قسمت کردند.

و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، حجاز، عدن، یمن، عراق و کویت تقسیم نمودند.

و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مصر و طرابلس که همان کشور لیبی است تقسیم کردند.

و همانطور که ملاحظه می‌شود کشور عثمانی را به نوزده قسمت تجزیه و تفکیک نمودند.

کفار و اجانب برای آنکه بر هدف خود فائق گردند، بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این کشورها در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده بوده و تسلط یافته بودند، برای از بین بردن روح وحدت مسلمین، که کتاب آسمانی آنان قرآن مجید است، تا توانستند اهل هر کشور را به ملیت و آداب و رسوم قومیت و محبت به وطن، که منظور همان حدود مشخصه‌ای بوده است، که خود آنها دور میز نشسته و تعیین کرده‌اند، دعوت کردند. و با روزنامه‌ها، و رادیوها، و سینماها، و تسلط بر معارف و فرهنگ مردم به وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههای

مستقلی فقط برای حفظ نمودن آداب و ملیت هر قومی که جز الفاظی توخالی چیزی نیست، و جز افتخار و مباهات بر استخوان خشک نیاکان، و تنافس در مقداری کاسه و گوزه شکسته به عنوان آثار ملی، و جمع آوری و نگهداری از آنها در موزه‌های مجلل چیزی به دست نمی‌دهد مردم را سرگرم کردند.

ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و احیاء زَند و اوستا، و تعریف و تمجید بی حد و حساب از شاهنامه فردوسی، و بیان افسانه‌های کورش و داریوش و سیروس و رستم زال نمودند.

ما با چشم خود می‌دیدیم که در شب چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند، و نوروز و مهرجان را محترم می‌شمردند، و روز سیزده را نحس و سیزده بدر می‌رفتند، و هزاران قصه و افسانه‌های سرگرم‌کننده دیگر که جزو دستورات سیاسی طبقه حاکمه بود، که با مصارف هنگفتی می‌باید در این کشور اجرا گردد.

لُغت قرآن را که زبان اول هر مسلمان است لغت اجنبی خواندند؛ و تعلیم و تدریس لغت و زبان و دستور عربی را در مدارس به سرحدی تنزل دادند که در حکم عدم بود، ولی لغات اجنبی و لغات غیر مأنوسه‌ای را از کتاب اوستا می‌یافتند و با هزار برهان و دلیل می‌خواستند به جای آن لغات مأنوس و شیرین عربی به کار برند. و برای وزارت معارف، فرهنگستان تشکیل دادند، و در آن جز این روش اسلام‌زدائی و غرب‌گرائی چیز دیگر ملموس نبود.

در هر یک از کشورهای اسلامی به مناسبت سوابق تاریخی قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا کردند. در ایران به نام پان‌ایرانیزم و در کشورهای عرب به نام پان‌عربیزم، و نعره العُروبة، و در ترکیه به نام پان‌ترکیزم، و در هند و پاکستان به نام پان‌هندوئیزم و بالأخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های قَطْر و قَطِیف و أبوظَیبی و غیرها هیئت استقلال دادند، و بر روی آن یک پان گذاشتند.

باری این کشورها را که تجزیه می‌کردند و استقلال می‌دادند، استقلال نبود، بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه‌جان زندگی کردن، و در تحت الحماية و مستعمره بودن آنها بود.

از مهمترین چیزهائی را که موفق شدند بردارند، تاریخ قمری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از عربستان سعودی از همه جا برداشتند. به عنوان ندای اتحاد بین‌المللی، و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارتی و برای روابط سیاسی، تاریخ قمری اسلامی را منسوخ، و به جای آن تاریخ شمسی، آنهم با مبدأ میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمی کشورهای مسلمانان مسیحی شد، و دیگر نه از هجرت رسول‌الله چیزی به گوش مردم می‌رسید، و نه از ماه محرم و صفر. در عراق و بین‌التهرین مبدأ سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههای رومی قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههای مسیحی که اول آن ژانویه و بین ماه اول و ماه دوم زمستان است ابتدای سال خود را شروع می‌کردند: ۱- کانون دوم، ۲- شباط، ۳- آذار، ۴- نیسان، ۵- آیار، ۶- خزیران، ۷- تموز، ۸- آب، ۹- ایلول، ۱۰- تشرین اول، ۱۱- تشرین ثانی، ۱۲- کانون اول^۱ که ماه اول زمستان است، و ابتدای ستوات را نیز تاریخ تولد حضرت عیسی گرفته و سال‌ها را مسیحی نامیدند. و در هر یک از شامات (سوریّه- لبنان- فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحی کردند، و در هندو پاكستان نیز مطلب از این قرار بود.

۱- در «نصاب» آمده است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
 شباط و آذر و نیسان آیار است
 خزیران و تموز و آب و ایلول
 نگهدارش که از من یادگار است

و راجع به مقدار روزهای این ماهها آورده‌اند: تشرین اول ۳۱ روز، تشرین آخر ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون آخر ۳۱ روز، شباط ۲۸ روز، و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیسان ۳۰ روز، آیار ۳۱ روز، خزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز. (التنبیه والاشراف مسعودی ص ۱۸۳).
 و اما شعر معروف «نصاب».

لَا وَلَا لَبَّ لَا وَلَا لَا شَشْ مَهْ اسْت
 لَلَّ كَطَّ وَ كَطَّ لَلَّ شَهْرُ كَوْتَهْ اسْت

راجع به ماههای رومی بر لغت عربی حمل و ثور و جوزاست. یعنی تعداد روزهای شهر رومی از حمل به ترتیب ۳۱ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ ششماه اول تا آخر سنبله است و ۳۰ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۰ ششماه دوم تا آخر حوت است که مجموعاً سیصد و شصت و پنج روز می‌شود.

البته چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه است، برای آنکه سال عقب نیفتد، باید این خورده‌ها را در چهار سال یک بار که یک روز می‌شود جمع نموده و یک روز به آن سال اضافه کرد، و این سال را کبیسه گویند.

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند، چون مردم این سرزمین شیعه‌نشین و تابع علماء راستین می‌باشند، و از حکام جائز وقت اطاعت و حرف شنوی ندارند، به‌خلاف کشورهای ستی‌نشین که مردم آن مرز و بوم، حاکم را هرچه باشد، واجب‌الاطاعة و أولوالأمر می‌دانند، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد، همه تسلیم و منقاد می‌شوند.

و با وجود علماء متنفذ و با قدرت در کشور شیعه برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود.

فلهذا منظور و مقصود خود را به‌طور مرحله‌ای انجام دادند، تا کم‌کم چشم و گوش مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده، و انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد.

در هشتاد سال پیش از این، در دوره دؤم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی، یک مرحله از آن را اجرا کردند، و آن فقط تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی بود، آنهم فقط در دوائر دولتی، بدون آنکه رأس سنّوات شمسی از جای خود تغییر کند، و بدون آنکه نام ماههای شمسی عوض شود، بلکه رأس سنّوات همان هجرت رسول الله ﷺ از مکه به مدینه طیبه بوده،^۱ و نام ماهها هم عربی معمول و طبق حرکت شمس در بروج دوازده‌گانه باشد، یعنی به ترتیب از اول بهار بدین قرار باشد:

حَمَلٌ وَ ثَوْرٌ وَ جَوْزَاوَسَرَطَانٌ وَ اَسَدٌ وَ سُنْبُلَةٌ وَ مِيزَانٌ وَ عَقْرَبٌ وَ قَوْسٌ وَ جَدَى وَ دَلْوٌ وَ حُوتٌ.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند، که سال شمسی به نفع دولت است، برای آنکه چون سال شمسی یازده روز

۱- چون بعثت رسول خدا ﷺ در ۲۷ رجب واقع شد و ۱۳ سال آن حضرت در مکه بماند و سپس در ۱۲ ربیع‌الأول به مدینه هجرت فرمود؛ پس دقیقاً درنگ تحقیقی آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه و نیم می‌شود و آن حضرت ده سال تمام منهای ۱۴ روز یعنی از ۱۲ ربیع‌الأول سال اول هجرت تا ۲۸ صفر سال یازدهم از هجرت در مدینه توقف فرمود. هجرت آن حضرت در سال ۶۲۲ مسیحی و اول محرم آن سال که مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ به تعدیل تقویم ژولین و ۱۹ ژوئیه به تعدیل تقویم فعلی مسیحی گرگوری بوده است.

از سال قمری بیشتر است، در اینصورت بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این برج‌ها پرداختن به صرفه دولت تمام می‌شود.

مثلاً اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهای شمسی خرج کند، اگر آن را طبق ماههای قمری بدهد، باید در هر سه سال دو میلیون بیشتر صرف کند، زیرا در هر سه سال یک ماه زیاده‌تر می‌شود و دولت دو میلیون زیان می‌کند.^۱ و همچنین وقتی در ایران گمرک دائر شد تصور کردند که یک تاریخ شمسی برای امور دولتی لازم است. از مردم پرسیدند که سال چندم شمسی است؟ هیچ در دست نبود، گفتند: در سالهای منجمین یک حمل و ثوری هست که آنها می‌دانند، همان را بلژیکی‌ها گرفتند و معمول کردند.

بنده هر چه فکر می‌کنم که این أدله چگونه برای تغییر دادن ماهها و سالهای قمری اسلامی به برج‌ها و سالهای شمسی کافی است، هیچ فکر به جایی نمی‌رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهی و ضعیف است که به جهت نیاز یک تعرفه گمرکی به سال شمسی، سال یک کشوری را تغییر دهند، و تمام آداب و رسوم و تعطیلات و تشریفات را در همه دوائر از دادگستری و فرهنگ و غیرها و حتی وزارت مالیه و دارائی در همه امور کشور تبدیل کنند، این چه حسابی است؟! این چه کتابی است؟!

و اما قضیه بودجه و مخارج دولت که طبق ماههای قمری زیان متوجه او

۱- و هفتاد سال قبل از این تاریخ، عثمانی‌ها هم متوجه این موضوع شدند، و تاریخ دولتی خود را شمسی کردند یعنی در سنه ۱۲۵۶ قمری تاریخشان را عوض کردند، ولی یک سهوی که در آن وقت برای آنها واقع شد، آن بود که از آن روزه این طرف را شمسی کردند، و از آن روزه قبل را قمری گذاشتند، پس فعلاً تاریخ آنها از اول هجرت نه قمری را نشان می‌دهد و نه شمسی را. هفتاد سالش را شمسی گذاردند و آسامی رومی، شباط و تشرین و غیرها را بر آن گذاردند، و سابقه‌اش به حال قمری و محرم و صفر باقی ماند. و بنابراین تا این تاریخ که نگارنده می‌نگارد و ربیع الاوّل یکهزار و چهارصد و پنج قمریه است، و از آن تاریخ یکصد و پنجاه سال می‌گذرد، و کسری این مقدار چهار سال و نیم است، باید تاریخ سنوات عثمانی یکهزار و چهارصد باشد. ولی مصطفی کمال پاشا که روی کار آمد نه تنها تاریخ هجری را برانداخت، و آن را مسیحی کرد، بلکه تمام آداب و رسوم و خط را اجنبی نمود، و مساجد را تعطیل، و تعطیلات جمعه را به روز یکشنبه تبدیل نمود.

می شود، به قدری سُست است که انسان از عقل و درایت پیشنهاد کنندگان تغییر تاریخ درشگفت می ماند.

آخر که گفته است که دولت بودجه خود را از جمع آوری مالیات ها و غیره به حسب ماه و سال قمری از مَلَّت و رعایا بگیرد، آن وقت طبق بروج و سالهای شمسی خرج کند؟ و به کارمندان پردازد؟ اگر دولتی به حسب تاریخ شمسی جمع آوری می کند، به حسب شمسی هم پرداخت می کند، و اگر دولتی به حسب تاریخ قمری جمع آوری می کند، به حسب قمری هم پرداخت می کند، نسبت در هر دو حال محفوظ و ابداً نفع و زیانی متصور نیست.

اگر بودجه کشور بیست و چهار میلیون در سال شمسی است، چنانچه بخواهند طبق سال قمری پردازند، دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست، طبعاً کمتر است، و پرداختن همان مقدار کمتر به ماهها و سالهای کوتاه تر چه ضرری می رساند؟

تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع آوری آن، چه طبق سالهای شمسی باشد و یا سالهای قمری، هر دو در دست دولت است، و تناسب در هر حال محفوظ، و یک ریال کم و بیش نخواهد شد.

اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت کنید، در نزد هریک از آنان یک ظرف طعام می گذارید! و اگر بیست نفر دعوت کنید! باید بیست ظرف طعام بگذارید! و در هر دو حال میهمانان فقط از ظروف خود خورده و سیر می شوند! بلی اگر شما بیست نفر دعوت کنید! و طعام ده نفر را برای آنان قرار دهید، همگی نیم سیر می مانند!

شما هیچگونه اِلزامی ندارید، که بیست نفر دعوت کنید، و طعام ده نفر به آنها بدهید! یا بیست نفر دعوت کنید، با طعام بیست نفر، و یا ده نفر دعوت کنید، با طعام ده نفر، و در هر دو صورت هم همگی میهمانان سیر شده اند، و هم شما مورد خجالت کمبود طعام واقع نشده، و از عهده برآمده اید!

باری تمام این دلیل ها بهانه است، می خواهند محرّم و صفر و رمضان و ذوالحجّه را بردارند، و یک درجه قدم پیش نهند، و یک مرحله را پشت سر گذارند، تا

برای قدمهای بعدی مراحل پیموده نشده، راه استوار باشد.

مجلس دوره دوم سالها و ماههای قمری را برداشت، و بجای محرم و صفر حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا را گذاشت. و در پاسخ طبقه روشن بین و تیزهوش و متعهد که می گفتند: شما شعائر اسلام را برمی دارید! و محرم و صفر را تغییر می دهید! می گفتند: ما ابدأً به محرم و صفر شما کاری نداریم! شما در محرم و صفر، عزاداری خودتان را بکنید! و در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذوالحجّة به حج بروید! ابدأً ما با این اعمال عبادی، در این زمان‌های مقررّه در شرع کاری نداریم! این راجع به شماست! ما از نقطه نظر کارهای دولتی، و روابط دیپلماسی، و تنظیم و تنسيق امور حکومت، و تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها، تاریخ رسمی کشور را تاریخ شمسی قرار می دهیم! آنهم به هیچ جا ضرری نمی رساند!

هر وقت که ما گفتیم: شما در بُرَج حَمَل روزه بگیرید! و یا در رأس سرطان به مگه بروید! حقّ با شماست! و جای اعتراض باقی است!

کسی به آنها نگفت: در اسلام امور عبادی و سیاسی تفاوتی ندارد، و تشکیلات اداری از نماز و روزه جدا نیست، و وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ اصیل اسلام و حجّ و زیارت، و روزه رمضان و عزاداری سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار دارند، ما و شما نداریم! دولت و ملت اسلام واحد است!

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی، موجب تفکیک ملت مسلمان از دولت است. موجب به انزوا درآوردن اسلام در صحنه اجتماع و رسمیت است. و درحقیقت موجب نَسْخ اسلام و برقراری متد غرب و غرب گرایی است.

باری این مرحله اول از تغییر بود که در مدت بیست سال به همین منوال در کشور ساری و جاری بود، تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوم رسید، و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت برای اجراء مرحله دوم بودند.

تا در دوره پنجم مجلس شورای ملی در جلسه یکصد و چهل و سوم که روز سه شنبه ۲۷ حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ قمری بود، تاریخ شمسی را که طبق بروج و به اسامی عربی بود، نسخ، و به جای آن تاریخ هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطق‌ها و خطابه‌ها خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید مؤثر واقع نشد، و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانی مستدلاً بیان کرد که: ماههای شمسی که طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرر است بهتر است از ماههای ساختگی باستانی که با اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

اصل این پیشنهاد به وسیلهٔ آریاب کیخسرو شاهرخ^۱ مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونری ایران، و به تشویق و ترغیب سیدحسن تقی زاده^۲ مهرهٔ خاص اجنبی، و از رؤساء و سابقه‌داران شصت سالهٔ فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سید محمد تدین^۳ چنانکه از گفتار او در همان مجلس پیداست، سهم به سزائی در این انگیزه داشته است.

این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی شمسی کشور، دو تغییر باید داده شود: اول — نام ماههای عربی از حَمَل و ثَوْر و جَوْرًا به نام ماههای ایران باستانی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، آرمرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند^۴ تبدیل شود.

دوم — در تعداد روزهای این بروج، شش ماه اول را ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را ۳۰ روز، و ماه آخر را ۲۹ گرفت، این می شود سیصد و شصت و پنج روز. و برای خوردهٔ آن هر چهار سال یک بار اسفندماه را ۳۰ روز بگیرند، و آن سال را ۳۶۶ روز محاسبه کنند.

می گفتند: این طریق از تقویم سلطان ملکشاه سلجوقی اخذ شده است، و چون او ملاحظه کرد که سالهای شمسی به واسطهٔ عدم محاسبهٔ تعدیلات، و عدم

۱- به کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» تألیف اسماعیل رائین، طبع پنجم، جلد دوم از ص ۱۴۲ تا ص ۱۴۷ و نیز به صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۷۵ و ۴۵۱ مراجعه شود.

۲- به همین کتاب، جلد سوم از ص ۵۳۱ تا ص ۵۳۴ مراجعه شود.

۳- سید محمد تدین در کمک و مساعدت روی کار آمدن پهلوی سهمی به سزا داشته است. و سالیان دراز مقام و کالت مجلس و وزارت را در عهد او، و پس از او در عهد پسرش عهده دار بود.

۴- این نام‌ها را مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» ص ۱۸۴ آورده است.

محاسبه کبائس دقیق رو به عقب رفته است، لذا با تنظیم و تنسیق حکیم عمر خیام و بعضی از منجمین دیگر، سالهای شمسی را بدین گونه قرار داد، که: تمام برج‌ها سی روز باشد، که مجموعاً می شود سیصد و شصت روز، آنگاه برای کسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه، و یا اسفندماه اضافه می کردند، و آن را **خمسه مُسْتَرْقَه** می گفتند، و این هم به علت آن بود که زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمی کردند، و در آن پنج روز مجاناً دنبال کارهای خیر می رفتند. و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز می شد، و هر چهار سال یک سال را کیسه می کردند، و سیصد و شصت و شش روز می گرفتند، و باز برای حساب دقیق تر، کیسه دومی گرفته و هر سی و سه سال یکبار سال کیسه را سال پنجم قرار می دادند، یعنی بعد از سال ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که می باید سال سی و دوم را کیسه بگیرند، یکسال عقب انداخته و سال ۳۳ را کیسه می کردند^۱. با این حساب سالهای شمسی تا شش هزار سال فقط یک روز عقب می افتد.

سلطان ملکشاه سلجوقی این تقویم را تنظیم و ابتدای سال را نیز مبدأ جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجری را نادیده گرفت. و این تقویم را می خواست رائج کند.

ولی به علت تغییر مبدأ تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند، و در ایران این تقویم رائج نشد، ولی از جهت محاسبه دقیق است.

حال اگر شش ماه اول را سی و یک روز، و شش ماه دوم را سی روز، و روزهای اسفند را بیست و نه روز قرار دهیم، و هر چهار سال یک بار کیسه کنیم، و هر سی و سه سال یکبار کیسه دومی بگیریم، در تعداد روزهای سال مجموعاً تغییری پیدا نمی شود، و سال هم به عقب نمی افتد، یعنی از نقطه نظر محتوا طبق تقویم

۱- و این بدین طریق بود که طبق محاسبات خیام باید در هر ۳۳ سال ۸ سال را کیسه نمود تا اختلافی پیدا نشود. لهذا بنا بر این گذارد که در هر ۴ سال یک سال را کیسه کنند، و در رأس آخر که سال سی و سوم است کیسه را در رأس سال پنجم که سی و سومین سال است قرار دهند، و بنابراین در دوره آخر چهارسال ساده و سال پنجم کیسه خواهد بود.

ملکشاه است، و از نظر تعداد روزهای هر ماه بخصوصه، با آن تفاوت دارد، و این امر مهمی نیست.

و خلاصهٔ مطلب آنکه در سالهای شمسی به اندازه بودن سَرَوْتِه سالها لازم است، ولی ماههای شمسی چه تفاوت می کند، که سی روز باشد، یا سی و یک روز، و یا کمتر، و یا بیشتر، عمده حساب مجموع است.

ما اسم فروردین را برای ماه اول بهار قرار می دهیم خواه با برج حَمَل تطبیق کند، و یا نکند.

این از جهت تعداد روزهای برج ها، و اما از جهت تغییر اسامی، گفتند: هیچ مهم نیست. فقط تغییر الفاظ است، و به جایی صدمه نمی زند، الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن، موجب احیاء سنت ملی است. و هر ملتی باید آئین خود را محترم بشمارد، و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به احیاء سنت های ملی دعوت کرده است.

چون به آنها گفته شد: منظور شما برداشتن محرم و صفر است! گفتند: ما چنین منظوری نداریم! امور شرعیّه بجای خود محفوظ است، ما می خواهیم الفاظ عربی را برداریم، و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن گذاریم! ما که نباید از عرب هم عرب تر شویم، امروزه در بین التّهرین (عراق) و غیره، نامهای تشرین و کانون و شباط به کار می برند، و هیچ به یاد نداریم که کشور عربی نام حَمَل و جوزا و سنبله به کار برد.

در اینجا که مرحوم مُجَاهِد عالم عالیقدر سید حسن مُدَرِّس گفت: در تمام ممالک اسلامی مُحَرَّم و صَفَر استعمال می کنند، گفتند: ما به محرم و صفر کار نداریم، آن مال ملتهاست، که امور شرعیّه خود را انجام می دهند، گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است، نه امور شرعیّه مردم.

و همین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می خواهیم الفاظ ماهها را تغییر دهیم، و این ضرری نمی زند، و به محرم و صفر کاری ندارد. آنها به جای خود محفوظند. ما می خواهیم اسم حَمَل و جوزا را به اُردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم، و این احیاء سنت و آثار کهن است.

یکی از نمایندگان مخالف گفت: شما اگر می‌خواهید تغییر الفاظ بدهید، به الفاظی که یکی از منجمین فعلی برای این ماهها ساخته است، و بسیار مناسب‌تر است تغییر دهید. سید جلال‌الدین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماههای سال شمسی را به ترتیب از اینقرار قرار داده است: چمن آرا، گل آور، جان پرور، گرماخیز، آتش بیز، جهان بخش، دژم خوی، باران ریز، آندوهگین، سرماده، برف آور، مشکین فام.^۱ این نام‌ها بسیار زیباتر و از جهت معنی مناسب‌تر است، تا معانیی که آقای ارباب کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده‌اند.

چمن آرا مناسب‌تر است تا فروردین که آن را به (هم ماندی روانان) که مساوات ارواح باشد ترجمه کرده‌اند.

و گل آور بهتر است از آردیبهشت که به (نظم کامل و تقدس بهترین) ترجمه کرده‌اند.

باری آنان اصرار داشتند که چون احیاء سنت کهن است، الفاظ فروردین و آردیبهشت و غیرها بهتر است، و حتی در لفظ مُرداد گفتند حتماً باید اُمرداد باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت باستانی با همزه است.^۲

۱- این نام‌ها را سید جلال‌الدین طهرانی در گاهنامه خود متعلق به مورخه ۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.

۲- در «لغت‌نامه دهخدا» در ماده اُمرداد گوید: در «اوستا» اُمُرَتات است، جزء اُخیرآن که تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد، همین جزء در خرداد نیز دیده می‌شود.

پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شده، نخست از «آ» که از ادوات نفی است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می‌شود. جزء دوم مِرْت یا مَرْت است، یعنی مردنی و درگذشتنی و نیست شدنی و نابود گردیدنی. بنابراین اُمرداد یعنی بی مرگ و آسیب‌نیدنی یا جاودانی. و باید اُمرداد با ادوات نفی «[آ]» باشد، نه مرداد که معنی برخلاف آن‌رامی دهد.

اُمرداد در دین زردشتی اُمشاسپندی است که نماینده بی مرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال‌ناپذیر اهورمزدا است. در جهان خاکی نگاهی گیاهها و رستنی‌ها به او سپرده شده است (از فرهنگ ایران باستان نگارش ابراهیم پور داود ص ۵۹) و رجوع به مزدستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف آقای دکتر معین و اُمشاسپندان شود.

و محصل آنچه که در اینجا از «لغت‌نامه دهخدا» آوردیم در تعلیقه ماده مرداد از همین لغت نامه آورده است، و نیز گوید: اُمرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه بدو سپرده شده، از اُمشاسپندان و مظهر جاودانی اهورمزدا ←

باری هر چه وکلای مخالف گفتند: باید روی این مطالب تأمل شود، و فعلاً کارهای مهمتری مجلس در بردارد، و فعلاً در آن مواد مذاکره کنیم، و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم، سودی نبخشید، و با قیام و قعودهایی با فوریت رأی گرفته شد. در این جلسه حقیقتاً نمایندگان مخالف را اغفال کردند و گفتند: أَلْفَاظِ بَاسْتَانِي وَ حَفْظِ مَلِيَّتِ وَ قَوْمِيَّتِ است، دیگر شرح ندادند که این أَلْفَاظِ از اوستا گرفته شده، و نام شش فرشته نماینده اهورمزدا که زنده و جاودانه اند در میان این ماههاست، و آنها عبارتند از: اردیبهشت و خرداد و آرمرداد و شهریور و بهمن و اسفند.

بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و و بیج شده، نمی فهمیدند چه بگویند، می گفتند: ما با آداب و رسوم ملیت مخالف نیستیم. یک نفر نگفت: این آداب ملیت، ملیت زردشت است، اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد، و آفتاب درخشانش دیگر زمینه ای برای ذکر از اهورمزدا و فرشتگان او باقی نمی گذارد.

در کشور اسلام و آئین محمدی و رسمیت قرآن کریم، چه معنی دارد که تاریخ را براساس روزها و ماههای زردشتی قرار دهند؟ این نسخ اسلام است، صحبت از أَلْفَاظِ قَشَنگ نیست، صحبت از حمله دیوشوم آهریمنی بر کیان اسلام است. امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت می گذارید! و از ترس

→
و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است، و در جهان خاکی نگرهبانی گیاه با آرمرداد است.

استرابون مورخ یونانی معبد آرمرداد را در آسیای صغیر دیده است، آرمرداد روز از ماه آرمرداد جشن آرمردادگان بر پا می شده ...

زرتشتیان ایران هم آن را آرمرداد خوانند (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع، ذیل مرداد). و نیز در این تعلیقه آورده است که: تات که پسوند است، دال بر اسم مجرد مؤنث است.

و نیز در همین لغت نامه در ماده اَمَشَاسپَند گوید که: به معنای فرشته و ملک است، و در اوستا «اُمِشَه و سپَسته» آمده: مرکب از دو جزء: جزء اول (اُمِشَه) نیز مرکب است از (آ) علامت نفی، و (مشَه) از ریشه مَرُ به معنی مردن، جزء دوم (سپَسته) یعنی مقدس، مجموعاً به معنی «جاودان مقدس» است.

شماره اَمَشَاسپَندان یا مهین فرشتگان هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده گانه کنونی مندرج است. هومن = بَهْمَن، اَشَه و هِشْتَه = آردیبهشت، خَشْتَرَه و اَیْریه = شهریور، سپَته اَرْمِیْتِ = سپندارمذ، هِشْتَرَه و تات = خرداد، آرمرداد = در رأس این شش، سپنتامینیو (خَرْد مقدس) قرار داشته است، بعدها به جای او اهورمزدا را گذاشتند، در گاتها که قدیمی ترین قسمت اوستا است نام اَمَشَاسپَندان به کرات ذکر شده است.

و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان هجرت رسول‌الله باقی می‌گذارید! فردا آن را هم عوض می‌کنید! و تاریخ هخامنشی، با مبدأ جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی، و یا با مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش می‌گذارید! و یا مبدأ سلطنت پهلوی را همانند سلطان سلجوقی، به عنوان پدید آورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و فرسودگی مذهب و افکار کهنه، مبدأ تاریخ قرار می‌دهید!

در آن مجلس کسی که بالتسببه دفاع کرد، مرحوم شریعتمدار دامغانی بود که مستدلاً گفت: تغییر روزهای ماهها فائده ندارد، و خروج از موازین علمیه می‌باشد، و ألفاظ حَمَل و ثَوْر و جَوْرَا از ألفاظ فروردین و اردیبهشت که معنای مناسبی ندارند بهتر است، ولی مطلب را نشکافت، و مبرهن نکرد که این پیشنهاد تغییر تاریخ به عنوان إحياء سنت ملی، درحقیقت إحياء سنت زردشت، و إمامت احکام شرعی و اساسی محمدی در کشور اسلام است. زیرا همانطور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی‌دانست، و از أصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهاد کنندگان، مقصد خود را مخفی کرده، و فقط به عنوان تغییر ألفاظ عربی به تغییر ألفاظ باستانی وارد مسئله شدند، و گفتند: فقط مسئله تغییر ألفاظ است و بسیار مسئله سهل و آسان است.

در روز ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ که سه روز به نوروز مانده بود، با این عجله و شتاب، در یک جلسه رأی گرفتند^۱، و تاریخ را عوض کردند^۲، و

۱- به طوری که تعدیل این تاریخ را معین نکردند و به همین قدر اکتفا کردند که در سالهای کبائس اسفند ۳۰ روز گرفته شود اما کدام سال کبیسه است معین نشده است، و به همین علت بود که در سال ۱۳۰۸ نزدیک بود که اشتباه شود. چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷ می‌بایست کبیسه محسوب شود، و حال آنکه در واقع و حقیقت امر می‌بایستی ساده باشد، چون سال ۱۳۰۹ سال آخر از دور ۳۳ سالی بوده است، و آن را می‌بایست کبیسه قرار داد، و به همین سبب یک تقویم اشتباه ضبط کرده، و اسفند ۱۳۰۸ را ۳۰ روز دانسته است، و این عمل ایجاب می‌کند که روز دوم حمل مطابق با اول فروردین شود. و این اشتباه ناشی از نقص قانونی است که از مجلس گذشته است. (گاهنامه ۱۳۰۹، سید جلال‌الدین طهرانی، ص ۷۸).

۲- مطالبی که از مجلس شورای ملی درباره تغییر تاریخ نقل شده است، همگی از روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۴، و از صفحات ۱۰۵۶ تا ۱۰۶۰، راجع به جلسه یکصد و چهل و سوم، صورت مشروح مجلس صبح سه شنبه، ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ می‌باشد.

پس از تشریفات لازم در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ شمسی به تصویب رسید و مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) که در آن دوره رئیس مجلس بود به صورت نظامنامه به دولت ابلاغ کرد که در دوائر دولتی اجراء نمایند. و به عنوان هدیه نوروزی برای ملت ایران الفاظ قشنگ اردیبهشت و بهمن را آوردند، و زهر جانکاه را با پوشش های شیرین ملّیت به خورد مردم دادند، به طوریکه تا به حال هم بسیاری از حقیقت مسئله آگاه نیستند، و نامهای باستانی را بر زبان می آورند و اصلش را نمی دانند.

در اثر رسمی شدن نام های فروردین و اردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقویم و اعلانات، اولاً این نام ها که تا آن زمان جز عده معدودی کسی از آنها خبری نداشت، مشهور و معروف شدند، و از مدارس به منازل، و از تقویم های اداری به تقویم های دیواری منزلی سرایت کرد، و آذر و بهمن و اسفند، همچون قل هو الله احد محفوظ هر خرد و پیر، وزن و مرد شد.

و ثانیاً نام محرم و صفر و ربیع الاول و جمادی الثانی و ذوالقعدة و غیرها کم کم از بین رفت، نه کسی از این ماهها، و از دخول و خروجش خبری داشت، و نه اعمال روزانه و تکالیف اجتماعی و تشریفات و دعوت ها و جشن ها و ماتم ها و عزاهای خود را بر این ماهها منطبق می نمود.

فقط ماه محرم به جهت عزاداری، و ماه رمضان به جهت روزه، قدری معروف تر بود، و بجز پیرمردان تمام مردم که می خواستند مثلاً در ماه رمضان روزه بگیرند می گفتند: مثلاً باید ایامسال از ۱۵ بهمن ماه تا ۱۴ اسفندماه روزه بگیریم، همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که اعمال عبادیه خود را با روزهای ماههای فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می نمایند.

و این درست، در خط همان راهی است که استعمار کافر برای منزوی کردن آئین استوار اسلام کشیده و ترسیم نموده است، و از اینجا نیز درست درمی یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده، و نامهای اجنبی و زردشتی را به جای نامهای اسلامی نشانده، و دست هر مرد وزن، و مورد استعمال هر عالم و عامی، و هر

اداری و بازاری، و هر کارگر و کشاورز داده است^۱، تا جایی که از بعضی از علماء نیز دیده شده است در اعلانات خود ماههای باستانی را به کار برده، و در امضای خود

۱- و نظیر این تغییر را در ساعات دادند، چون بنا بر دخول ماههای قمری که ابتداء آنها خروج قمر از تحت الشعاع و رؤیت آن بعد از غروب آفتاب است، اول هر ماه قمری از اول شب آن شروع می شود، و شب هر روز مقدّم بر روز آن است. و بنابراین ساعت ۱۲ اول غروب و ابتدای دخول شب است، و هر ساعتی که بگذرد یک ساعت از شب گذشته است فلذا در شرع مقدّس وارد است که در ساعت اول و یا دوّم و یا سوّم و یا چهارم از شب گذشته، انسان چه تکالیفی را انجام دهد، و این در صورتی است که مبدأ حساب ساعت را که اول شب است ساعت ۱۲ یعنی سردهسته قرار دهیم.

در اینصورت اولاً روشن است که چند ساعت از شب ما گذشته است، ساعت ۶ یعنی ۶ ساعت از شب گذشته است، و ثانیاً در سپیدی روز می دانیم ما چند ساعت روز داریم، زیرا ساعت ۱۲ یعنی غروب آفتاب و ابتدای شب، پس ساعت ۵ در روز می دانیم که ما ۷ ساعت روز داریم و ساعت ۹ می رساند که ما ۳ ساعت روز داریم، و علیهذا ساعت غروب کوک برای تعیین مقدار شب و تعیین مقدار روز بسیار ساده و مفید است، و مسلمان که می خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره مند شود می داند چقدر از شب گذشته است و چقدر به روز باقیمانده است.

و اما ساعت های زوالی (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمی دهند، آنها فقط نصف شب و نصف النهار را نشان می دهند، در صورتیکه مبدأ کار ما از اول غروب است، مبدأ نصف شب به چه درد ما می خورد؟ و علاوه ساعت ۱ یعنی یک صبح، در حالی که از اول شب ما چند ساعت بیشتر گذشته است و ساعت ۱ ساعت ۱ نخواهد بود، برای مسلمان صبح عبارت است از اول فجر صادق و یا از اول آفتاب و از آن به بعد روز او شروع می شود، نه از ساعت نصف شب. مبدأ نصف شب برای کسانی است که بین شب و روز و ابتدای هر کدام و انتهای هر کدام فرقی نمی گذارند، و فقط اجمالاً ۲۴ ساعت خود را به ۲ دوازده ساعت به مبدأ نصف النهار و نصف اللیل تقسیم کرده اند، مانند اقوام غیر مسلمان. و در اینصورت از ساعت ۱۲ شب به بعد متعلّق به فردای آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ۱۲ نیز متعلّق به همان روز است. یعنی هر روز تمام، دو نیمه شب در جلو و عقب دارد فلذا می گویند: شب سه شنبه و سه شنبه شب یعنی شب پیش و شب بعد؛ ولی بر اساس ماههای قمری که حتماً هر روز یک شب تمام دارد، و آن شب پیوسته قبل از آن روز می باشد، اشتباهی هم رخ نمی دهد، شب سه شنبه یعنی شب پیش از روز سه شنبه، و شب چهاردهم رمضان یعنی شب بعد از روز سیزدهم رمضان و هکذا؛ تمام احکام و تکالیفی که برای شب ها مقرر شده است برای شب های قبل از روز بوده و ابتدای آن دستورات از اول شب است، یعنی ساعت ۱۲ سردهسته غروب کوک.

ولی چون ساعت های ظهر کوک در کشورهای غربی مرسوم بود، کم کم حکومت های مسلمانان بر اساس ساعت گرنویچ که زوالی است، ساعت های خود را میزان کردند، و ملت ها نیز رفته رفته از حکومت ها پیروی نمودند، و برای استماع رادیو و غیره که به ساعات زوالی بود، و برای فرستادن اطفال خود به مدرسه، و برای رفتن به ادارات، ساعت های منازل خود را نیز ظهر کوک نمودند. در صورتی که برای آنان از ساعت غروب کوک منافع بیشتری حاصل بود.

ساعت ظهر کوک را ساعت فونگی کوک، و یا ساعت انگلیزی، و ساعت غروب کوک را ساعت شرعی

تاریخ شمسی و نام‌های زردشتی را به کار برده، و در ضمن گاهی از اوقات مطابق با ۷ محرم ۱۳۸۷ هجری قمری را مثلاً با آن ضمیمه نموده‌اند، و گاهی هم از این تطبیق رفع ید کرده، به مجرد تاریخ باستانی اکتفا نموده‌اند.

باری این مرحله دوم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طی کرد، و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسئله سوم بودند، و آن که از جهت اهمیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل، مهمتر بود، نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود. یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کار آمدن طاغوت و رسمیت حکام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملت.

گرچه مدتها بود که طاغوت بر ملت حاکم بود، ولی تا به حال اعلان نسخ حکومت رسول الله، و اعلان نسخ قرآن و اعلان نسخ شرف و فضیلت و وحی و نبوت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، چهاراً علی رؤس الأشهاد، اعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمدی، و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن، و بیرون جستن از دامان معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیه را نمودند.

ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورخه یکشنبه ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۴ شماره ۱۴۹۵۹ را می آوریم و سپس به بحث مختصری در پیرامون آن خواهیم پرداخت:
متن درشت روزنامه: امروز با تصویب یک قطعنامه تاریخی در جلسه مشترک مجلسین، تقویم و مبدأ تاریخ ایران تغییر کرد. نوروز آینده سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی خواهد بود.

نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبی کماکان مورد استفاده است.

قطعنامه اجلاسیه مشترک مجلسین سنا و شورای ملی به ریاست جعفر شریف امامی در کاخ سنا.

ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوی فرستاده از زحمات ۵۰ ساله آنان در راه اعتلاء مملکت قدردانی می نماید، و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهایی و آزادی و استقلال میهن به شمار می آورد.

و اینک متن مورد نظر:

مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی، که در طول بیش از ۲۵ قرن منشأ و مبناى قوام و دوام قومیت و ملیت کشور ما بوده است، آغاز سلطنت کورش کبیر بنیان گزار شاهنشاهی ایران را به عنوان سرآغاز تقویم و مبدأ تاریخ ملی ایران به شمار می آورد^۱، مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب رستخیز ملت ایران، این قطعنامه را در جلسه مشترک مورخ بیست و چهارم اسفندماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند.

در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد سناتور دکتر عیسی صدیق، هلاکو رامبد، سناتور عماد تربتی، دکتر مصطفی الموتی، سناتور شوکت ملک جهانبانی، خانم دکتر مهین صنیع صحبت کردند، و آنگاه قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد. ابتدا شریف امامی طی نطق افتتاحیه خود از زحمات شاه تجلیل کرده، و اظهار می دارد برای کمی وقت، دو مجلس در هم ادغام شده، و از هر کدام سه نفر نماینده صحبت می نمایند (روز تولد رضاشاه).

قطعنامه توسط دکتر جواد سعید نائب رئیس مجلس شورای ملی قرائت شد و آنگاه هویدا سخن گفت.

سخنران اول دکتر صدیق بود که پس از ستایش از زحمات رضاشاه، و شرح احوال ایران در آن دوره، و هرج و مرج، اقدامات مهم او را به چند مورد تقسیم می کند:

۱- باید دانست که از صدر اسلام تا کنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاریخ خود را هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مکه مکرمه به مدینه طیبه قرار داده اند، و این تصویرینامه ای که از مجلسین گذشت، إعلان به خروج از صفت مسلمین، و جدائی از آنان به عنوان عدم اعتناء به شأن رسول خدا بود. مسعودی در کتاب «التنبیه والإشراف» از ص ۱۹۵ تا ص ۲۴۰ آورده است که مسلمانان از هجرت به بعد برای هر یک از سنوات به مناسبت واقعه مهمی که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن نامیده اند و آن نام، علم برای آن سال شده است. سال هجرت را سنه الهجرة گفتند. سال دوم را سنه الأمر، سال سوم را سنه التمهین. سال چهارم را سنه الترفیه. سال پنجم را سنه الأحزاب. سال ششم را سنه الاستئناس. سال هفتم را سنه الاستغلاب. سال هشتم را سنه الفتح. سال نهم را سنه... و سال دهم را سنه حجة الوداع و سال یازدهم را سنه الوفاة. و در ص ۲۵۲ گوید: در سنه ۱۷ یا ۱۸ عمر با اصحاب رسول الله در باره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریه ها بسیار شد. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمودند: مبدأ روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود. همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اول محرم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود؛ و دوست داشتند مبدأ تاریخ از اول باشد.

اعزام دانشجوی به خارج، تأسیس دانشگاه تهران در فروردین ۱۳۱۰، تحصیل رایگان در تمام کشور، تشکیل باشگاه و استخرهای شنا به دست ولایتعهد، برگزاری هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ و گشایش آرامگاه وی در طوس (در سال مذکور در دانشگاههای درجه اول دنیا نیز فردوسی و خدمات او به زبان و ملیت و تاریخ ایران مورد تجلیل واقع شد)، و اقدام بسیار مهم که به نظر ممتنع می آمد، رفع حجاب از زنان بود در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴، و اجتماع دانشمندان دنیا و تحقیق در باره فردوسی و مفاخر ایران ملی.

و سپس در این مورد شرح می دهد و بعداً در باره زحمات و خدمات محمدرضا شاه سخن گفته، و پس از آن در باره انقلاب سفید بحث کرده است. و پس از دکتر صدیق، سناتور عماد تربتی سخنرانی کرد، و او نیز مانند صدیق مطالبی ایراد کرد.

و پس از او سناتور شوکت ملک جهانبانی سخنرانی کرد، و از سعی رضاشاه در مورد کشف حجاب سخن گفت.

و پس از او دکتر مصطفی آلموتی در همین زمینه ها سخنرانی نمود. و پس از او هلاکورامبد، و پس از او نیز خانم دکتر مهین صنیع در همین زمینه ها سخن گفتند.

و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علامه وحیدی سخنرانی کرد، و چون این سخنرانی بسیار مزورانه و مگارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوی است، و استادانه با دلیل، حکام جور را تأیید کرده و از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و اخباری که در باره امام و حاکم عادل وارد شده است بر سلاطین جور و حکام فاسق و جائر تطبیق نموده است، لذا ما عین گفتار او را می آوریم؛ تا خوانندگان خود به موارد شیطنت و تدلیس و تلبیس او پی برند، او سخنرانی خود را بدین گونه آغاز کرد:

اجازه بفرمائید به مبانی دین مبین اسلام و به موازین استنباط و اجتهاد، مختصری در عظمت بنیانگذار شاهنشاهی ایران کورش کبیر و وجوب اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

در علم اصول، مأخذ استنباط: کتاب وسنت و اجماع و عقل است، کتاب

یعنی قرآن مجید، کتاب آسمانی و راهنمای جهانی که بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده است، و در این کتاب مقدس الهی آیات باهراتی مربوط به شخصیت و خیرخواهی و بشردوستی کورش کبیر به نام **ذُو الْقَرْنَيْنِ** دیده می شود.

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو مِنْهُ ذِكْرًا) و نام گزاری کورش کبیر به ذوالقرنین از لطائف معجزات قرآن مبین است، که پس از پژوهشهای دقیق علمی معلوم شد که دو طرف کلاه این شاهنشاه دو برآمدگی داشته است، و به این مناسبت قرآن کریم از این شهریار گرانقدر به نام ذوالقرنین یاد فرموده است»
سپس برای دفع اینکه مقصود از ذوالقرنین اسکندر است، می گوید:
«اسکندر مرد ظالم و سقاکی بوده است و قرآن کریم هیچگاه مدح مرد ظالم را نمی کند».

و سپس می گوید: «مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار این شاهنشاه داد گستر است».

و می گوید: «اکنون به ذکر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم سلطنت می پردازم: در خبر است که خدای جلیل به ابراهیم خلیل خطاب فرمود: ای ابراهیم! تو مظهر آگاهی مائی و پادشاه مظهر شاهی ما. و از این خبر چنین استفاده می شود که مقام شامخ سلطنت همیشه مورد عنایت خاص الهی بوده و هست.

اشاره به مضمون این خبر است که جلال الدین مولوی می گوید که:
«پادشاهان مظهر شاهی حق» و سنت رسول مکرم هم مؤید این خبر می باشد. سخنی است مأثور و خبری است مشهور که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مکرر در مکرر در جمع صحابه بر عظمت زمان ولادت خود اشاره می فرماید: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** (در زمان پادشاه عادل متولد شده ام) که ضمناً پیغمبر گرامی با نهایت صراحت از شاهنشاه ایران انوشیروان تجلیل می فرماید.

اما حدیث دیگر که با کمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب می داند، و بهتر است قبلاً مرجع حدیث را ذکر نموده، و سپس به بیان آن پردازیم، تا تصور نرود: گفته منظور مستند و مأثور نیست. مأخذ خبر کتاب معتبر و بزرگ دانشمند عالم اسلام شیخ صدوق می باشد، در کتاب «أمالی» است: **لَا تَدُلُّوْا رِقَابَكُمْ بِرِّكَ**

طَاعَةِ السُّلْطَانِ! تا اینکه می فرماید: وَ اِنَّ صَلاَحَكُمْ فِى صَلاَحِ سُلْطَانِكُمْ وَ اِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ؛ فَأَحِبُّوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ وَ اَكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لِأَنْفُسِكُمْ. «خودتان را به سبب ترک اطاعت از پادشاه خوار و سرافکنده نکنید! صلاح شما در صلاح دید پادشاه است! پادشاه به منزله پدر مهر بان است، پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خودتان دوست می دارید! و کراهت داشته باشید برای او آنچه را که برای خود کراهت دارید»!

حدیث دیگر که آنهم در همین کتاب معتبر و ارزنده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ، وَ مَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ دَخَلَ فِي نَهْيِهِ: «اطاعت از پادشاه واجب است، و کسی که مطیع پادشاه نباشد، مطیع خدای عزوجل نمی باشد، و از فرمان خدا سرپیچی کرده است».

می بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامی اطاعت از پادشاه را اطاعت از خدا می داند.

أما وجوب اطاعت از پادشاه به موجب إجماع، چون ما إجماع را کاشف قول معصوم می دانیم، و سرسلسله معصومین، اطاعت از پادشاه را واجب فرموده، نظر به وحدت ملاک، از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است.

بخصوص بر ما ایرانیان که درحقیقت و به فرموده مولای متقیان امیر مؤمنان، دارای ویژگیهای ایمان و خصائص روحانی هستیم، و از طرفی هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملی هم فرمان شاه را فرمان خدا می دانیم، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.

و ناگفته نماند چون به موجب مفاد اخبار عیدیه اطاعت از پادشاه مُسَلَّمُ الصُّدُورِ از معصوم است، این را هم با توجه به وحدت ملاک مانند إجماع مصطلح می دانیم.

أما دلیل عقلی دایره لزوم اطاعت از پادشاه، بدیهی است سرپیچی از فرمان پادشاه عادل و دانا و توانا، موجب اختلال نظم و از هم گسیختگی امور سیاسی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و غیره می باشد.

لَوْلَا السُّلْطَانُ لَأَكَلَتِ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. نمایندگان محترم! برای حسن

ختم حدیث مشهوری را که ناقل آن شیخ المحدثین حرّ عاملی است نقل می‌نمایم:

السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَا وَيْلَةَ كَيْفَ مَظْلُومٍ، که سعدی گرانمایه

این حدیث را به نظم ترجمه نموده، و آمیختگی سایه را با صاحب سایه افزوده است:

پادشه سایه خدا باشد سایه از ذات کی جدا باشد؟

اکنون در این جلسه مشترک پرشور و احساس که برای تجلیل از پنجاه سال شاهنشاهی پربرکت و افتخار پهلوی تشکیل یافته، و مقارن با میلاد مسعود سردودمان این شاهنشاهی می‌باشد، با درود فراوان به روان پاک این شاهنشاه کبیر از خدای متعال می‌خواهیم که به ما توفیق اطاعت و خدمت بیش از پیش به شاهنشاه آریامهر را عطا فرماید. زنده باد شاهنشاه آریامهر و شهبانوی گرامی و والا حضرت همایون ولایتعهد. جاوید ایران.»

با دقت در این سخنرانی ملاحظه می‌شود که چگونه علامه وحیدی^۱ خود مسخ شده و حقایق را تحریف کرده است.

۱- علامه وحیدی فرزند آقا شیخ ابوالقاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان مرحوم آیه الله آقا محمد باقر وحید بهبهانی است. خود از طلاب و فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتید مبرزی همچون آقا ضیاء الدین عراقی است، گویند اجازات متعدد اجتهاد از علماء دریافت نموده است، در سنه ۱۳۱۴ شمسی که به دستور رضاشاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می‌شد، او و خانمش در کرمانشاه جزو مدعوین بودند. میزبان منزل آقا سید اصغر شاه بود، و در حالی که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوین با خانم هایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند، علامه وحیدی که از علماء به‌شمار می‌رفت، و به لباس روحانیت و أهل علم ملبّس بود، با خانمش وارد شد. و یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اینست: «به شرع أحمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و کُل و کراوات و زُنّار بست و ریش تراشید، و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد، و از آخوندهای درباری شد و سالها سناتور و وکیل بود تا بالأخره نتیجه وخامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی پر سرش فرود آمد. وَلَا يَرَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا تَصْيِيَهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تُحْلِلُ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آیه ۳۱، از سوره ۱۳: رعد) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصی های بسیار کرد، و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت، و از زمره گدایان و خوشه چینان سفره خونین حکام جور درآمد، تا بالأخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت حَسْبُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ یکباره سرازیر در دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد، المنافقون وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ این سزای دنیوی است بین تا جزای آخروی چه باشد (وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَى، كَيْفَ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدَهَى).

ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان که سخنرانی کرده‌اند، و برداشتن حجاب و عفت زنان، و یا تجلیل از فردوسی افسانه‌ساز که او را سَمبِلِ مَلِیَّت و قومیت قلمداد کرده، و در مقابل اسلام، به اسم مقابله با عرب، سردست بلند کرده، و در زیر مجسمه او جمع شده و سینه می‌زنند، و نظیر این گفتارها کاری نداریم، زیرا که این گویندگان: افراد معلوم‌الحالی هستند که از دوران طفولیت در همین مدارس استعماری درس خوانده، و در نزد همین استادانی که روی خط مشی تعیین شده از خارج برای تضعیف اسلام، ملت و قومیت باستانی و ایرانی زردستی را به رخ می‌کشند، تعلیم دیده‌اند. فلذا از شنیدن این سخنان مکرر در مکرر از اینها هیچ ترتیب اثری نمی‌دهیم.

زیرا مَمْشِی و مسیر و مبدأ و منتهی و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان توخالی و بی مغز چیزی نیست، اینان چه بسا کسانی هستند که در خارج تعلیم و تربیت یافته، و از زبان و اندیشه همان استادان خارجی که برای رقاء و پیشرفت کشورهای شرقی دایه از مادر مهربان‌تر هستند، مطالبی را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوکر حلقه به گوش آجانب و استعمار کافر بوده و هستند، فلذا اگر پهلوی و خاندان او را — که به شهادت تاریخ، دست استعمار آجنبی پنجاه سال با چماق و سرنیزه و تبعید و حبس و شکنجه و قتل و اسارت، بر این ملت مسلمان تحمیل کرد — یگانه شاهنشاه عادل ملت پرورداد گستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

ولی تعجب ما از امثال وحیدی است که چگونه با وجود سرمایه‌های علمی برای خوشایند شاه جائری که خودشان از ظلم‌ها و ستم‌های او بهتر از ما خبر دارند، و در مجالس و محافل خصوصی از آن بازگومی‌کنند، برای جیفه و مردار دنیا، شرف و فضیلت خود را می‌فروشند، و برای دراز کردن دست بر سر سفره فرومایه آنان اینطور تملق و چاپلوسی می‌کنند. و برای ریاست چند روزه و بهره‌برداری از حطام کاسد این افراد بی‌مایه، دین و مذهب و قرآن و رسول‌الله و اخبار و آیات را وجه المصالحه قرار می‌دهند، و همه را به ثمن بَخْس می‌فروشند؟

آخر هر عاقل و دانشمندی که به مبانی اصول و فقه اسلام آشنائی داشته

باشد، با ملاحظه این سخنرانی این مرد، به خوبی درمی یابد که جز تزویر و خدعه و مکر و فریب چیزی به کار نبرده، و جز تحریف تحویل نداده است.

قرآنی که از طرف حضرت باری برای تحکیم عدل و توحید آمده، کجا إطاعت از حاکم را لازم می شمرد؟ پیامبری که برای برقراری توحید و عدل و مبارزه با شرک و ظلم بیست و سه سال خون جگر خورد، و در مدت هجرت ده سال در مدینه، خود در مُقَدِّم ترین نقطه از صف مجاهدین در قبال دشمن قرار می گرفت، و به طور متوسط هر دو ماهی که در مدینه بود یک غزوه صورت می گرفت، و خود در آن شرکت می فرمود، کجا خود امر به إطاعت پادشاه می کند و پیروی از او را بدون چون و چرا لازم می شمارد؟

این روایاتی که ایشان نقل کرده با وجود ضعف و ارسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروی حاکم جائر ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحق و یا فقیه جامع الشرائط منصوب از قِبَل امام است.

حرمت پیروی از سلطان جائر، و تبعیت از حاکم فاسق و گناهکار، به مقتضای حدیث متفق علیه بین شیعه و سنی: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ «برای هیچ مخلوقی در معصیت امر خدا، اطاعتی نیست» دیگر اطلاق یا عموم برای مطلقات و جوب إطاعت سلطان بنا بر فرض صحت سند آنها باقی نمی گذارد. در قرآن کریم وجوب إطاعت را منحصرأً به رسول الله، و اُولی الامر که مراد ائمه دین و پیشوایان حقه سید المرسلین اند معین فرموده، و فقط و فقط انبیاء عظام که از طرف حضرت پروردگار مبعوث می شدند، طبق آیات قرآن، وجوب اطاعت داشته، و خودشان به لزوم پیروی مردم از آنها امر می کرده اند.

قرآن که سراسر از پادشاهان جائر جهان، همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندر کارانشان تنقید می کند، و اُمّت ها را به پیروی از پیامبران، به شورش در مقابل آنان برمی انگیزد، کجا خود بدون قید و شرط اطاعت اُمثال آنها را لازم می شمرد؟

خیانت آقای وحیدی در نقل این اخبار، اولاً آنها را به صورت خبرهای صحیح السند و مشهور و معروف جلوه دادن است، که البته چنین نیست، و در

هیچیک از مجامیع شیعه و یا اهل تسنن با سند صحیح یافت نمی شود، و ثانیاً بیان مطلق کردن و از ذکر قید و مقید و خاص و مخصّص صرف نظر نمودن است، و این خیانتی عظیم است.

در اینکه مراد از ذوالقرنین کورش بوده است، اشکال و ایراد بسیار است، و بر فرض صحت این معنی، فقط قرآن خصال ذوالقرنین را ستوده است، اما کجا از لزوم پیروی و متابعت او به عنوان پادشاه، ذکری به میان آورده است؟ ایشان نشان دهند.

و عجیب اینست که خود ایشان در مقام استدلال که نمی توان ذوالقرنین اسکندر باشد، می گویند چون او مرد ظالم بوده است، قرآن از او تعریف و تمجید نمی کند، آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان اخبار، این بیانات را در لزوم پیروی از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوی دارند؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهر و همچون فرشتگان سماوی بوده، و آیه تطهیر در باره آنان نازل شده است.

آنچه را که به رسول خدا نسبت می دهند از اینکه فرموده است: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** حدیثی است ساختگی و مجعول، و در هیچیک از مجامع شیعه و سنی دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمی بوده است و پیامبر از او تعریف نمی کند. اینکه ایشان گفته اند: «سخنی است مأثور و خبری است مشهور که رسول خدا مکرّر در مکرّر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره می فرماید» دروغ محض است.

شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه نفرموده اند، تا چه رسد به مکرّر در مکرّر.

گفتار فردوسی: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» بر اساس مذهب زرتشتیان است که شاه را نماینده خدا می دانند، به اسلام چه مربوط؟ و اسلام خود یزدان را که در مقابل اهرمن است، رد می کند، و اعتقاد به او را شرک و ثنویت می داند، تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.

فردوسی در مقابل این غلط کاریهایی که نموده است، و این خلط و

خبط‌هائی که آورده، در موقف عرصات قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد، و باید از عهده برآید. این اشعاری که حقایق را کنار می‌زند، و اطاعت سلطان و شاه و حاکم را هر چه باشد و هر که باشد به مردم تحمیل می‌کند.

و حیدی جمله **وَإِنَّ صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ** را درست عکس معنی کرده است. زیرا معنای این جمله اینست که: «شما هنگامی صالح و پسندیده خواهید بود که سلطان شما صالح و خوب باشد.»

ایشان اینطور معنی کرده‌اند که: «صالح شما در صلاح‌دید پادشاه است» یعنی شما وقتی صالح خواهید بود که طبق نظریه و آنچه را که پادشاه برای شما صلاح بداند عمل کنید! و این خیانت در ترجمه است.

دیگر آنکه ایشان برای اقامه ادله اربعه اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از اجماع که یکی از ادله اربعه است استفاده کنند، و ابدأ اجماعی در دست نبوده است، گفته‌اند که چون ملاک حجیت اجماع قول معصوم است، و از جهت کاشفیت قول معصوم حجّت است، لذا چون قول معصوم در مسئله هست، پس ملاک اجماع وجود دارد، بنا به وحدت ملاک اجماع و خبر صادره از معصوم.

أهل علم و واردان به فنّ اصول می‌دانند که این اجماع نیست، اجماع در مقابل سنت که مراد روایات صادره از معصوم است، عبارت است از: اتفاق همه مسلمانین به طوریکه کاشف از قول معصوم باشد. ایشان برای اینکه دلیل‌های خود را زیاد کنند، یک تزویری در معنای اجماع نموده، و به عبارت دیگر خواسته‌اند در مسئله اصولی هم خیانتی کرده باشند، تا آنکه خدمت تمام باشد، و ادله اربعه همگی قائم و استوار.

و اما دلیل عقلی، عقل به خلاف آنچه را که گفته‌اند حکم می‌کند. عقل حکم می‌کند که انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود، و نباید از سلطان جائز و حاکم ستم‌پیشه اطاعت کند. بلکه باید پیوسته خود را از زیر حکومت او برهاند. و از سلطان عادل واقع بین، از خود گذشته و صمیم و دلسوز به اُمت، و متحقق به حقیقت و واقع الامر، که سرش از رذائل اخلاقی و دنیا دوستی و شهرت طلبی و استکبار و خودمثنی و خودمحوری آزاد است، پیروی کند.

باری ما در اینجا سخن را در تفسیر کلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانی حکام جائر برای عوام فریبی، نظیر چنین افرادی را در دستگاه خود داشته اند و آنها را می پروریده اند، تا برای عوام الناس مُهر سکوتی باشد.

آن وقت نباید تعجب کرد که چگونه أمثال أبوهریره ها، و أبوذر ها، و کعب أخبارها، و سمره بن جندب ها و غیرهم، با آنکه مدت ها از أصحاب رسول خدا بوده اند، چگونه از حاشیه نشینان سفره رنگین معاویه شدند، و هزاران حدیث در فضیلت شیخین و خاندان بنی امیه و عثمان و معاویه، و در تعییب و قدح امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جعل کردند، و برای مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا می خواندند.

تاریخ جز تکرار حوادث واقعه چیزی نیست، و اگر ما بخواهیم وضع در بار معاویه را تماشا کنیم، به همین مجلسین سنا و شورای ملی و سناتورها و وکلای شورا نظر کنیم، این آینه کاملاً حکایت از آن چهره می کند.

معاویه فرستاد نزد سمره بن جندب و پیام داد: یکصد هزار درهم می دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ اِتِّغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ رُوْفٌ بِالْعِبَادِ (بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می دهند و به خدا می فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است) درباره ابن ملجم مرادی که شقی ترین کس از قبیله مراد بوده است، نازل شده است، و آیه: وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ اَلْدُّ الْخِصَامُ * وَ اِذَا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِیُفْسِدَ فِيْهَا وَ يُهْلِكَ اَلْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ * وَ اِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ اَلْمِهَادُ ۲ (و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زینده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعی باطنی و دل خود گواه می گیرند، درحالی که دشمن ترین و سرسخت ترین

۱- آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

۲- آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶، از سوره ۲: بقره.

دشمنان به اسلام و قرآنند. و چون پشت کنند، و (ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند، و خداوند فساد را دوست ندارد، و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزت او را به گناه درگیرد، و باد غرور در سر بدواند، که هیچ جایگاهی جز جهتم و آن محل پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.» در باره علی بن ابیطالب نازل شده است.

سَمْرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ قَبُولَ نَكَرَدَ، مَعَاوِيَةَ دَوَيْسَةَ هَزَارَ دَرَهْمٍ دَادَ، سَمْرَةَ قَبُولَ نَكَرَدَ، مَعَاوِيَةَ چَهَارصَدَ هَزَارَ دَرَهْمٍ دَادَ، سَمْرَةَ قَبُولَ كَرَدَ.^۱

باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوم از مراحل بود که دست استعمار عملی کرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم، و با فوریتی هرچه تمامتر، به طوری که دو مجلس را درهم ادغام نمودند، تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطلاع مردم می شود شورش بر پا نکنند، و قیام و اقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد، اقدام به این عمل نمودند.

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ، فاتحه اسلام را خواندند، و از نقطه نظر سیاست همان ملی گرائی و قوم پرستی و زردشتی گری را برای ملت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت: «تعیین مبدأ جدید برای تاریخ ایران، اساسی ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی است. تقویم جدید یک تقویم صد درصد ایرانی و ملی و بازگوینده تحول اصیل تاریخ پرافتخار ماست.»

فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در این جلسه گفت: «ایران به صورت یک واحد مستقل، و ملت ایران به صورت یک گروه متشکل، با کورش و سلسله هخامنشی به وجود آمد.»

۱- «الغدیر» ج ۲، ص ۱۰۱ از «تاریخ طبری» ج ۵ ص ۲۲۹، و «کامل ابن اثیر» ج ۳ ص ۱۱۷، و «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۲۴.

أمیر عباس هویدا نخست وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانی گفت. از جمله: «ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهی سخن می گوئیم. بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست، بجای خود محفوظ خواهد ماند... ولی تصمیم امروز شما در واقع تجلی این واقعیت تاریخی است که در تمام این دوران طولانی، یک ایران و یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد، و این دو آنچنان به یکدیگر پیوسته اند که یک مفهوم دارند».

درفردای آن روز یعنی در روز دوشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۴ شمسی روزنامه اطلاعات در سرمقاله خود، در ضمن مقاله ای می نویسد: «اکنون باطرحی که در جلسه مشترک مجلسین از تصویب گذشت، این تقویم ملی (که منظور فروردین و اردیبهشت، ولیکن براساس تاریخ هجرت رسول الله است) یک مبنای دقیق تری پیدا می کند که آغاز شاهنشاهی ایران، یعنی جلوس کورش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران است. تقویم ملی ما که از نخستین روز فروردین شروع می شود، و ماههای دوازده گانه آن همه ایرانی و دارای نامهای باستانی ایران است، ظاهراً این نقص را داشت که شامل سالهای تاریخ ایران در دوره قبل از اسلام واقع نمی شد... و تا آنکه گوید:

برای کشوری که تاریخ مدون و منظم دارد، و اساس شاهنشاهی آن از جلوس کورش بزرگ تا به امروز مستمراً دوام یافته است، این چنین وضعی چندان منطقی نبود. برای اینکه هیچکدام از حوادث تاریخی منجمله حمله عرب تداوم تاریخ و استمرار شاهنشاهی ایران را برهم نزده است.

و ما درحالیکه آئین مقدس اسلام را پذیرفته ایم و بدان مفاخرت می کنیم، تاریخ و تمدن خودمان را نیز داشته ایم و داریم، تقویم مذهبی ما که مانند همه کشورهای اسلامی از ماه محرم آغاز و به ماه ذیحجه ختم می شود، جای خود دارد، تقویم ملی ما که از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم می شود جای خود را.

آن تقویم هجری است، و این تقویم شاهنشاهی، که یکی نماینده مذهب ماست، و دیگری نماینده قومیت ما.»

باری از ملاحظه این عبارات و این سخنان به خوبی پیداست که منظور از

تغییر تاریخ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است، و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعیّه، و رسمی کردن شعائر ملی و آداب و سنن جاهلی، و به انزوا در آوردن آئین حقّ و سنت محمّدی، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده، و دین و مذهب آن را تأیید و تحکیم می کند.

و بطوریکه سابقاً اشاره کردیم، آنها می گویند: «ماه تاریخ هجری قمری کاری نداریم، آن به جای خود محفوظ است. ولی تاریخ رسمی مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی باشد.»

یعنی آنچه به درد کشور می خورد، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ پادشاهان هخامنشی است. این است که مردم را از دین می بُرد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست اجانب، قطع می کند، و این به درد استعمار می خورد.

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای مفاتیح الجنان خود گذارده، و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلۃ الرّغائب را از روی آن مشخص کند، چه ضرری به استعمار و نقشه های شوم و سهم آگین آنها می زند؟

می گویند: مبدأ تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار دهیم، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست، ولی اگر بر آریکه سلطنت قرار گرفتن کورش بگیریم، موجب سر بلندی و سرافرازی. **أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**. «أف بر شما باد بر این افکار پوسیده و اوهام واهیه، که در مقابل عبودیت پروردگار، اتخاذ نموده، و آن را آئین خود دانسته اید.»

تمام ملت های عالم، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبرانسان می دانند. مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح می گیرند. زرتشتیان و یهودیان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند.

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود، که از انتساب خود به او خودداری می کنید؟!

شما که در نوکری استعمار، دست همه کشورهای استعماری را عقب زده‌اید! آنها تاریخ خود را از هجری به مسیحی برگرداندند. آخر مسیح هم یک پیغمبر عالیقدر بود، شما آن را هم نپذیرفتید! و یکباره دست از همه انبیاء شسته، و به دامن کورش و سیروس متوسل شدید! أَفَ لَكُمْ وَلِيمًا تَسِيرُونَ عَلَىٰ مَنهَجِ الشَّيْطَانِ.

اینجاست که دیگر غیرت خدا به جوش می‌آید، و مقام عزت او تحمّل این گونه تعدّیها را نمی‌کند و بعد از طی سه مرحله: اول تبدیل هجری قمری به هجری شمسی، دوم تبدیل هجری شمسی به هجری باستانی، سوم تبدیل هجری باستانی به شاهنشاهی باستانی، نتیجه نکبت اعمال و سزای تعدّیات و تجاوزات آنها را در می‌گیرد؛ و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود، و اثر به خیر تبدیل می‌شود فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ^۱ «آنها را درو کردیم، و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلاً در دیروز در این مکان‌ها اقامت و مسکن نداشتند.»

فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۲

«در اثر سزای اعمالی که انجام دادند، صاعقه عذاب خداوندی که خوار و ذلیل کننده بود، آنها را گرفت.»

بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم، انتظار می‌رفت که پس از فرو ریختن کاخ ظلم و استبداد، و حرکت سیل خروشان ملت مسلمان که هزار و چهارصد سال از پستان مادرانی که آنها را با نام محمد شیر داده‌اند، و سپرده شدن اختیار ملت به خود ملت در مجلس خبرگانی که تشکیل شد، تاریخ را فقط هجری قمری اعلام کنند، ولی چنین نکردند و اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین صورت تدوین شد:

«مبدأ تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر اسلام (ﷺ) است، و تاریخ

هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است، اما مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است. تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است.»

۱- آیه ۲۴، از سوره ۱۰: یونس.

۲- آیه ۱۷، از سوره ۴۱: فصلت.

در اینجا می بینیم اصلاحی که به عمل آمده فقط طرح مسئله سوّم است یعنی از شاهنشاهی به هجری برگشت. ولی باز هم سال های شمسی به رسمیت باقی است، و ماههای زرتشتی باستانی همچون خرداد و بهمن نیز تغییری نکرده است. و در این سه اشکال است:

أولاً معتبر دانستن تاریخ شمسی و قمری هر دو چه معنی دارد؟ جائی که قرآن کریم، تاریخ را منحصرأً به شهر قمریّه منحصر می کند، و سنت پیامبر اکرم، و منہاج پیشوایان دین إجماعاً و اتفاقاً نیز به ماههای قمری اقتضار کرده اند، اعتبار دادن که همان به رسمیت در آوردن ماهها و سالهای شمسی است منضمّاً به ماههای قمری صحیح نیست.

و ثانیاً مبنای کارهای دولتی چرا خصوص تاریخ شمسی است که در آن دو مرحله از اشکال باقی است؟ اگر مذهب از سیاست انفکاک ندارد، حتماً باید مبنای کارهای دوائر دولتی بر شهر قمریّه باشد، این تفکیک از کجا پیدا شده است؟ و ثالثاً مبنای کارهای دولتی را تاریخ شمسی قرار دادن، عبارة أخرای رسمیت دادن ماهها و سالهای شمسی است. چون رسمیت معنائی ندارد جز آنکه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علیهذا دوائر دولتی تاریخ شمسی را به رسمیت می شناسند، نه قمری را. و در میان خود با آن معامله می کنند، نه با قمری، و این عین محذور است.

و این گفتار با طرح تغییر سوّم که در مجلسین گذشت چه تفاوتی دارد؟ آنها هم می گفتند: تاریخ قمری هجری به جای خود محفوظ، و برای انجام امور مذهب مورد استفاده است، و تاریخ باستانی شاهنشاهی برای رسمیت کشور و إدارات و دید و بازدیدهای رسمی دولتی، و نشست ها و سمینارها، و کنفرانسها، و جشن ها و سالروزها، و معاهده ها و غیرذلک.

اینها هم امروز در امور رسمی به تاریخ قمری اعتنائی ندارند. سالروز انقلاب، و شهادت ها، و جشن ها، و غیرها را به تاریخ شمسی می گیرند. مثلاً شهادت مرحوم آقا شیخ مرتضی مطهری را ۱۲ اردیبهشت می گیرند، با آنکه آن مرحوم

در روز ۵ جمادی الثانیة به شهادت رسید.^۱ و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقی و مرحوم قاضی و مرحوم اشرفی و مرحوم مفتح را که به عنوان روز فیضیه و دانشگاه، و روز وصل طلاب با دانشجویان قرار داده‌اند، و غیرذلک همه را براساس تاریخ شمسی فروردینی می‌گیرند.

رحلت علامه آیه‌الله طباطبائی را که در روز ۱۸ محرم واقع شد^۲ در روز ۲۴ آبان می‌گیرند درحالی که روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است، و او متحقق به حق و امضای شهر و سالهای قمری است.

از اینها گذشته این شهادت‌ها و جشن‌ها و یادبودها چون براساس نهضت دینی و اسلامی صورت گرفته است، برای برقراری و پایداری آن در خاطرات نسل فعلی و آینده، مناسب‌تر است که با ماههای قمری یادآوری شود. شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سیدحسن مدرس رضوان‌الله علیه در بندگاه کاشمر که در ماه رمضان، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ۲۷ ماه رمضان یادآوری شود و سالروزش گرفته شود، بهتر است یا در ۱۰ آذرماه؟^۳ به دار آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در روز میلاد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در ۱۳ رجب^۴ بهتر است یا در فلان ماه شمسی مثلاً.

قیام مردم پس از دهه محرم که ده روز تمام عزاداری کرده، و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها، و یاد عظمت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ که منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد، و بالأخره موجب بازداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها، و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام، و قیام ملت مسلمان در تهران و قم، در روز دوازدهم محرم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

- ۱- مرحوم مطهری در پنجم جمادی الثانیة سنة ۱۳۹۹ به شهادت رسید. مطابق ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.
- ۲- رحلت ایشان در صبح یکشنبه هجدهم محرم الحرام یکهزار و چهارصد و دو هجریه قمریه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و برای اطلاع اخبار و ابرار از سایر شهرستانها مراسم تشییع و تدفین به روز بعد موکول شد.
- ۳- مرحوم مدرس در بیست و هفتم ماه رمضان، سنة ۱۳۵۶ به شهادت رسید. مطابق ۱۰ آذرماه ۱۳۱۶.
- ۴- شهادت مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در ۱۳ رجب سنة ۱۳۲۷ در میدان سپه تهران واقع شد.

قیام مردم تهران در شب اول و روز اول محرم که کفن پوشیده و به یاد سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ بانگ الله اکبر سر دادند و رژیم سفاکانه، این قیام را به خون نشانند در اول محرم بهتر است، یا در ۵ مهرماه؟

باری طبق مدارک شرعی و براساس تجربه تاریخی، ماههای قمری، ملاک گاه شماری امت اسلام است، نه غیر آن.

امروزه در سمینارها و نشست‌هایی که در بین ممالک اسلامی صورت می‌گیرد، و ایرانیان این ایراد را به آنان دارند که چرا سالهای شما مسیحی است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخی را قرار دهیم، که باهم مشترک باشیم؟ جز هجری قمری مگر چیزی هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند که نه سالهای شمسی، اسلامی است، و نه فروردین ماه و بهمن ماه. پس همه باهم باید براساس و اصل صحیح قرآنی خود را اصلاح کنیم، تا در اولین چیزی که شرط وحدت مسلمانان است، با یکدیگر تشریک مساعی نموده و سهیم باشیم.

باز هم می‌گوئیم چگونه سالگرد رحلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الاً یک روز در شوال و یک روز در ربیع الاول واقع می‌شود؟ و چگونه عاشورا را شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الاً یک روز در رجب و یک روز در شوال واقع می‌شود؟ و چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ را شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الاً یک روز در محرم و یک روز در صفر واقع می‌شود؟ و به‌طور کلی در تمام سال دوران می‌کند، همینطور سایر امور از سالگردها و غیرها صحیح نیست.^۱

۱- در باره عید غدیر در «فروع کافی»، طبع مطبعة حیدری ج ۴، ص ۱۴۹، محمد بن یعقوب کلینی از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن سالم، از پدرش روایت کرده است که او گفت: از حضرت جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم: آیا برای مسلمانان غیر از جمعه و عید اضحی و عید فطر، عیدی است؟! فرمود: آری! عیدی هست که از جهت احترام از آنها اعظم است! گفتم: فدایت شوم! آن کدام عید است؟! فرمود: روزی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن روز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را نصب نمود و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ! من گفتم: آن چه روزی است؟! فرمود: وما تصنع باليوم؟ إنَّ السَّنةَ تدور؛ ولکنه يوم ثمانية عشر من ذی الحجة تا آخر روایت که اعمال روز عید را از ذکر خدا و روزه و عبادت و ذکر محمد و آل محمد، بیان می‌کند. باری چون سائل می‌خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماه‌های شمسی بداند، حضرت او را منع می‌کنند و

و این همان نَسْئ است که قرآن ما را از آن نهی کرده، و در سنت پیامبر در خطبه حَجَّة الوداع به شدت ما را تحذیر نموده‌اند. زیرا که سالهای شمسی عقب‌تر از سالهای قمری است، و اگر بنا شود گاهنامه را براساس تاریخ شمسی قرار دهیم، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم؛ پس برای عدم ابتلاء به نَسْئ و برقراری هر فعل در موضع و زمان مختص به خود هیچ چاره‌ای از اتخاذ شهر قمریه نداریم.

چون در خطبه رسول خدا ﷺ در منی، موضوع نَسْئ ذکر شد، و ما ناچار از شرح و تفسیر آن بودیم، سخن در کیفیت نَسْئ ما را به بحث کامل و شاملی در پیرامون شهر قمریه و سنوات شمسیه کشانید.

فَللّٰهُ الْحَمْدُ وَلَهُ الْمِنَّةُ که این بحث پاکیزه تقدیم و مورد مطالعه خوانندگان محترم کتاب «امام‌شناسی» قرار گرفت.

تَدْوِيل: سال شمسی عبارت است از گردش یک دوره زمین به دور خورشید، یعنی از ابتدای وصول زمین به اول برج حمل، تا وصول مجدد آن به این نقطه، که عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده ماه محسوس نیست، و خُرده می‌آورد، لذا همانطور که برای اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجم لازم است، برای کیفیت تقسیم این مقدار بر ماههای دوازده گانه نیز محاسبه منجم از امور ضروریه و حتمی است. و چون منجمین در کیفیت تقسیم، اختلاف نموده‌اند، لذا ماههای شمسی براساس تاریخ‌های مختلف رومی، و مسیحی قیصری معروف به تاریخ ژولین، و مسیحی گرگواری، و هجری شمسی، و شمسی یزدگردی، و جلالی ملکشاهی و شمسی

می‌گویند: مناظ و میزان تعیین روزها و اعیاد و غیرها با شهر قمریه است نه شمسیه. و عید غدیر روز هجدهم ذی‌حجه است. ولیکن برحسب شهر شمسیه روز مشخصی نیست. زیرا پیوسته روزها در سال می‌گردد و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند، مثلاً یک روز عید غدیر در بهار و برج حمل است و یک روز مثلاً در تابستان و برج سرطان و یک روز در پائیز و برج قوس و هکذا. و چون مدار امور شرعیّه و حساب با شهر قمریه است؛ دانستن و تطبیق آن با شهر شمسیه، فائده‌ای ندارد. و لهذا به سائل گفتند: وما تصنع بالیوم؟! اِنَّ السَّنَةَ تَدْوِرُ وَلَكِنَّهُ یَوْمٌ ثَمَانِیَةَ عَشْرَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ.

باستانی^۱ تفاوت دارد، و در هریک از این تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

۱- سالهای رومی مرکب از دوازده ماه بدین ترتیب است:

تشرین اول ۳۱ روز، تشرین ثانی ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون ثانی ۳۱ روز، شُباط ۲۸ روز و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نيسان ۳۰ روز، آيار ۳۱ روز، حزيران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ايلول ۳۰ روز.

تعدیل تاریخ رومی به تعدیل تاریخ ژولین است، و همچنین کبیسه آن در هر ۴ سال یک بار است که در آخر شُباط افزوده می‌شود و بنابراین در سالهای کبائس ۳۶۶ روز می‌باشد.

سالهای مسیحی قَبْصری از نقطه نظر مقدار ماهها و کبائس عیناً مانند سالهای رومی است، با این تفاوت که مبدأ سال را اول ژانویه ۷۵۴ از بنای شهر رومه قرار داده، و تولد مسیح را در ۲۵ دسامبر دانسته است. سالهای این تاریخ بدین ترتیب عیناً مانند تاریخ رومی سیر می‌کند، و معروف به تاریخ ژولین است:

ژانویه ۳۱ روز، فوریه ۲۸ روز و در کبیسه ۲۹ روز، مارس ۳۱ روز، آوریل ۳۰ روز، مه ۳۱ روز، ژوئن ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز، او ۳۱ روز، سپتامبر ۳۰ روز، اکتبر ۳۱ روز، نوامبر ۳۰ روز، دسامبر ۳۱ روز.

و همانطور که ملاحظه می‌شود فقط نام این ماهها با ماههای رومی تفاوت دارد، ولی مقدارش مساوی است چون ژانویه که بین ماه اول و ماه دوم زمستان است، مطابق با کانون ثانی است و فوریه همان شُباط است و به همین ترتیب.

در این تاریخ که تاریخ ژولین است همانند تاریخ رومی سال را سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت می‌گیرند ۳۶۵/۲۵ روز فلها فقط هر ۴ سال یک بار کبیسه پیدا می‌کند.

تاریخ مسیحی گرگوارای چون سال حقیقی شمسی با سال شمسی ژولین اختلاف داشت، نتیجه این شد که در هر ۱۲۰ سال یک روز تاریخ به عقب رفت. فلها پاپ گرگوار با کمک منجم ایتالیائی: لیلیو بدین طریق تصحیح کرد، که علاوه بر ۴ سال یک بار که کبیسه می‌گیرند، در هر چهارصد سال سه روز کسر کنند بدین طریق که در رأس هر صد سال که می‌باید آن سال را کبیسه کنند، نکنند و سه مرتبه یعنی در رأس سه صد سال کبیسه نکنند، و در رأس سده چهارم مطابق معمول کبیسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاریخ ۱۰ روز عقب رفته بود و مردم ۵ اکتبر می‌دانستند او دستور داد تا تاریخ را ۱۵ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاریخ گرگوار مشهور شد، و تاریخ ژولین منسوخ شد، و امروزه تمام مسیحیان دنیا تاریخ خودشان گرگوار محاسبه می‌کنند.

در تاریخ هجری شمسی که مبدأ آن هجرت رسول الله است، و سالهای آن شمسی حقیقی و ماههای آن که بروج شمسی است مطابق حرکت زمین در بروج دوازده گانه منظم گردیده که از ۳۲ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نیست بدین طریق:

حَمَل ۳۱ روز، ثُور ۳۱ روز، جُوزا ۳۲ روز، سَرَطان ۳۱ روز، اَسَد ۳۱ روز، سُنْبَلَه ۳۱ روز، مِيزان ۳۰ روز، عَقْرَب ۳۰ روز، قَوْس ۲۹ روز، جَدی ۲۹ روز، دَلُو ۳۰ روز، حُوت ۳۰ روز، اَوَّل سال هجری شمسی همیشه اول اعتدال ربیعی است.

و تعدیل این تاریخ برای ضبط کبائس، همان تعدیل تقویم ملکشاهی است که خواهد آمد.

و اما سال های قمری چون عبارت است از دوازده ماه قمری، و ماه قمری محسوس و مشهود است، که عبارت از فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است، و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقق پذیرد، پس در سال ها و ماه های قمری نیازی به محاسبه منجم، و تعدیلات، و ضبط کبائس نیست. گرچه منجمین هم برای خود کبائس درست کرده اند، ولی آن راجع به شهر قمریه نجومی است، نه شهر قمریه شرعی که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد. و چون دین مقدس اسلام دین فطرت است: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**^۱. فلهدذا احکام وقوانین آن همه بر اساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و امثالهاست. می گوید: هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدی، آن را اول

→

و تاریخ شمسی یزدگردی مبدأش جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است، که در سال یازدهم از هجرت بوده است. سالهای این تقویم تقریبی است چون سال ۳۶۵ روز حساب شده است فلهدا هر چهار سال یک روز تاریخ به عقب می رود بدین ترتیب:

فروردین ۳۰ روز، اردیبهشت ۳۰ روز، خرداد ۳۰ روز، تیر ۳۰ روز، مرداد ۳۰ روز، شهریور ۳۰ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۳۰ روز،

و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و یا آبان اضافه می کردند که همان خمسه مسترقه می باشد.

و تاریخ جلالی ملکشاهی همان تقویمی است که به مساعدت حکیم عمر خیّام درست شد، و علت این بود که تا آن تاریخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاریخ شمسی یزدگری معمول بود. و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال یک روز به عقب رفته بود، فلهدا تعداد این ماهها را مانند تاریخ یزدگردی گرفتند و خمسه را در آخر اسفند اضافه کردند، و برای نقص و ضبط کبائس دور ۳۳ سالی قائل شدند که در هر ۳۳ سال، هشت سال کبیسه نمایند، یعنی در هر رأس سال چهارم یک بار، و در آخر ۴ سال پی در پی ساده، و در رأس سال پنجم کبیسه کنند، و با این تقویم تا مدت شش هزار سال نقص وارد نمی شود.

تاریخ شمسی باستانی را که در دوره پنجم مجلس رسمی کردند، ششماه اول را از فروردین هریک ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را هریک ۳۰ روز، و ماه اسفند را ۲۹ روز شمردند، و در سالهای کبیسه اسفند را ۳۰ روز قرار دادند.

۱- آیه ۳۰ از سوره ۳۰: روم: «وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد، و میل می کند، استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر و تبدیلی نیست، اینست دین استوار و پابرجا، ولیکن اکثر مردم این حقیقت را ادراک ننموده اند».

ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا رؤیت دیگر! این دستوری است ساده و آسان و همگانی و غیرقابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.

این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن، و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات قضیه ای است همگانی، برای عالم و جاهل، و ریاضی دان و درس ناخوانده، و منجم و غیرمنجم، و متمدن و بدوی، و حضری و سفری تفاوتی ندارد، و در حساب اشتباه نمی شود.

اگر کسی سالیان دراز مثلاً پنجاه سال یا بیشتر در روی کشتی بر روی آب بماند، و یا بر فراز قلّه کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند، و یا در قراء و قصبات، دور از مجتمع زندگی نماید، و یا از کاروان منقطع شود، و سال‌ها در میان بادیه و بیابان بماند، باز می داند ماهش کدام است. و امروز کدام روز از ماه است.

و اسلام که دین همگانی عالمی و فطری است، اینطور مقرر داشته است، که برای تمام افراد عالم سال‌ها و ماه‌ها بر اصل رؤیت أهله و شهر قمریه ترتیب یابد. و این به قدری دقیق و ظریف است، که اگر دو نفر مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست، و نه منجمی و نه محاسبی، چنانچه از هم جدا شوند، یکی در این طرف کره در مشرق زمین، و دیگری در آن طرف کره در مغرب زمین، قرار گیرد، و سالیان دراز هم از هم جدا باشند، چون به یکدیگر برسند، می دانند الآن چه روزی از چه ماهی و از چه سالی است. زیرا پیوسته حساب ماهها را با رؤیت هلال دارند، و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده ماه دارند، و حساب روزها را نیز دارند.

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده پیدا نمی شود، و نیاز به محاسبه منجم ندارد، و قائلین و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند، و نیاز به جعل و حدس و تقریب و تخمین و قرارداد نیست.

و این قانونی است که می تواند بشر را اداره کند، و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت، حکم بفرستد، و همه را متفقاً و متحداً در تحت یک پرچم و یک تاریخ و یک تقویم درآورد؛ و شریعت آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: **يُعِثُّ عَلَيَّ شَرِيْعَةً سَمِيحَةً سَهْلَةً**^۱ همین است.

۱- «خداوند مرا بر تبلیغ شریعت آسان و سهل التناولی برانگیخت.»

اما اگر بنا بود تقویم شرعی و اسلامی، تقویم شمسی باشد، چه اشکالاتی در پی داشت، خدا می داند!

اولاً نیاز به رصد، و منجم و تعیین نقطه اعتدال ربیعی، و یا اعتدال خریفی بود، و اسلام هیچگاه احکام خود را به نیاز امر مجعول خارجی مقید نمی کند. ثانیاً کدامیک از شهور شمسیه را معتبر داند؟ زیرا که دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیه بنابر تقاویم مختلف، متفاوت است.

ثالثاً اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجم می سپرد، هر منجمی به دلخواه خود به طوری مخصوص، ماهها را مرتب و منظم می نمود، و این موجب خلاف و اختلاف در اُمت در تقویم و احکام می شد. و می دانیم که چنانچه منجمین در اصل حساب و تعیین مقدار کیسه اشتباه نکنند، اختیار تعیین مقدار ماهها امری است مجعول و در تحت اختیار آنان. و هیچ رأی منجم خاصی را با حفظ اصول حساب نمی توان بر رأی منجم دیگری مقدم داشت.

و رابعاً موجب اختلاف مسلمین در نقاط مختلفه عالم به علت دسترس نبودن تقویم و تاریخ می گشت، و اهالی قراء و قصبات و کاروانها و مسافران دریائی و هوائی در صورتی که سفرشان به طول می انجامید، حساب خود را گم می کردند، و در اینصورت دیگر برای بقاء شریعت و حلالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ اِلَیَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ، وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ اِلَیَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ^۱ مفهوم و مصداقی بجای نمی ماند.

پس می بینیم که چگونه با آیه کریمه اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اَثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی کِتَابِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ؛^۲ اولاً این ترتیب ماههای قمری را منوط به خلقت و آفرینش دانسته، و دوازده تا بودن آنها را، مربوط به اصل تکوین و فطرت، و پیدایش آسمان و زمین دانسته، و علاوه این را دین قیّم یعنی آئین استوار و پایرجا و ثابت معرفی کرده است. یعنی سالهای قمری و شهور قمریه آئین استوار و حکم تغییر پیدانکردنی و تحریف

۱- گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که شیعه و سنی روایت کرده اند: «حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمد حرام است تا یوم القیامة».

ناپذیرفتنی خداوند متعال است، تا هنگامی که آسمانها و زمین بر پاست^۱.
مرحبا بر این دینی که تاریخش چنان دقیق و منظم است، که امروز که روز
چهارم ربیع الثانی یکهزار و چهارصد و پنج هجریه قمریه است، در تمام نقاط عالم، و
در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافی همین روز، و همین ماه، و همین
سال است.

حال درمی یابیم که چگونه دست استعمار کوشیده است که این تاریخ قویم
را برهم زند، و یا براساس ماهها و سالهای شمسی، گرچه مبدأ هجرت بجای خود
باقی باشد، و یا براساس تبدیل تاریخ هجری به مسیحی، و یا به تاریخ شاهنشاهی،
این وحدت را قطع کند، و این ریسمان متین را ببرد. **قَطَعَ اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ وَ تَبَّتْ كَلِمَتُهُمْ
وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا وَ بِمَا عَمِلُوا، وَ تَبَّتْ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِدِينِهِمُ الْقَوْمِ وَ صِرَاطِهِمُ الْمُسْتَقِيمِ
وَ أَعْلَى كَلِمَةَ الْمُسْلِمِينَ، وَ هِيَ الْكَلِمَةُ الْعُلْيَا.**

دوم از منافعی که از سالها و ماههای قمری به نظر می رسد، تطوّر اعمال افراد
مسلمان است در تمام فصول و اوقات مختلفه سال. مثلاً روزه ماه رمضان پیوسته در
سنوات فصول گردش می کند. و مسلمان روزه دار در زمستان و بهار و تابستان و پاییز
روزه می گیرد، بدون امکان هیچگونه تخلفی. و بنابراین علاوه بر آنکه مزاج و طبع او
در فصول اربعه نیاز به روزه در فصول اربعه دارد — طبق برداشت احکام و قوانین از
اصل فطرت — و منافع صحی روزه به طور کامل عائد او می شود، مزاج و طبع و اراده
او را آماده برای گرسنگی در اوقات طولانی و گرم نیز می کند، و بنابراین جهاد فی
سبیل الله که واجب و همگانی و برای پیر و جوان است، و اختصاص به فصل سرما و
اعتدال هوا ندارد، و چه بسا ممکن است در تابستان گرم واقع شود، و لازم می آید که
أمت مسلمان در شرائط سخت گرما و طولانی بودن روز، و یا سرما و شدت آن از

۱- و روی همین اساس است که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۲ ص ۲۸ پس از
تفسیر این آیه مبارکه گوید: وفي هذه الآية دلالة على أن الاعتبار في السنين بالشهور القمرية لا بالشمسية،
والأحكام الشرعية معلقة بها، وذلك لما علم الله سبحانه فيه من المصلحة، ولسهولة معرفة ذلك على الخاص والعامة:
«و در این آیه دلالت است بر اینکه معتبر در شریعت خداوندی ماههای قمری است نه ماههای شمسی و
احکام شرعیّه منوط و مربوط به ماههای قمری است. و این به جهت آنست که خداوند سبحانه می دانسته
است که در آن مصلحتی است؛ و نیز به جهت آسانی شناسائی آن برای خواص و برای عامه مردم.

حقوق حقه خود دفاع کنند، و به جهاد با خصم برخیزند، این جهاد و دفاع، برای مسلمان آسان می شود. و همچنین حج که در ذوالحجه صورت می گیرد، و در فصول اربعه گردش می کند، — مضافاً به بهره کامل مسلمان از فوائد حج حتی در سرمای سرد و در گرمای گرم — او را برای سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیت و شرائطی آماده و مجهز می سازد.

و محصل مطلب آنکه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل می گردد، اسلام که بر اساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است، احکام و تکالیف را طوری مقرر فرموده است که با طبیعت انسان در گردش چهار فصل در گردش باشد.

و اما آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است، که اسلام آن را امضاء کرده، و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل، مرغوب دانسته است، کلامی است از حقیقت خالی.

اسلام ابداً در این باره ترغیبی نکرده است، بلکه گرفتن عید را به عنوان سنت ملی و آداب قومی بدعت شمرده، و مردود دانسته است. روایتی که در این باب از مَعْلَى بْنِ خُنَيْسٍ وارد شده، ضعیف السند است، و بقیة احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنا بر أدلة تسامح در سنن بر اساس روایات مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابُ عَلِيٍّ شَيْءٍ فَأَتَى بِهِ اِلْتِمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ اَوْ تَبِيَهُ وَ اِنْ لَمْ يَكُنْ كَمَا بَلَغَ^۱ مشرع حکم نیست، و استمساک به آنها در این مورد مبنی ندارد. و ما در باب عید نوروز و عدم جواز تمسک به ادلة تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم رساله شامل و کاملی بنویسیم بحول الله وقوته ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم.

و همچنین درباره مهرجان که عید مهرگان است نهی وارد شده است. و تمسک به نیروز و مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشتری ظهور کند ان شاء الله تعالی.

۱ — «هرکس که به او ثواب و پاداش بر عملی ابلاغ شود، و آن کس به جهت دریافت آن ثواب، آن عمل را به جای آورد، آن ثواب به او داده خواهد شد، و اگر چه واقع امر، طبق آن ابلاغی که شده نبوده باشد.»

در اینجا دیگر بحث در باره شهور و سنوات قمریه و شمسیه را به پایان می بریم، و در تفسیر نسی که در آیه کریمه و در روایت شریفه نبویه در حَجَّة الوداع آمده بود، دیگر سخنی نمی گوئیم. و به سایر مناسکی که رسول خدا ﷺ در زمین منی انجام دادند می پردازیم.

از محلی که رسول خدا ﷺ در منی خطبه خواندند، یکسره به قربانگاه (منحر) آمدند، و شترانی را که با خود آورده بودند، همه را به دست مبارک خود نحر کردند.

سابقاً گفتیم که رسول خدا ﷺ با خود ۶۳ و یا ۶۴ و یا ۶۶ و یا ۶۷ نفر شتر سوق داده بودند، و حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای رسول خدا از یمن ۳۷ و یا ۳۶ و یا ۳۴ و یا ۳۳ نفر شتر آورده اند، و حضرت رسول الله، امیرالمؤمنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را در حج و هدای خود شریک فرمود، و در تمام مناسک، آن جناب همانند آن حضرت بودند.

فلهذا در موقع نحر شتران که مجموعاً یکصد نفر بود، رسول خدا با امیرالمؤمنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مجموعاً به نحر شتران پرداختند. اول رسول خدا شروع به نحر کردند، و گویند ۶۳ نفر شتر که به مقدار عمر آن حضرت بود نحر کردند، در مقابل هر سال از عمر، یک نفر شتر. و بقیه را تا صد نفر امیرالمؤمنین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نحر کردند. نگهبان همگی این شتران، ناجیه بن جندب خزاعی اسلمی بود.^۱

حضرت رسول الله دستور دادند: از هر شتری یک قطعه بگیرند، و همه را در یک دیگ سنگی ریخته و پختند، آنگاه آن حضرت و جناب وصی و الا تبارش امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین کم کم و آهسته از شور با و گوشت آن قدری تناول کردند.

تمام این یکصد شتر را پس از کشتن، رسول خدا تصدق کردند، و حتی پوست آنها را، و حتی جلّهای روی شتران و آنچه بر گردنهای آنها آویزان کرده

۱- «فروع کافی»، ج ۴، ص ۲۵۰. و أيضاً ص ۲۴۹. و أيضاً ص ۲۴۷، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴، و «البدایة والنهایة» ج ۲، ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸، و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۲، و «بحار الانوار» ج ۶، ص ۶۶۶، و «روضه الصفا» ج ۲، ذکر حجة الوداع، و «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوم، ص ۴۱۰.

بودند، همه را تصدق دادند، و از آنها به مباشرین پوست کندن شتران و قطعه قطعه کننده آنها هیچ ندادند. بلکه مُزِد آنها را از چیز دیگری غیر از اجزاء و اعضاء و متعلقات شتران دادند.^۱

و چون رسول خدا ﷺ از نَحْر فارغ شدند، حَلَق کردند (سر خود را تراشیدند) و سرتراش آن حضرت مُعَمَّرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بود. حضرت اشاره به طرف راست سر خود کردند، و حَلَق نیمه راست را تراشید. آن حضرت موها را به أَبِو طَلْحَةَ انصاری دادند، تا در میان مردم تقسیم کرد. و به هریک، یک یا دو مومی رسید، سپس آن حضرت اشاره به طرف چپ خود نمودند، حَلَق نیمه چپ را تراشید. آن را نیز به اُمِّ سَلِيمِ زوجهٔ أَبِو طَلْحَةَ انصاری، و یا به کُرَيْبِ، و یا به خود أَبِو طَلْحَةَ دادند تا آن را نیز در میان حُجَّاج تقسیم کند.^۲

چون آن حضرت از تراشیدن سر فارغ شدند لباس نظیف و دوخته در تن کردند و به سوی مکه برای انجام طواف، و نماز طواف حرکت کردند.

ولایخفی آنکه قبل از حرکت، چون مردم از حَلَق (سر تراشیدن خود) و یا تقصیر (کوتاه کردن مو) می پرسیدند، حضرت در پاسخ فرمود: رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ «خداوند رحمت خود را بر سرتراشندگان نازل می کند». و در روایت است که چون بعضی از أصحاب حَلَق و بعضی تقصیر نموده بودند حضرت فرمود: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ «خداوندا، غفران و آمرزش خود را بر سرتراشندگان بفرست»!

گفتند: وَالْمُقَصِّرِينَ؟ یعنی بر کوتاه کنندگان مو نیز رحمت و غفران خود را بفرستد؟

رسول خدا تکرار کرد: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ.

باز گفتند: وَالْمُقَصِّرِينَ؟

رسول خدا برای بار سوم تکرار کرد: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ!

و چون در مرتبهٔ چهارم گفتند: وَالْمُقَصِّرِينَ؟ خدا غفران و آمرزشش را بر

۱- «سیرهٔ حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۳، و «بحار الانوار» ج ۶، ص ۶۶۵.

۲- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴.

مقصرین نیز نازل کند؟ رسول خدا فرمود: «وَالْمَقْصِرِينَ» (خدا بر مقصرین نیز نازل کند).^۱

بعضی گفته‌اند: این تکرار حضرت در عُمْرَةُ حُدَيْبِيَّةِ بوده است، نه در حَجَّةِ الْوُدَاعِ، ولیکن چون علاوه بر عُمْرَةُ حُدَيْبِيَّةِ، در حَجَّةِ الْوُدَاعِ نیز چنین پرسش و جوابی روایت شده است، هیچ بُعدی ندارد که در هر دو موضع رسول خدا ﷺ مُحَلِّقِينَ را سه بار، و در مرحله چهارم برای مقصرین نیز طلب مغفرت نموده باشد.

باری رسول خدا ﷺ چون از مِئِنَى به مکه آمدند، در مسجد الحرام آب خواستند، و چون بعضی و از جمله عَبَّاسِ عُمَوِیِ آن حضرت خواست آب از منزل خود بیاورد، حضرت فرمودند: نه، از همین آبهایی که مردم می‌آشامند^۲. آنگاه به جانب چاه زمزم آمده و یک دلو آب برای آن حضرت سَقَّایانی از بنی عبدالمطلب که در اطراف زمزم مشغول آب کشی بودند آب بیرون آوردند.

حضرت قدری از آن دَلُو تَنَاول کردند، و بعد مقداری از آن آب که در دهان مبارک بود، در دَلُو ریخته و به سَقَّایان دادند تا دومرتبه در چاه خالی کنند، و فرمودند: اگر هر آینه خوف آن نداشتم که مردم این را نُسک و از اعمال پندارند و خودشان برای آب کشی به جانب زمزم آیند، و این شغل را از شما بگیرند، دوست داشتم که خودم به تنهایی آب بکشم، بطوریکه ریسمان دَلُو بر روی این شانه من نمایان باشد.^۳

حضرت رسول‌الله ﷺ طواف و نماز آن را بجای آورده، و همان روز به مِئِنَى برگشتند. بعضی گفته‌اند که نماز ظهر را در مکه بجای آوردند، و بعضی گفتند در مِئِنَى، و این قول بعید است، زیرا هر چه هم روز طویل باشد، انجام مناسک مِئِنَى از رَمَى و حَلْقِ و نَحْرِ شِصْتِ و سه نفر شتر و پختن آنها، و خوردن از قدری از آب آن، و خواندن خطبه طویل، و جواب دادن به پرسش‌های مردم، و آمدن به مکه که تقریباً دو

۱- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴، و «روضه الصفا» ج ۲، ذکر حَجَّةِ الْوُدَاعِ.

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۹۳.

۳- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶ و ص ۱۴۷، و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۸۵، و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۲.

فرسخ است، و انجام مناسک بیت الله الحرام، این همه بعید است که تا ساعتی قبل از ظهر پایان یافته باشد، تا حضرت به مین^۱ مراجعت کرده، و نماز ظهر را در آنجا انجام داده باشند.^۱ در «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۹۱ آورده است که حج رسول الله در تابستان بود، و روز هم روز طولانی بود.

پس قول اُقرب آنست که رسول الله نماز ظهر را در مکه بجای آورده و سپس به صوب مین^۱ رهسپار شده‌اند.

باید دانست که حج هرگونه که باشد خواه حج تمتع، و یا قران، و یا افراد، دو طواف دارد یک طواف را طواف زیارت و یا إفاضه گویند، و آن اولین طوافی است که مُحَرَّم به إحرام حج انجام می دهد، خواه قبل از وقوف به عرفات باشد، همچون طوافِ قارِن و مفرد که چنانچه بخواهند، بعد از إحرام و دخول در مکه می توانند انجام دهند، و رسول خدا ﷺ و أمير المؤمنين عليه السلام که حجشان حج قران بود، و با خود سَوْق هَدْيِ نموده بودند، و چون وارد مکه شدند، در اولین وهله قبل از وقوف به عرفات، طواف را انجام دادند، و سعی را نیز انجام دادند.

و البته بعد از این طواف هم، سعی بین صفا و مروه را بجای می آورند.

و خواه بعد از وقوف به عرفات باشد، همچون متمتع، و یا همچون قارِن و مُفردی که قبل از وقوف، طواف و سعی را انجام نداده باشد.

طواف دیگر، طوافی است که پس از اتمام اعمال انجام می دهند، و آن را طواف نساء گویند. و در وجوب آن بین شیعه و سنی هیچگونه خلافتی نیست.

این طواف جزء اعمال حج نیست، بلکه عملی است واجب و مستقل، جدا از اجزاء حج، و اگر کسی هم بجا نیاورد، در حج او اشکالی نخواهد بود، غایة الامر عمل واجبی را ترک کرده، و اثر آن که حِلَّتِ نِسوان است، مترتب نشده است.

و علت آنکه آن را طواف نساء گویند، به جهت آنست که اثر آن حِلَّتِ زنان و عقد آنها و شهود بر عقد آنهاست، در مقابل طواف إفاضه که جزء حج است و اثر آن حِلَّتِ طیب و عطر و استعمال بوی خوش است.

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۹۱.

أهل تستن هم این طواف را واجب می‌دانند، غایة الأمر نام آن را طواف وداع می‌گویند. و اثر آن را هم حلیت زنان می‌دانند، که بدون آن زنان به حرمت خود باقی هستند.

و علت آنکه نام آن را طواف نساء نمی‌گذارند، برای آنست که آنها همگی طواف زیارت و افاضه را موجب حلیت طیب و بوی خوش نمی‌دانند، و بسیاری از آنان قائلند که به مجرد حلق و یا تقصیر در منی استعمال بوی خوش و طیب، حلال می‌گردد. پس این تقابل بین این دو طواف، در نزد آنها نیست که به جهت آن نام طواف اخیر را طواف نساء گذارند. ولی اثر این طواف، همانطور که ذکر شد اجتماعاً در نزد آنها نیز حلیت زنان است. پس حقیقتاً طواف وداع واجب آنها، همین طواف است و اثرش نیز همین است، و اختلاف اسم‌گذاری موجب تغییر حقیقت عمل نیست.

ولی شیعه علاوه بر این طواف واجب، طواف دیگری را به نام طواف وداع در وقت خروج از مکه مستحب می‌داند.

و طواف نساء و یا وداع در نزد عامه سعی ندارد، با آنکه واجب است، و فقط دو رکعت نماز واجب پس از آن دارد. ولی طواف افاضه سعی دارد، و بدون آن عمل ناقص است.^۱

فلهذا می‌بینیم رسول خدا ﷺ با امیرالمؤمنین عليه السلام، در پی طواف افاضه سعی نمودند، ولی در پی طواف نساء و یا وداع، که پس از وقوف به عرفات و أداء مناسک روز عید قربان بجای آوردند، سعی انجام ندادند.

اما کسانی که از مکه به دستور رسول‌الله عليه السلام احرام به حج بستند، و حجشان حج افراد بود، آنان بعد از وقوف و ادای مناسک روز منی، باید یک طواف افاضه انجام دهند و یک سعی، و در عقب آن یک طواف نساء و یا طواف وداع، فالحمد لله وحده.

رسول خدا پس از انجام مناسک بیت‌الله الحرام در روز عید قربان به

۱- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶.

سرزمین مینی بازگشتند، و آنچه مردم از آن حضرت سؤال می کردند، راجع به تقدیم بعضی از مناسک منی بر بعضی دیگر، جهلاً یا نسیاناً می فرمود: لَا حَرَجَ عِيبِي نَدَارِدُ وَ بَاكِي نَيْسْت، چه از مقدّم داشتن حَلْقِ بَرَدَبِح، وَ حَلْقِ بَرَمِي، وَ حَتَّى بَر تَقْدِيمِ طَوَافِ زِيَارَتِ بَر رَمِي می فرمود: لَا حَرَجَ.^۱

در اینجا روایات شیعه و عامّه هر دو تطبیق بر این حکم دارند، و ما در اینجا دو روایت از شیعه و دو روایت از عامّه نقل می کنیم:

اما از شیعه، علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل بن ذُرَّاج روایت می کند که: سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ، قَالَ: لَا يَنْبَغِي اِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاسِيًا.

ثُمَّ قَالَ: اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَتَاهُ اَنَاسٌ يَوْمَ النَّحْرِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا رَسُولَ اللهِ! اِنِّي حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ اَذْبِحَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ اَرْمِيَ، فَلَمْ يَتْرُكُوا شَيْئًا كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخَّرُوهُ اِلَّا قَدَمُوهُ، فَقَالَ: لَا حَرَجَ.^۲

جمیل گوید: «از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره مردی که زیارت خانه و طواف را قبل از حلق انجام داده است پرسیدم، فرمود: سزاوار نیست، مگر از روی فراموشی باشد.

سپس فرمود: جماعتی از مردم در روز نحر، به نزد رسول الله آمدند، بعضی گفتند: ای پیغمبر خدا من پیش از ذبح کردن، سر تراشیده ام، و بعضی گفتند: من پیش از رمی کردن سر تراشیده ام، و هیچ چیزی را که باید مؤخر بجای بیاورند، بازنگذاشتند مگر اینکه مقدّم بجای آورده بودند، حضرت فرمود: باکی نیست.»

دوم روایتی است که عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، از أحمد بن محمد بن ابی نصر، روایت کرده اند که او گفت: از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم درباره مردی از اصحاب ما که رمی جمره را که در روز عید قربان بجای آورد، قبل از ذبح کردن سر تراشید.

حضرت فرمود: در روز نحر، طوائفی از مسلمانان به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۵.

۲- «فروع کافی» ج ۴، کتاب حج، ص ۵۰۴، و «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۲.

آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! ما ذبح کردیم قبل از اینکه رمی کنیم، و سر تراشیدیم قبل از اینکه ذبح کنیم، و چیزی باقی نگذاشتند از آنچه می‌بایست مقدم دارند إلا اینکه مؤخر داشته بودند و نیز چیزی باقی نگذاشتند از آنچه می‌بایست مؤخر دارند مگر اینکه مقدم داشته بودند.

حضرت رسول‌الله ﷺ به همگی آنها فرمود: **لَا حَرَجَ، لَا حَرَجَ**.^۱

اما از عاقبه، از «صحیح» مسلم، از عمرو بن العاصی، روایت شده است که گفت: رسول‌الله ﷺ در حَجَّةِ الْوَدَاعِ در زمین منی بر روی راحله ای وقوف داشت، که مردم از او مسئله می‌پرسیدند.

مردی به حضور آن حضرت رسید و گفت: یا رسول‌الله! من نمی‌دانستم که مُجِلَّ شَدْنِ به واسطه سر تراشیدن نباید قبل از نَحْر شتر صورت گیرد، و من قبل از نَحْر، سر تراشیده‌ام، حضرت فرمود: **إِذْ يُحَ وَ لَا حَرَجَ** «اینک ذبح کن و حَرَجی بر تو نیست».

و پس از آن مرد دگری آمد و گفت: یا رسول‌الله! من نمی‌دانستم که رمی جَمْرَه باید قبل از نَحْر باشد، و من نَحْر کرده‌ام، حضرت فرمود: **إِزْمِ وَ لَا حَرَجَ** «اینک رمی کن و حَرَجی نیست».

و سپس مرد دگری آمد و گفت: من إفاضة برای بیت‌الله الحرام به جهت طواف کرده‌ام پیش از آنکه رمی کنم! حضرت فرمود: **إِزْمِ وَ لَا حَرَجَ!**

و رسول‌خدا از هیچ چیز که مقدم، و یا مؤخر داشته بودند، مورد پرسش قرار نگرفت، مگر آنکه گفت: **إِفْعَلْ وَ لَا حَرَجَ**، بجای آور و حَرَجی نیست!^۲

دوم روایتی است که أحمد بن عمر بن آنس عذری با سند متصل خود از **أَسَامَةُ بْنِ شَرِيكٍ** نقل می‌کند و او گفت: من با رسول‌خدا در حَجَّةِ الْوَدَاعِ حاضر بودم که آن حضرت در حال خواندن خطبه بود، و می‌گفت: **أَمْلِكُ وَ أَبَاكَ وَ أُخْتِكَ وَ أَخَاكَ**

۱- «فروع کافی» ج ۴، کتاب حج، ص ۵۰۴، و «بحارالانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۲.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۵، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۱، و أيضاً ص ۱۴۲، و «البدایة والنهایة»

ثُمَّ أَذْنَاكَ أَذْنَاكَ «بر توباد که از مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت و پس از آنها از افراد نزدیک به تو، و نزدیک به تو، حمایت و پاسداری کنی»!

در این حال جماعتی آمدند و گفتند: یا رسول الله بنویز بوج، ما را گرفتند و نگهداشتند!

حضرت فرمود: هیچ صاحب نفسی بر دیگری جنایت نمی کند! پس از این مردی از مسئله نسیان رُفِی جمار پرسش کرد، حضرت فرمود: اِزْمَ وَ لَا حَرَجَ، و سپس دیگری آمد و گفت: یا رسول الله من فراموش کردم طواف را انجام دهم، حضرت فرمود: طُفَّ وَ لَا حَرَجَ.

و پس از آن شخصی آمد و گفت: من سر تراشیده ام قبل از آنکه ذبح کنم! حضرت فرمود: اِذْبَحْ وَ لَا حَرَجَ. و از هر چه پرسش کردند، رسول خدا فرمود: لَا حَرَجَ، لَا حَرَجَ.

و سپس فرمود: قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ الْحَرَجَ إِلَّا رَجُلًا افْتَرَضَ امْرَأً مُسْلِمًا فَدَلِكَ الْبَدِي حَرَجٌ وَ هَلْكَ. وَ قَالَ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً إِلَّا الْهَرَمَ.^۱

«خداوند حَرَج و گرفتگی و تنگی را برداشته و برده است، مگر از مردی که غیبت مرد مسلمان را بنماید، آن چیزی است که در آن حَرَج و هلاکت است. و رسول خدا فرمود: خداوند هیچ دردی را نفرستاده است، مگر آنکه دَوای آن درد را نیز فرستاده است، مگر درد پیری را».

باری بحث در تقدیم و تأخیر مناسک منی، بعضی بر بعضی دیگر، در دو مورد واقع می شود:

أول در صورت جهل به لزوم تقدیم و یا نسیان، و در این صورت روایات إطباق دارند بر عدم لزوم إعادة و تکرار؛ همچنانکه در روایت جمیل گذشت، و در این صورت با فرض لزوم تقدیم و تأخیر و شرطیت آن، همچنانکه از روایات مستفاد می گردد، باید گفت شرطیت فقط در صورت تذکر و عِلْم است، نه در صورت جهل و نسیان.

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۹۷، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶.

دوم در صورت عمد و علم، در این صورت با وجود روایات وارده در لزوم اِثْم و گناه و حَرَج، با فرض صَحّت حَجّ، و قطع أصحاب ما به عدم لزوم تکرار و اعاده باید گفت: این شرطیت تقدیم و تأخیر، از باب تعدّد مطلوب است، نه وحدت مطلوب مشروط بدین شرط. و در این صورت چنانچه اصل ماهیت و طبیعت، اِتیان شده باشد، مطلوب به دست آمده، و زمینه‌ای برای اعاده و تکرار آن نیست، ولی درعین حال یک مطلوب دیگر که تقدیم و تأخیر باشد، فوت شده است، و مستلزم حَرَج و گناه است. و حَجّ نیز گرچه صحیح و کامل است، ولیکن حَجّ تمام نیست، و فرق معنای کمال و تمام در نظیر این موارد روشن می‌شود. روز عید را روز نَحْر و روز اَضْحی و روز حَجّ اکبر گویند.^۱

روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را آیام تَشْرِیق خوانند، به جهت برق زدن خورشید و نور آفتاب بر خون‌های ریخته شده، و تَلَأُؤ و درخشندگی آنها، و به همین جهت شبهای قبل از این روزها را لَیَالِی تَشْرِیق گویند. و روز یازدهم رَیْوْمُ الرُّؤُوس و یوم القَرَن نیز گویند، به جهت آنکه حاجیان غالباً در این روز سرهای حیوانات نَحْر شده و ذبح شده را می‌پزند و می‌خورند، و نیز در مقابل روز نَفْر که روز کوچ کردن است، در آن روز استقرار دارند. و روز دوازدهم را یَوْمُ الأُكْرَع و یا یَوْمُ الأُكْرَاع و یا یَوْمُ النّفْرِ الأوّل گویند، چون كُرَاع به معنای پاچه است، و حاجیان در این روز پاچه‌های شتران و گوسفندان را می‌پزند، و چون اولین روزی است که حجاج کارشان تمام می‌شود، و یا به طرف مگه، و یا به طرف منازل و اوطان خود می‌روند، لذا نام آن را روز کوچ اوّل گذارده‌اند، و روز سیزدهم را یَوْمُ النّفْرِ الثّانی گویند، به جهت آنکه بقیّه حجاج که در کوچ اوّل کوچ نکرده‌اند، در این روز کوچ خواهند نمود.^۲

در شب یازدهم و دوازدهم واجب است تا نیمه شب حاجی در زمین منی^۱

۱— در تعبیر یوم الحجّ اکبر باید دانست که اکبر صفت برای یوم است نه برای حجّ، یعنی بهترین و بزرگترین روز حجّ که روز عید قربان است.

۲— «البدایة والنّهایة» ج ۵، ص ۲۰۳.

بماند، مگر آنکه در مکه باشد، و به عبادت اشتغال ورزد. عباس عموی پیغمبر چون سقایت و وظیفه آب دادن حاج در مکه با او بود، فلذا از رسول الله رخصت گرفت که شبهای منی در مکه بماند.^۱ رسول خدا به رُعْمَاءِ اِبِل (شترچرانان) اجازه دادند که در روز عید، رمی کنند، ولی رمی فردای آن روز را نکنند، و به جای آن در روز بعد که روز نَفَرِ اَوَّل است رمی کنند، و نیز اجازه دادند، در صورتی که بخواهند می توانند رمی خود را در شب بعد، انجام دهند.^۲

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول الله ﷺ برای زیارت بیت الله شبها به مکه می آمدند و مراجعت می نمودند.

رسول خدا ﷺ در مِیْنِی در مَسْجِدِ الْخَيْفِ سُکْنِی گزیدند، و دستور دادند که مهاجرین در طرف راست، و انصار در طرف چپ اقامت کنند، و بقیه مردم در اطراف آنان.

از آن حضرت تقاضا کردند که اجازه فرمائید تا منزلی در منی برای شما بسازیم، اجازه نفرمود، و فرمود: مِیْنِی مُنَاخُ مَنْ سَبَقَ، «زمین منی بارانداز و فرودگاه هر کسی است که زودتر بیاید، و در سکنی پیشی گیرد».^۳

حضرت رسول الله در روز یازدهم، اَوَّلِ جَمْرَةَ اَوَّلِی و سپس جَمْرَةَ وُسْطِی و پس از آن جَمْرَةَ عَقْبَه را رمی کردند، هر کدام را به هفت ریگ. و با هر ریگی که پرتاب می کردند، می گفتند: اَللَّهُ اَكْبَرُ.

در جمره اولی و وسطی قبل از رمی رو به قبله ایستاده، و مدتی دعا خواندند، و سپس رمی کردند، ولی در جمره عقبه رو به قبله نایستادند، و دعا هم نکردند، رمی کردند و برگشتند.^۴

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۳۰۰.

۲- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱، و «فروع کافی» ج ۴، ص ۴۸۱ و ص ۴۸۲.

۳- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۹۹، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹.

۴- «فروع کافی» ج ۴، از ص ۴۸۰ تا ص ۴۸۲، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۸، و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۳۰۰.

و آنچه مرحوم فیض در «محبّۃ» آورده است که در وقت رمی جمره عقبه باید رو به قبله ایستاد ظاهراً سهواست.^۱

حضرت رسول‌الله ﷺ در روز یازدهم نیز خطبه‌ای خواندند، و مردم را تحذیر از مخالفت و ترغیب به اتباع سنت نمودند، و علاوه بر اسقاط ربا و ربای عمومی خود عباس، و اهدار هر خونی که در جاهلیت ریخته شده است، و اهدار دم ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب، و اسقاط هر مظلّمه دیگری که در جاهلیت بوده است، و دعوت به احترام اموال مسلمین، و بیان حرمت نسیء و استداره و گردش زمان به موضع اول خود، فرمود:

أَلَا لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدِ يَسَّ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ وَ لَكِنَّهُ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَكُمْ.^۲

«بعد از رحلت من به کفر برنگردید بطوریکه بعضی از شما گردن دیگری را بزند، آگاه باشید که شیطان ناامید شده است که نمازگزاران او را بپرستند، ولیکن امید دارد که شما را به جان یکدیگر بیندازد، و در دائره نفاق و اختلاف و اغراء به فتنه و فساد کوشش کند»!

سپس فرمود: أَلَا هَلْ بَلَغْتُ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ! لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ فَإِنَّهُ رَبُّ مَبْلَغٍ أَسْعَدُ مِنْ سَامِعٍ!

رسول خدا دستهای خود را گشود، و به پهنا باز کرد، و گفت: «آیا رساندم؟! آیا تبلیغ کردم?!»

و پس از آن فرمود: افرادی که حضور دارند، باید این سخنان را به غائبان برسانند! زیرا که چه بسا آن افرادی که به آنها رسانده می‌شود، از خود افرادی که حضور دارند و می‌شنوند، سعادشان بیشتر، و بهره‌گیری آنان از این مطالب، وافی‌تر است!!»

حمید گوید: چون به حسن این جمله رسید، گفت: قَدْ وَ اللَّهُ بَلَغُوا أَقْوَامًا

۱- «المحبّۃ البيضاء» طبع ۸ جلدی، کتاب أسرار حجّ، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲- حرّش بین القوم: أغرى بعضهم على بعض، وكذلك بين الكلاب وماشاكلها.

گَانُوا أَسْعَدَ بِهِ، «سوگند به خدا که آن خطبه را رساندند به اقوامی که از شنوندگان کامیاب تر بودند».

حافظ ابوبکر بزاز گوید: که چون بر رسول الله سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ در سرزمین مِثْنَى در ایام تَشْرِيق نازل شد، سوار شد، و در نزد عَقَبَةَ ایستاد، و آنقدر از مردم گرد او مجتمع شدند، که غیر از خدا تعدادشان را کسی نداند، و آن وقت شروع به خواندن خطبه نمود.

و بعد از فقراتی فراوان، در سفارش به زنان و اداء امانت، و حرمت چهار ماه از ماههای سال و غیر ذلک فرمود: وَلَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ مِنْ مَالِ أَخِيهِ إِلَّا مَا طَابَتْ بِهِ نَفْسُهُ. «برای هیچ کس حلال نیست که از مال برادرش استفاده کند، مگر آنکه آن برادر از طیب نفس، و رضای خاطر، آن کس را در معرض استفاده از مال قرار دهد».

و سپس فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكَتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ فَاعْمَلُوا بِهِ! «ای مردم من در میان شما چیزی را بعد از خودم به یادگار گذاشتم که اگر آن را بگیرید و اخذ کنید، هیچگاه گمراه نشوید! و آن کتاب خداست! پس به آن عمل کنید!»^۱

(از خطبه هائی که قبل از این و بعد از این ایراد فرموده اند، و در آن غیر از کتاب خدا لفظ وَعَنْتِي أَهْلَ بَيْتِي وارد شده است، معلوم می شود که در این خطبه هم بوده و ساقط شده است).

رسول خدا ﷺ در حَجَّة الْوَدَاعِ مجموعاً پنج خطبه خوانده اند:

أَوَّلُ در روز هفتم ذوالحِجَّة در مَكَّة مَكْرَمَه، دَوْمُ در روز عرفه، سَوْمُ در روز عید قربان، چهارم در یوم الْقَرَّة که روز یازدهم است، در مِثْنَى، پنجم در یَوْمِ النَّفْرِ الْأَوَّلِ^۲ که روز دوازدهم است در مِثْنَى^۳.

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵، از ص ۲۰۱ تا ص ۲۰۳.

۲- «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۵۱.

۳- «سیره حلیه»، ج ۳، ص ۳۰۶.

رسول خدا ﷺ شب دوازدهم و شب سیزدهم را نیز در منی ماندند، و صبح هریک از این دو شب، جَمَرَاتِ ثَلَاث را به همان نحوی که ذکر شد، رمی کردند، و ظهر روز سیزدهم عازم مکه شدند.^۱

روز سیزدهم را يَوْمُ النَّفَرِ الثَّانِي گویند، یعنی روز کوچ دوم و بر امام لازم است، تا آن روز در منی بماند، گرچه بیشتر حجاج در روز نفر اول، از سرزمین منی خارج شده باشند.

مُعَمَّرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَرَّانَةَ، رَحَل رسول خدا را بر روی شتر بست که پیامبر بر روی آن سوار شوند، چون رسول خدا خواستند سوار شوند گفتند: ای مُعَمَّر این رَحَل باز شده است و محکم نیست!

مُعَمَّر گفت: پدرم و مادرم فدایت باد! من آن را محکم بستم، همانطور که همیشه برای شما بستم، ولیکن بعضی از حسودانی که از این موقعیت من نسبت به شما بر من حسد می‌برند، آن را باز کرده‌اند تا شاید شما مرا عوض کنید و دیگری را بجای من بگمارید! رسول خدا فرمود: من چنین کاری نمی‌کنم!^۲

باری، مُعَمَّر همان کسی است که سر رسول خدا را تراشید، و در موقع تراشیدن، قریش گفتند: ای مُعَمَّر گوش رسول خدا در دست توست! و تیغ سرتراش نیز در دست توست!

مُعَمَّر گفت: سوگند به خدا که من این را برای خودم موهبتی عظیم و فضلی بزرگ می‌دانم!^۳

رسول خدا ﷺ حدود عَرَفَات و مَشْعَرِ الْحَرَام را معین کرده بود، اینک حدود منی را از چهار طرف معین کرد، و به صوب مکه مکرمه رهسپار شد.

رسول خدا ﷺ از منی خارج شده و در مُحَصَّب نزل کردند. (مُحَصَّب زمینی است در اَبْطَح، ناحیه شرقی مکه بین مکه و منی) و آنجا را مُحَصَّب گویند به جهت وجود حَصْبَاء یعنی ریگهای ریز و خرد در آن زمین، چون اَبْطَح به معنای زمین ماسه‌ای است که در مسیل واقع شده، و پوشیده از ماسه بسیار نرم است.

۱- «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوم، ص ۴۰۱.

۲ و ۳- «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۵۰ و ص ۲۵۱.

مُحَصَّب همان زمینی است که قریش با بنی کِنَانَه، مواعده و معاهده به امضاء رسانیدند، تا بر بنی هاشم و بنی عبدالمطلب سخت گیرند، با آنها نکاح نکنند، و خرید و فروش نمایند، و مراوده و معاشرت نمایند، تا زمانی که مُحَمَّد را تسلیم آنان کنند، و آنها آن حضرت را به قتل برسانند.

و این سرزمین را خَيْفِ بِنِی كِنَانَه گویند، یعنی سرزمین پهناور آنها.^۱

و روی این معاهده، سه سال رسول اکرم و مسلمانان در شِعب ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ محبوس بودند. و حضرت ابوطالب با تمام قوا، چه از جهت مالیه در حدود امکان، و چه از جهت دفاعیه از آنها حمایت می نمود، تا وقتی که معلوم شد به إعجاز آن حضرت و اخبار آن حضرت، معاهده نامه را موریا نه خورده است، و فقط نام خدا را بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ باقی گذارده است.

و حضرت ابوطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ والد ماجد امیرالمؤمنین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این اشعار نغز و

راقی را در حمایت رسول خدا در این هنگام سروده است:

- | | | |
|---|------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|
| ۱ | وَاللّٰهِ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ | حَتّٰى اَوْسَدَ فِى الثَّرَابِ دَفِيْنَا |
| ۲ | فَاُضدَعُ بِاَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاصَةٌ | وَ اِنْ شَرِبْدَاكَ وَ قَرَمِنِكَ غَيُوْنَا |
| ۳ | وَدَعُوْتِنِىْ وَ عَلِمْتُ اَنَّكَ نَاصِحِى | وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَ كُنْتَ تَمَّ اَمِيْنَا |
| ۴ | وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِاَنَّ دِيْنَ مُحَمَّدٍ | مِنْ خَيْرِ اَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْنَا ^۲ |

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۲۰۳ تا ص ۲۰۵.

۲- کتاب «مؤمن قریش» تألیف خُتَبْرِی ص ۱۶۱. و در باورقی مصادر آن را بدین طریق بیان کرده است: «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ۳/۳۰۶، و «السیرة النبویة» ۸۵ و ۱/۱۹۷، و «ثمرات الأوراق» ۲/۴، و «العباس» ۲۲ و ۲۳، و «هاشم و أمیة» ۱۶۷، و «کشاف» ۱/۴۴۸ و نیز ۲/۱۰، و «تذکره الخواص» ۹، و «معجم القبور» ۱/۱۸۶، و «المناقب» ۳۴، و «دیوان ابیطالب» ۷، و «أعیان الشیعة» ۳۹/۱۲۸، و بیت اول در «سیرة حلبیة» ۱/۳۲۲، و دو بیت اخیر در «إصابة» ۴/۱۱۶، و در کتاب «حجّت» ۶۳ به مصادر عدیده ای اسناد داده شده است، و در «شیخ أبطح» ۲۷ به عده ای از مصادر اسناد داده شده است، و در ص ۸۸ ایضاً، و در کتاب «الغدیر» ۷/۳۳۴ به مراجع متعددی ارجاع داده شده است، و گفته است که ثَقَلَبِی در تفسیرش روایت کرده است، و گفته است: در صحت نقل این ابیات از ابوطالب، مقاتل، و عبدالله بن عباس، و قاسم بن مَخْضَرَة، و عطاء بن دینار، اتفاق دارند، همچنانکه بَرَزَنَجِی از کلام معروف ابیطالب شمرده است، و این ابیات را بهقی در «دلایل النبوة» چنانکه شارح «کشاف» درج ۲ ص ۱۰ گوید، از طریق ابن اسحاق، از یعقوب بن عُتْبِیَة بن مُغْبِرَة بن أُخْتَس تخریب کرده است.

- ۱- «سوگند به خداوند که هیچگاه با تمام قوا و جمعیت خود، دستشان به تو نخواهد رسید، مگر آن زمان که من سَرَم را بر خشت لَحْدُ بگذارم، و در زیر خاک مدفون گردم!
- ۲- تو دعوت خود را چهاراً اعلان کن! برای تو کمبود و کوتاهی و شکستی نیست! و بشارت باد تورا به این اعلام، که با آن چشم‌هائی را تر و تازه می‌کنی و از خود خرسند می‌گردانی!
- ۳- تو مرا بدین دین فرا خواندی! و دعوت کردی! و من می‌دانم که تو نصیحت و اندرز خود را بر من تمام کردی! و حَقّاً تو در این دعوت، صادق و راستگوئی، و پیوسته نیز در آنجا آمین بودی!
- ۴- و حَقّاً من دانسته‌ام که: دین محمّد از جهت اِتِّقَان و استحکام، از بهترین ادیان و مذاهبی است که در میان مردمان بوده است».
- این زمین اَبْطَح همان زمینی است که رسول‌الله در بدو ورود به مکه در آنجا وارد شدند، و به خانه‌های مکه وارد نشدند، و فرمودند: من در شهری که از آنجا هجرت کردم، منزل نمی‌گزینم.
- و این زمین چون خصوص همان محلّ معاهده قریش با بنی‌کنانه است، لذا رسول‌خدا ﷺ برای اعلان عظمت و پیروزی اسلام، در این زمین وارد شدند، هم قبل از وقوف به عرفات و هم بعد از وقوف. و روی همین امر چون در شب سیزدهم در مینا از رسول‌خدا پرسیدند: فردا شما در کجا وارد می‌شوید؟! در جواب فرمود: نَحْنُ نَأْزِلُونَ عَدَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ - يَعْنِي الْمُحَصَّبِ ۱- «ما فردا ان شاء الله در خَيفِ بَنِي كِنَانَةَ یعنی در مُحَصَّب وارد می‌شویم».
- در حدیث آمده است که آن حضرت قصد نزول در مُحَصَّب را نمودند مُرَاعِمَةً

→
و حقیر گوید: اَبوالفداء که از عامّه است در تاریخ خود، این اشعار را برای اثبات همین امر ذکر کرده است، و بعضی از این ابیات را این هِشَام در «فَطْر التَّدْي» در باب تمیز، و نیز سُيُوطِي در «شرح الفَيْةِ ابْنِ مَالِك» در افعال مدح و ذمّ برای اثبات بعضی از مسائل نحویّه استشهد آورده‌اند.

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۲۰۵، و نیز در ص ۱۹۹.

لِإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ...
لَمَّا كَانَ تَمَالَىٰ عَدْبِهِ كُفَّارُ فُرَيْشٍ لَمَّا كَتَبُوا الصَّحِيفَةَ مِنْ مُصَارَمَةِ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ حَتَّىٰ يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ .

«به جهت رَغَمِ أَنْفِ آن معاونت و اجتماع قریش، در نوشتن صحیفه و عهدنامه، در بریدن و قطع کردن با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، تا رسول خدا ﷺ را به آنان تسلیم نمایند».

و همچنین در عام الفتح (سنه هشتم از هجرت) که رسول خدا مکه را فتح کردند، محلّ نزول خود را در مُحَصَّب قرار دادند، و علیهذا نزول در مُحَصَّب پس از وقوف به عرفات سنتی است مرغوب و ممدوح.

ولیکن آنچه از روایات شیعه برمی آید، این سنت، برای کسانی است که همانند رسول الله در نَفَر دَوْم وارد مکه می شوند.^۱

رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در مُحَصَّب بجای آوردند: فَهَجَعَ هَجْعَةً أَوْ رَفَدَ رَفْدَةً^۲ قدری کوتاه به پشت خوابیده و استراحت کردند و خوابیدند. فلهدذا سنت است که حاجی چون از مینا می آید، در مسجد حصباء که همان محلّ نزول رسول الله در محصّب است، قدری به پشت استراحت کند، و سپس به سوی مکه برود.

در این حال رسول خدا ﷺ به حجاج اِذْن در رحیل به بیت الله الحرام و طواف نساء یا وداع را دادند^۳، و خود وجود مبارک با حضرت امیرالمؤمنین عیسیٰ بن ابی طالب و بی بی عالم: حضرت صدیقه طاهره و حسنین و زینبین، و سایر متعلقات قبل از نماز صبح به بیت الله الحرام آمدند که طواف بجای آورند، و نماز طواف را بگزارند.

أُمِّ سَلَمَةَ: زوج بزرگوار رسول خدا می گوید: من کسالت داشتم و به رسول الله عرض کردم.

حضرت فرمود: تو طواف خود را در دنبال جمعیت بر روی شتر انجام بده! و

۱- «المحجة البيضاء» ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۲۰۶.

۳- «البدایة والنهاية» ج ۵، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

من در آخر جمعیت طائفین بر روی شتر خودم طواف می کردم، که رسیدم به رسول الله که در کنار بیت الله ایستاده بود مشغول نماز صبح با جماعتی از مسلمین بود، و آن حضرت در نماز سوره وَ الطُّورِ وَ كِتَابِ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَّنْشُورٍ وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ را قرائت می فرمود.^۱

رسول اکرم بعد از نماز صبح طواف بجای آوردند و در مُلتَزَم (محلّی است بین حجرالأسود، و در کعبه) توقف کردند و مدّتی دعا کردند، و سپس صورت و سینه خود را به ملتزم چسبانیدند، بطوریکه جسد مبارک آن حضرت به جدار کعبه چسبیده بود.^۲ رسول الله مقداری از آب زمزم با خود برداشتند^۳ و هر وقت از خصوص غزوه و یا حجّ و یا عمره بازمی گشتند سه مرتبه می گفتند: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، و پس از آن می گفتند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ، عَابِدُونَ، سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدُهُ، وَ نَصَرَ عَبْدُهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ.

رسول خدا ﷺ چون وارد مکه شدند، از بالای مکه: نَبِيَّهْ كَدَاءُ (نَبِيَّهْ به معنای گردنه، و راهی است که به گردنه منتهی می شود، و اسم آن گدَاء به فتح کاف، و مدّ می باشد) وارد شدند و چون از مکه خارج شدند از پائین مکه: نَبِيَّهْ كُدِي (به ضمّ کاف، و قصر می باشد) خارج شدند.^۴

تمام مدّت اقامت آن حضرت در مکه ده روز طول کشید^۵: روز یکشنبه پنجم ذوالحجّه وارد مکه شدند، و تا روز چهارشنبه در أَبْطَح ماندند، و سپس به سوی عرفات حرکت کردند، شب پنجشنبه در منی ماندند، و روز پنجشنبه که عرفه بود در عرفات، و روز جمعه که روز عید بود در منی، و روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه تا ظهر در منی برای انجام مناسک منی اقامت کردند، شب سه شنبه در مکه در أَبْطَح و نزدیک اذان

۱ تا ۳- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

۴- «البدایة والنهائة» ج ۵، ص ۲۰۷، و «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۳۰۷، و «حبیب السیر» ج ۱، جزء ۳،

ص ۴۱۲.

۵- «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۳۰۷، و «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۶۶۶.

صبح به بیت الله آمده، پس از طواف و نماز صبح روز سه شنبه از مکه خارج و به صوب مدینه منوره رهسپار شدند.

کاروان حجاج از مکه خارج شده و به سوی جُحْفَه و غدیر خم می روند، غدیر خم محلّ اعلان و اظهار ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، و چه مقام عظیمی، و چه اعلان خطیری!

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ الْوَصِيَّ هُوَ الَّذِي أَتَى الزَّكَاةَ وَ كَانَ فِي الْمِحْرَابِ
أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ الْوَصِيَّ هُوَ الَّذِي حُكِّمَ الْغَدِيرَ لَهُ عَلَى الْأَصْحَابِ ۱

«آیا ندانستید که وصی رسول خدا آن کسی است که در محراب عبادت به سائل صدقه و زکات داد؟!»

آیا ندانستید که وصی رسول خدا آن کسی است که در روز غدیر حکم ولایت و امامت او بر جمیع اصحاب رسول خدا جاری شد؟!»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.